صدقات مالو سیوراس و نجی لطیم مالک [illegible]

کون

132

[illegible]

الله

نسخه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست اسمی معانی منتخب مجموعه سخندانی مجموعه دانش و بینش خلاصه دیوان اوستادان الشان بود از بلند اسرار الهی
مخفی نیست اشارت شاهی منبع فیض عام [illegible] که اکثر لغات از عبارات [illegible] و نوادر [illegible]
و ارشاد [illegible] جمعه را باسم خود موسوم گردانید [illegible] درج [illegible] طالبان [illegible]
را وقت [illegible] احتیاج نسخهای لغات می باشد بنابر احقر العباد [illegible] لغات [illegible] در ردیف
الف [illegible] جمع ساخته [illegible] و معانی آنها را [illegible] لغات منتخب اللغات و [illegible]
و شرح [illegible] تحقیق کرده [illegible] خوانندگان را [illegible] لغات
[illegible] سهولت کرده [illegible] باب الف
[illegible] اقتنای [illegible]
[illegible] استبداد [illegible]
[illegible] باب [illegible] استجابت [illegible] اجتناب [illegible]
[illegible] التحات [illegible] باب
[illegible] ردیت [illegible]
استخراج [illegible] بالفتح

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هفتم تصحیف آنرا گویند که نقطهٔ حرفی را بالا و بالا را پائین کنند چنانکه بهار را ببار و توبه را

نوبه امیر خسرو دهلوی در هجو شعر به تجنیس و به تقلیب و به تصحیف ز نعل یار حرام

ضد سبز فی نشر کس انکه ضد نشر فی عربی خوانند عربی تصویر شکل عربی آنکس حروف به قلب

بعض حروف زیبع شد زیبع بلد را گویند بهار و نهار تصحیف است نهار یوم را گویند قلب

یوم موی شد موی شعر را خوانند و شعر بیت را گویند و بیت خانه را گویند خانه را

هم دارد هم دار را قلب راد به تصحیف زاد زاد را هم توشه نامند توشه را تصحیف حاصل

آنکه از لب یار بوسه مطلبم در بیان طرز زبر و بینات بینه آنرا گویند

که از حروف ملفوظی حرف اول لفظ موقوف کنند باقی الاعداد برارد موافق عدد نام

بر کسی مطابق افتد باید آورد مثلا از الف ملفوظی اول حرف که الف باشد موقوف

کرده باقی لف ماند پس لف را عدد یکصد و ده عدد کرد بهما القدر عدد علی خوانند

در بیان زبر زبر آنست که هر کلمه یک عدد زیاده کنند مثلا کلام را که عدد نود و یک باشد

اگر یک عدد زیاده کرد نود و دو شود عدد محمد صلعم نیز نود و دو هستند هم چنین

نود و دو هستند همچنین در ابیات مفرده سابق طرز زبر و بینات مندرج کرده ام

ابیات آنست الله تو بت الف و ها دو دو لام حیران شده‌اند که صفاتش او نام

از بینه الف علی را دریاب و ز بی دو دو لام دان محمد را نام تکلف و ملک ملک طفیل

میمش و ز نام مبارکش امان است کام باقی ز شکر خرج احمد ظهور گویی

از بینه حای میم دال ار تمام نام و آل علی محمد تمام است هم وز او به بینه دارد نام

محمد علی علی یکن ظهور حسینی و ز بینه حسن علی جعفر نام حول دات محمد علی تقی

اعداد محمد از علی یابی دلام ابن ظرافت ز شنبه وار لطا ربر مکلوا است
تا هر دو نام این حسن کلام

سوال

نسخه برای رفع ظلمات

مغز کنوار نمک کهاری اجوائن دیب پیپل سهاگه
۳ ماشه ... ماشه ... ماشه ۲۲ ۳ توله

ادویه را کوفته کرده در دیگ گلی در مغز کنوار آمیخته لت کرده بند ساخته
و آتش از گل بند کرده در آتش اندازد اول دیگ سبز شود اندازد وقت کشیدن
اول ... دیگ آزاد ... بند ساز ... از گل و ... آمیخته ...
نبود ... خوراک ... یکتوله

(۱) انشاء مادھورام تحریر سنہ ۱۲۵۹ھ

(۲) انشائے بھگبی رام تحریر سنہ ۱۲۷۲ھ

صہ ۱

مسعود علی غفرلہ

ہدیۂ حضرت [illegible]

در بیان عمر و عقوبت

بیست ۲۶ آید بالای بیست و شش آید به نویسد
نه روز اندر چهل و ششم سال زده بیماری گذرد
یازده در سال ده گذرد بیست اندر سالی [illegible]

بیست و سی ۳۰ آید به ماه بیست و یک سال [illegible]
سیزده در چهل و سه گذرد [illegible] اگر دو ماه [illegible]
شصت [illegible] ادوین ۳۰ به [illegible] [illegible]

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

رب یسر بعد حمد ایزد پاک و نعت حبیب لولاک و تمم بالخیر
بر دبیران دقیقه رس و روشن ضمیران صبح نفس پوشیده نماند که چون
این خوشه چین خرمن ارباب سخن را خیال استدراک غوامض انشا
و استکمال این گرامی فن در سر افتاد و ادراک صحبت ارباب دانش و بینش
وجه همت خود ساخته استفاضه آثار ترتیب نمود تا آنکه بفیض همنشینی
و هنرمانی شان به تسطیر عبارات عالیه و در نیت دقایق اشعار کامله هم
قدرت یافته چهره حال را گلگونه کسب هنر آرایش داد و صیرفیان
دار العیار نکته‌دانی و جوهریان رسته بازار معانی زر نقد ناسره این هیچمدان
پسندیده آمد در کمتر مدتی بیاوری طالع شرف ملازمت علامة العصر
نواب لطف الله خان ولد سعد الله خان مرحوم که چشم زمانه در فضل و کمال عدیل
مطمح تجلیات آمرزش ایزد متعال ندیده دریافته بشغل خطوط نویسی
[illegible]ان در سرکار پادشاه زاده جمشید فر جهاندار شاه بهادر
بهمین سبب گردید [illegible] امتیاز اندوخته تا انقراض ایام اورنگ آرائی برفاقت
نواب [illegible] باشی خانی بخدمت مذکور قیام داشت میشود ذات این احقر

چندین بیاضها که سواد کش چون رخساره مهوشان بخط عنبر فال
رو کش نسخه ریاض رضوان میگشت در محاربات بادشاه گردیها یا تاث
البته بر یغما رفت چون برخی از آنکه در کاغذها بر آمد بتکلیف برادر عزیز
[illegible] ادکه جوهر قابلیت و استعداد از لوح جبینش لمعان
ظهور دارد درین اوراق نگارش یافت که چندی درین دار ناپایدار
یادگار بماند مشتمل بر دو فصل فصل اول محتوی بر عرایض و احکام و اوامر
و خطوط که از زبان نواب لطف الله خان و نواب کوکلتاش خان
بر نگاشته فصل دویم متضمن بمکاتیب که خود با عزه و احبا بقلم آورده
سهو و خطا از بزرگان امید عفو و عطاست قطعه چون
بفضل خدای عز و جل ع یافت این نسخه صورت انجام ع هاتفی گفت
سال تاریخش ع که زهی منشیات مادهو رام فصل اول از زبان نواب لطف الله
بعد خان ولد سعد الله خان مرحوم عرضداشت فدوی جان نثار لطف الله
بعد ادای لوازم تسلیم و تسلیم عتبه سپهر تکریم و تقدیم مراسم زیارت
حریم حرم تعظیم که سجده گاه جباه خداوندان تخت و دیهیم فروغ بخش
نواصی خواقین هفت اقلیم است بعرض واقفان محفل بهشت نعیم
و باریابان عتبه ملایک مقیم میرساند که ذریعه مفاخرت دنیا و آخرت
یعنی توقیع وقیع جهان مطاع عالم مطیع کالوحی من السماء نزول اجلال
و حلول اقبال فرموده رواتب استقبال و احترام و وظایف تکریم
و اکرام مرتب و موظف گردانید بمیامن ورود سعادت آمودش
تارک افتخار بذروه فلک دوار سود فرد سر احقر باوج عزت افراشت

بدست مرحمت از خاک برداشت ∴ چون از آوارگی سنتا و دهنا و دقلیا
و مانو و موریا و سایر کفرهٔ جهنم ماوای که در اضلاع بهسور و اطرافها آواره
دشت ادبار بودند تاکید سرعت عزیمت احقر به تنبیه آن فرقهٔ شقیه
ارشاد شده بلا مواد تفاخر و استبشار افزود بمجرد ورود میمنت
آمودش عازم مقصد گردیده در موضع پیلو منزل گزیده فردای آن
بلا فصل مقام کوچ کرده در اثنای راه کفرهٔ نامه سیاه که در شعاب جبال
و دره‌های کوهسار چون مور و ملخ نزول ادبار داشتند قریب
بیست هزار سوار و پیادهٔ بیشمار جوق جوق از هر طرف نمایان گشته
فوج ظفر موج را محاصره کردند فدوی بترتیب افواج پرداخته و بهیر را
در میان گرفته با کفرهٔ نکوهیده کردار آماده پیکار گردید و نوایر جدال و قتال
اشتعال یافته هنگامهٔ حرب و ضرب از طرفین گرمی پذیرفت چون دقلیا
کافر تفکچیان کرناتکی زیاده تر از دو هزار سوار و پیاده با خود داشت
از غرش بندوق و صدای بان عرصهٔ کارزار نمودار رستخیز گردید
و ببارش ابر مدرار تیر از کمان صدف سینهٔ دشمنان از گوهر آبدار
پیکان لبریز گشت از هر طرف که بهیات مجموعی میریختند مبارزان
منصوره به نیروی بازوی جرات و دلاوری از پیش زده بر میداشتند
همچنین از اول روز تا شام زد و خورد بیشمار و آویزشهای بسیار
که نظیر کارنامهٔ رستم و اسفندیار بود بوجود در میان ماند آخر کار سنتا و دهنا
با پنجهزار سوار منتخب و مسلح سمت فوج فدوی اسپان تاختند و
بحرارت پرخاش با نهنگان بحر وغا در آمیختند چپقلشهای

می نمودند غازیان نصرت مند و یلان همت بلند از انبوهی اعدای بیعدد
پای ثبات در زمین کین افشرده داد سعی و جهاد در دادند و بسیاری
از بیدینان را رهگرای مطموره نیستی گردانیدند و جمعی کثیر را دران
بحر آشوب بیجا به تند باد حمله دلاوران فیروزی لوا سر بگریبان
فنا فرو رفت و جمعی غفیر را زخمهای کاری بسان لاله و گل در جگر
بشکفت بالجمله اشقیا شکست فاحش یافته طریق هزیمت
پیمودند و فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید درین کارزار
قریب هزار کافر خاسر علف تیغ انتقام غزات اهل الاسلام گشتند
و بسیاری زخمی شدند و از غازیان قریب دو صد تن بمرتبه شهادت
فایز گردیدند زیاده بر سیصد کس زخمی شده از ثبات خار مردانگی گلهای
نیکنامی چیدند مفصل این مجمل بانهای منهیان بعرض قدسی خواهد رسید
و بنده های جان نثار در جلدوی حسن تردد امیدوار اند که با فزایش
مراتب و مناصب قرار یابند آفتاب فتح و ظفر از مطلع تسخیر
هفت کشور طالع باد بجناب حضرت خلد مکان مشتمل بر فتح فدوی بلاد اشتباه برداری
لطف الله جبین عبودیت و جان نثاری و سیمای فدویت و فرمان
بخاک آستان ملایک آشیان نور آگین ساخته بعرض ایستاده های پایه
سریر عرش مماس و باریافتگان کریاس گردون اساس میرساند
که خانه زاد عتبه سماوی برکات بنابر تنبیه اشقیا و استحکام تهانجات
دستوری یافته بطی پانزده مرحله نهم شوال در ظاهر کهتالون ڈیره نمود
جاسوسی خبر آوردند که سنتاجی با ده دوازده هزار سوار و پیاده های بسیار

در اشعار جبال

در شعاب جبال و پایای قلعه ستاره نزول او بار دارد هنوز بسبب
بارش علی الاتصال ترتیب فرود آمدن فوج و تدبیر ساختن مورچال
بعمل نیامده بود که آن شقی ازلی با خیل کفره ضلالت انتها فرصت نموده
آخر شب در حالت نوم و بیخبری حمله آور گشت از شور و غوغای مخالفان
پنبه غفلت از گوش یلان برگرفت از انجا که از خفته تا بیدار تفاوت
بسیار است و چنین وقت محل امتحان جوهر ثبات و قرار است
دلیران منصور اضطراب را بخود راه نداده تهیه زین بندی و پوشیدن
سلاح جنگ کردند در بعض غلام زاده محمد خلیل تاب جسارت و بیباکی
آنها نیاورده با جمعی از هندو قچیان چوکیه و پهره و مردم شاگرد پیشه
پیاده با رسیده با مفسد مداخلت و مانع نهب و غارت گردید
در عین بارش ببارش تیر و تفنگ روی اعادی باطل آهنگ از کوچه و بازارها بتافت
بس از ان معمور خان و خداوند خان و دیگر بندهای بادشاهی مستعد و مسلح باو
پیوستند بر شب گردیده سوار شده پای مقاومت در زمین کین افشرده نایره
جدال و قتال از طرفین اشتعال پذیرفت مقارن اینحال فدوی با تابینان
و رفیقان ملحق گشته غلام زاده و معمور خان و دیگر مجاهدان را پیش رفتن
رخصت داد دشمنان مغرور و متکبر با گروهی انبوه جلو ریز بر سر فوج فدوی
ریخته مرتکب جنگ و ستیز گردید و عرصه وغا از هوی وهای یلان و
زد و خورد پردلان نمودار آثار رستخیز شد هر چند مدبران پای تجلد
استوار کرده بطعن سنان و تیغ جانستان چپقلشهای مینمودند
و حسام خون آشام مبارزان در خرمن وجود شان لسان برق خاطف

می پیچید و جمعیت اعدا بهم زدند با حمله بهادران فیروزی علم چون سحاب
متراکم از هم می پاشیدند و القدر زهی شقی خسارت منش از کشتها پشتها
حساب نگرفته سودای محالی در سر بیمغزی افکندند پیش قدمان معرکه
عدو سوزی بازوی جهد بخصم افکنی و برق افروزی گشاده بشست
خدنگ بلا و تفنگ اجل را از پیش برمی داشتند و دو سه از آویزش بضرب
تیغ شرفشان لسیاری از فریق عدو را بر خاک هلاک انداخته رایت
استیلا برمی افراشتند الحق گیر و دار بسیار که یک پهر هنگامه کارزار
گرمی داشت کافر کشتنی با سایر کفار نگون رفدم همت بازپس کشیده
چون بخت رمیده خویش منهزم گردید علام زاده با غازیان ظفر آماده پاشنه
کوب تا پای قلعه در آمده تعاقب نمود بعد از ان که او مخالف و هراسانی
در قلعه مذکور محصور گشت و رفقایش متفرق و پریشان گشته سراسیمه وار
از درهای کوه سار رخت فرار بخرابه ادبار کشیدند فدوی همعنان نصرت
مراجعت نموده بدرگاه رسید و فتح عظیم نصیب اولیای دولت
قاهره گردید درین نبرد فیروزی اثر قریب بانصد کس از ان اشقیا بجهنم واصل
شدند و بسیاری مجروح گشتند و یکصد تن که زنده دستگیر شده آمده بودند
بیاسا رسیدند و سیصد راس باد پایان و نقاره و نشان و چهارصد جبال و
دو صد بندوق غنیمت بدست غازیان افتاده و از بندهای بادشاهی و
تابینان قریب شصت و هفت نفر نقد جان نثار نموده بمرتبه شهادت
فایز گشتند و یکصد و هفتاد نفر بگلگونه زخمهای چهره سعادت برآراستند
چون جمع بندهای بادشاهی مصدر تلاشهای مردانه و ترددات رستمانه

گردید امیدوار

گردیده امیدوار فضل و کرم اند تا ابلق ایام گیتی خرام آسمان و زمین در جنبش
و آرام است دائمی سلطنت خداداد منصور و مخالف بدنهاد مقهور باد

عرضداشت مشتمل بر ورود فرمان و اظهار شکر موهبت و نصایح بجناب حضرت خلد مکان

خانه زاد عقیدت نهاد علیمراد جبین اطاعت بر زمین طاعت سوده
و زمین طاعت بجبین اطاعت پیموده بعرض ناصیه سایان بارگاه عنبه
والا و جبهه فرسایان پیشگاه سده معلی میرساند که مفتاح کنوز سعادات
و مقالید حصول مرادات اعنی فرمان قضا جریان لازم الاذعان بحکم انکم
تعز من تشاء **مصرع** چون مهر از مطلع انوار بر آید ؛ نزول نجوم نور افزای
جبهه ارادت گردید فدوی با اعتقاد آداب استقبال و انقیاد بجا آورده
آن سرمایه مفاخرت دنیا و آخرت را تاج تارک عبودیت گردانید مواهب
عظمی اضافه منصب بالصدی ذات و بحالی تیول در جلدوی تادیب کفره
واجب التعذیب فرق تفاخر بذروه فرقدان سوده در همچشمان سرخروئی
جاوید برامست فرموده اعظار جمند و نصایح هوش پیوند در تمشیت
کارها و تدابیر انهدام کفره و انتزاع قلاع و تخریب خرابه شقیا تمر کز سعادت
رهنمونی نمود اشکر تربیت و خانه زادپروری زیاده از انست که معروض دارد

فرد کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست ؛ که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

امید واثق است که در جمیع امور توفیق نیکو بندگی دریابد آفتاب عالمتاب
عالم آرائی از مطلع ظفر و کشور کشائی طالع باد **عرضداشت مشتمل بر ورود فرمان و اظهار شکر**

مواهب بجناب حضرت خلد مکان قدس سره

خانه زاد فدوی بعد استنباه لطف الله با تکیه موهبت با تکلمات سجدات علامی

مجلی ساخته بعز عرض واقفان انجمن گردون احتشام و باریابان بساط
فلک احترام میرساند منشور لامع النور کرامت گنجور کرم منشور که هر حرفش کلید
گنجینهٔ مقصود و هر لفظش مقالید کنوز بهبود بود بمیامن مرحمت خلعت خاص
و اضافه بالصدی ذات بقدوی و عطای اضافه یکصدی ذات و پنجاه
سوار بهر بندزاده محمد خلیل در جلدوی حسن تردد چون وحی آسمانی نزول نموده
تارک افتخار بذروهٔ فلک الافلاک سوده شکر و سپاس مواهب بیقیاس
از حیطهٔ طاقت بشری بیرون است فرد لطفت بکدام ذره پیوست و هی
کان ذره به از هزار خورشید نشد ؛ تدبیر بندوبست این ضلع و استحکام تهانجات
و تعین تهانه داران از حضور و تنظیم بسیج کوبک مقدمات بتفصیل علحده معروض داشته است
بنظر اکسیر اثر گذشته باشد بحکم ارشاد شرط بجا آورده ایام حوادث ندیده اقالیم
هفت کشور بصولت خاقان هزبر توان تسخیر و تیغ سطوتش سر انداز
خسروان مدبرانه برب العباد عرضداشت بر ورود فرمان بخط خاص
و اظهار شکر مواهب و مواعظ بجناب خلد مکان علام والا بارگاه لطف العظم
سیمای بندگی بر زمین خاکساری سوده و طریق بندگی بگام فرمانبرداری
پیموده بموقف عرض سعادت اندوزان شده فلک فرسا و جبهه فروزان
عتبه سپهر اعتلا میرساند فرمان معلی شان هدایت بنیان مزین بخط خاص
اقدس اختصاص که هزاران جان نثار هر حرف شریف آن باد متضمن بر تعلیم مقدمات
واجب التقدیم و هدایت قدسی سرایت بتدارک مافات نزول نمود فرد
آنچه در ظلمت سکندر از زر گر دنیافت ؛ در سواد خط آن توقیع مضمر یافتم
ان شاء الله تعالی در جمیع مقدمات بر وفق مرضی مقدس عملهای شایان که استعداد

بتنظیم

بالاتر از آن که

بالاتر ازان نمی باشد بتقدیم میرساند زیاده حد ادب ندیده **قطعه** تا هست عقل
واسطهٔ انتظام دین : تا هست علم قاعدهٔ استوار شرع : از آفتاب رای تو بادا
جمال علم : بر مرکز مراد تو بادا مدار شرع **عرضداشت در جواب ورود فرمان**
مشتمل بر تفویض صوبه داری دار الظفر بیجاپور و داد ابشکر مواهب بجناب حضرت خلد مکان
خانه زاد با اعتقاد لطف الله بعد تقدیم آداب تسلیمات و تتمیم مراسم کورنشات
که مقتضای سرشت و مضمون سرنوشت مریدان مرشد پرست است
بعرض مستفیضان طواف عتبهٔ سلاطین مطاف میرساند که فرمان
فرخنده عنوان مطرز بطغرای خط خاص اعجاز اختصاص مشتمل بر مرحمت
خدمت نظم و نسق صوبه دار الظفر بیجاپور و حراست قلعه شهرپناه
و موهبت خلعت خاصه و عطای اضافه پانصدی ذات و هشتصد سوار
ورود مفاخرت فرمود بعد از ادای مراسم تعظیم و استقبال آن تمثال وحی
تمثال را افسر فرق سعادت گردانید و خلعت قدر بخش افتخار افزای را
زیب قامت عبودیت ساخته پیرهن پیراهن بر خود بالید شکر نوازشهای
از اندازه تحریر و تقریر بیرون است **فرد** نگردید محروم زین بارگاه : چه روی
سفید و چه بخت سیاه : انشاء الله تعالی در بند و بست الصوبه و حسن
معاشرت با بندهای درگاه والا و تالیف قلوب رعایا و برایا و
استیصال متمردان و اخراج و ارجاع سرکشان و تزوک احشام و موجود داشتن
ذخایر و منع منهیات و رفع منکرات و قطع و فصل دعاوی معاملات
بر وفق شریعت غرّا و عدالت عالم آرا اهتمام تمام بظهور میرساند و بمیامن
تربیت پیر و مرشد برحق دقیقه از دقایق نامرعی نمیگذارد تا بدر منبر را

براورنگ مینا رنگ سپهر جای قرار و خورشید عالمگیر را تخت مرصع و چتر
زرنگار بلند سریر شهنشاهی و چتر گیتی پناهی فلک پایه و خورشید سایه باد

عرضداشت بجناب پادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه

خیرخواه لطف الله تارک نیاز و بندگی بکلاهای کورنش و پرستندگی برآراسته
بعرض معتکفان آستان دولت نشان فیض اقتران میرساند که مثال واجب
الامتثال وحی تمثال نزول اجلال فرموده که فدوی از بهسور کوچیده بسرعت سریع
بافوج همراه سعادت تقبیل بساط فیض مناط دریابد همدران روز بهجت افروز
نشان مکرمت عنوان بهمان مضمون نوازش مشحون معاودهٔ صدور ارزانی فرموده
که بآرزوی دیرینه کامیاب گردد بعد تجدد وصول آن بازو حرز جان کرده
بازوی سربلندی و وثیقهٔ عزت و ارجمندی است از مکان اقامت
کوچیده پای قلعه مهانگده منزل گزیده ان شاء الله تعالی در هفته شرف اندوز — نسخه دردانگده
ملازمت اکسیر خاصیت میگردد **فرد** از خار راه من گل مقصود میدمد
اکنون که همچو سیل بدریا روان شدم ؛ بعد احراز سعادت آستان بوسی
و تدبیر انتزاع قلاع و تسخیر اماکن و بقاع اضلاع و اقطاع که مرشدزاده
برحق بدان مامور اند بعرض خواهد رسانید دولت ابد توام بطراز نصر
من الله مزین و جناب جهانمطاع جهانیان را مفر و معین باد

عرضداشت بجناب پادشاهزاده والاگهر محمد بیدار بخت بهادر در رکاب

خیرخواه صمیمی لطف الله کلاهای کورنش و تسلیمات را زیب تارک تفاخر و مباهات
ساخته بعرض خواهش بساط فیض مناط میرساند مثال فرخ فال از پیشگاه — لشبنان
شده سپهر تمثال متضمن اینمعنی که خیرخواه صمیمی یکرنگ بافواج همراه از کتهاون

برسم یلغار

برسم یتغار برکاب حضرت شعار رسیده در تنبیه کفرهٔ فجره که از ملک
محروسه به نهب و غارت گران بار شده مراجعت ادبار بجزای جهنم آثار دارند
شرط رفاقت بجا آرد و تا اعدای کفر کردار زیر سند و شاهزاده ظفر اعاده رخصت
ندهد دست از مرافقت و معاضدت برندارد نزول اجلال فرمود لهذا بهادر نیز
از کهتانیون کوچ کرده پای قلعه بهوسان کده اقامت ورزیده انتظار
نزول موکب ظفر شعار دارد هرچه امر شود بر جناح استعجال شتافته رفیق
طریق جان نثاری گردد فرد طلبکار رکاب تو دارد اضطرابی در جهان گردی
که پنداری زمین را میکشد از زیر پای تو کوکب دولت از افق مکنت و صولت
ساطع و لامع باد الصابه شاهزاده محمد بیدار بخت بهادر بعد ادای آداب کورنشات
و تسلیمات بعرض مستفیضان خلوق از بهار چمن حضور عالی و مقتبسان
انوار انجمن مفاخر و معالی میرساند درین ایام فرخنده فرجام که عرصهٔ جهان
بافاضهٔ مقدم بهار ارم تزئین و بسیط زمین بکثرت شقایق و ریاحین روکش
نسخهٔ بهشت برین است نوید توجه موکب جهانکشا و انتهاض الویه
فلک فرسا باین طرفها سامعه افروز دیده جهانیان را مژده امن و امان
درداد زمانیان را که عمرها در دل شبها دست دعا دراز و در آرزوی
این بشارت شگرف چشم تمنا باز داشتند نقد مراد بکف افتاد
فرد شکر خدا اگر تواند شمار کرد تا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد
غبار راهی که از سم سمند اقبال اوج هوا میگیرد و هواخواهان را سرمه
بصیرت بدیده انتظار میکشد و هر منزلی که به نزول اعلام ظفر اعتصام
فروغ سعادت می پذیرد شوق زمین بوس سررشته اختیار از دست می برد

خوشا وقتیکه از قلمرو دکن بقدوم بهار آگین غیرت افزای صحن چمن و رشک
فضای گلشن گردد و صیت کامبخشی و کامرانی و آوازه قدردانی و فیض رسانی
از پرده هفت آسمانی درگذرد آفتاب عظمت و بهروزی از مطلع ابهت
و فیروزی طالع باد بعمدة الملک غیاث الدین خان بهادر فیروز جنگ مستطیر
مبارکباد فتح کوکب نصرت و فیروزی و اختر ظفر و بهروزی آن سرآمد
مبارزان خداوند جهان قدوه پیش قدمان خدیو کشورستان نوئینی
والا تمکین رکن رکین سلطنت ابد قرین اوج پذیر باد درین زمان سعادت
اقتران که ساحت کیهان بطلیعه تباشیر صبح اقبال مهبط انوار امن و امان
سرخوشان بچوگان تیغ سرفرازان مجاهدان عساکر ظفر همعنان گوی
صفت غلطان است ظهور فتوحات متواتره و متکاثره و افتتاح حصون
حصین و قلاع متین که همسری بچرخ برین مینازیدند و تسخیر آن ممالک
وسعت فلک فسحت و انقیاد سرکشان و راجهای عظیم الشأن و
سرتابان نخوت نشان باخبار مخبران بپیرایه وضوح یافته موروث
سرور و شادمانی و مثمر خرمی و کامرانی گردید قطعه مزاج رنگ فتح میداند
سنانت : بود نقش طغره بر کمانت : برآید تیغ از دستت بهیجا :
چو جوئی کو برون آید ز دریا : مبارکباد الفضل فتاح حقیقی بعد ازینهم نوید
فیروزی و خبر عدو سوزیها علی التواتر سامع افروز شواد فرد این فتح
هزار فتح دیگر از فضل خدا شود میسر بعمدة خوانین عظیم الشأن
نجیب الملک روح الله خان بهادر نصرت جنگ ای وای که مکتوب تو مشتاق ترم کرد :
صاحبا امید که گاهگرامی مکاتبه راحت افزائی که الفاظ دلفریبش چون

اسنم شکرسانی

بکرشمه شکر لبانی شور انگیز و معانی جان فزائی مانند طره سبز خطان دلاویز بود
لمعه وصول افگنده داد سارکامی داد و مضامین که مملو از جواهر زواهر معانی
و مشحون گوهرهای عشق بود از قدردانی بلا عینک خورشیدی بر دیده دلها نهاد بیت
رسید و دیده ام از نور او منور شد ∴ مشام جان من از طیب او معطر شد ∴
از توارد عوارض متخالف بر مزاج شریف و تجویز نیابت بخشیگری با تحیف
ایمای رفته بود حکیم علی الاطلاق آن برگزیده انفس و آفاق را از طوارق
توزعات برکران و با اعتدال طبیعت توامان داراد و دوستدار تا حال
در تجسم بنیاد متوقف است بمجرد رسیدن خزانه بنگاله که بر رسانیدن آن
بحضور پر نور مامور است بتعجیل عجیل عازم مقصد گشته بدولت دیدار فائض
الانوار فائز میگردد چون تربیت عزیز القدر سعادت نشان خانه زاد خان
بر ذمه همت والانهمت لازم بل الزم از نیابت بنام آن گرامی تر از جان مقرر شود
فقیر بعد رسیدن حضور در تمشیت امور لازم التقدیم و تعلیم مقدمات
بخشیگری تقید خواهد نمود چشم بد دور بفضل الهی آن سزاوار سربلندی و
شایسته رشد و ارجمندی گوی سبقت از اقران و همسران می رباید و
تا چاق شدن آن امیدگاه در جمع کارها مورد تحسین و آفرین میگردد زیاده
دولت باد بعمدة الملک غیاث الدین خان بهادر فیروز جنگ سپه سالار فرد
میرسیم از گرد ره طی کرده وادی فراق ∴ همعنانم آرزو بادم متاع اشتیاق ∴
منشور لامع النور کرامت نشور عز ورود فرمود که فدوی درگاه با فوج همراه
بر جناح استعجال شتافته بموکب آن سرو سرفراز گلشن امارت ملحق گردد
و در قتل و تسخیر سنتا خاکسار که با نظیرها آواره دشت ادبار است

شرط رفاقت بجا آرد لهذا از اینجا بطور کوچیده رهگرای منزل مقصود است
شکر خدا که جذبهٔ باطن و کشش دلها کار کرد و آرزوی دیرینه بسر آمد فرد
لله الحمد بر آنچه که خاطر میخواست: آمد آخر زپس پردهٔ تقدیر پدید: از مکان اقامت
عساکر خبری که بتازگی از کمال فرحت سرسبز رسیده باشد مطلع گردد بعمدة الملک سپهسالار
غیاث الدین خان بهادر فیروز جنگ فرد می آیم و اشتیاق پیش آهنگ است
در رغبت سیر من صبا دل تنگ ست: سامی مراسلهٔ لطف تلطف افزا که هر
لفظش حامل هزار گونه دلبستگی ها و هر حرفش از رستگاری شوق و مکنونات
محبت معنوی چهره کشای گردید و روح بخش حیات تازه کرامت فرمود فرد
این تازه رقم از قلم کیست که یا دانش جان کس دل داده فدائی رقم او: امروز
که شنبه نهم اینماه است قریهٔ میشوم معمور منزل فوج منصور شد و بلا فصل مقام کام
فرسای طریق مقصود است خوشا روز جهان افروز که دیده رمد رسیده
بکحل الجواهر دیدار مهر انوار نورانی گردد و سامعه آرزو بشرف مکالمه
و محاوره بر باصره تفوق جوید فرد هر چند دورم از تو که دور از تو کس مباد:
لیکن امید وصل توام عنقریب هست: زیاده عمر یار و مرهٔ آن مستزاد
برب العباد بعمدة الملک خواتین بلند مکان مختیار خان خانم فرد
آن یار که گفتا بتوام دل نگران است: گو میرسم اینک بسلامت نگران باش:
سامی صحیفهٔ طرب پیرای حاوی اشتیاق دیدنها و تاکید زود رسیدنها
در وقت خوش رسید و قالب افسرده را جانی تازه بخشید مفارقتها برای
کار پیر مرشد برحق خود گوارا باید کرد که در عالم نوکری بی اختیاری است
ورنه فرد جدائی از تو تصور نمیتوان کردن: کسی ز جان گرامی چرا جدا باشد:

امروز دوم اینماه

امروز دهم اینماه از احمدنگر با خزانه بادشاهی کوچ کرده بعزم استیلام شده فلک
احترام مراجعت نموده امید واثق است که عنقریب موجب عودت بمقارنت انجامد
و رفع قلق دلها گردد زیاده عمر باد بنواب عمدة الملک خانجهان خان بهادر ظفر جنگ کوکلتاش خان
نواب مبادی آداب معلی القاب والا خطاب خداوند خدایگان:
کریم الخلق عمیم الاحسان سلامت بعد از طی مراحل ضراعت و انکسار معروض
رای فیض پیرای عالم آرای میدارد از آنجا که عنان بیکران عزیمت
سعادت منوط بآن سمت معطوف و مبسوط گشته نیازمند ارادت
آئین بدو کلمه خبر خیریت اثر مسرت آگین نشده فرد مرا زیاد تو بر دو
ترا ز دیده من بستم زمانه ازین بیشتر چه خواهد نمود: حق علیم است که از
محرومی صحبت اکسیر خاصیت چه قدر آلام روحانی کز نمیکشد و زبان حال
بدین مقال مترنم میدارد فرد ذوق الطاف توای کاش نمی یافت دلم:
یاد هر لطف تو اکنون سبب صد الم است: بعد ازین متوقع آنست
که مسام آرزو بروایح ترسیل مراسلات معطر و گلزار تمنا بر شحات
سحاب یاد آوریها منضر باشد فرد دارد نظام کار جهانی ز لطف تو
کار ترا ز لطف الهی نظام باد بنجیب الملک بهره مندخان در مبارکباد شفا
مزاج وهاج سراپا ابتهاج صحبت امتزاج آن زینت بخش صدر جلالت و اقبال
همواره بر منهج سویت و اعتدال مستقیم باد باستماع خبر عارضه تب
و علل جسمانی از دیده خونبار لعل بدخشانی فرو می بارید و آه سرد از دل
پر درد سر بفلک میکشید للّه الحمد والمنة که بفضل و کرم حکیم شافی
غبار کسل از جبهه مزاج شریف زایل گردید و عنصر لطیف از مضیق مرض

بفضای صحرای عافیت خرامید فرد بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود عیسی دمی
خدا ز فرستاد برگرفت بسلامتی و تندرستی دایما باد به حفظ اله خان :
نگاشته برادر عزیز القدر از جان بهتر همواره بمراتب علیا فایز باشند خطوط
محل نزدیک متواتر شما میرسند الحمد لله که آنکریم النفس لی آنکه تاکید شود در انجام
باید پرداخت امای پردازند و ما را رضامند میدارند امید که آینده نیز این طریق
مرعی داشته برکرده خود غره نشوند و نظر بر مزید دارند مصرع همی کن دل هیچ خواهد
همیخواهم جهان بایسته : ز ایام چه لقلم آید سرمایه سعادتمندی و رتبه سربلندی
همواره روزی باد بیاد کبار تولد شاهزاده بیاد شاهزاده جهان و جهانیان
محمد کام بخش فدوی درگاه لطف اله بعد تقدیم لوازم دولتخواهی و جبین سائی
بعرض باریابان حضور عالی متعالی میرساند که درین زمان میمنت مناط
که زمان مالامال شادمانی و لبریز عیش و نشاط کامرانی بود با صفای اختر
که شاهزاده والاگهر قدم فرخنده بعالم ظهور گذاشته فروغ بخش دیده اقبال گردید
کوس تهنیت بلند آوازه گشت و شادکامیهای از اندازه گذشت
بیت صبح را از خنده لب ناید بهم از شادیش آفتاب از آسمان گوید مبارک باد شاش
حقتعالی او را در سیه امنی و عافیت داشته برخوردار گرداناد و آن مهر
سپهر خلافت و جهانبانی را بر تارک مبارکش کام کار دار اد زیاده
حد ادب ندید مصرع فرد بقای دولت و اقبال و حشمت بادا ازان
فزون که در اندازه شمار آید ایضا بیاد کبار بجناب عالی متعالی فدوی بلا اشتباه
لطف اله تارک نیاز و بندگی بکلهای تسلیمات و پرستندگی برآراسته
بعرض معتکفان آستان دولت نشان افیض اقتران میرساند

ادریس نظام

که درین هنگام بشاشت انتظام مژده طلوع کوکب دولت از آسمان جلالت
وسطوع نیر سپهر سعادت از افق ولادت طنطنه تهانی و مبارکباد
بسمع نوید طلبان رسانید و آوازه سرور و شادمانی از پرده هفت آسمانی
درگذرانید **فرد** ازان نهال شرف تازه گشت گلشن ملک ؛ چنانکه تازه
شود برگ گل ز باد شمال ؛ باری تعالی قدم حالت توام آن بهین ثمره حسنات
بر جمیع دولتخواهان فرخنده و همایون کناد و لحظه بلحظه بیمن طلوع اقبالش متزاید
واختر شوکت واجلالش متصاعد گرداناد ازانجا که حدادث ندیده نیر دولت
و بهروزی از مکمن ظفر و فیروزی طالع باد **مبارکباد تولد پسر بقاضی القضات**
شیخ الاسلام محکمه شریعت اطهر بوجود کرامت مظهر ان مروج قوانین
شریعت نبوی محیی مراسم ملت مرتضوی رونق پذیر باد لله الحمد
والمنت که از مهر سپهر جمال را بر آسمان اقبال رخشنده کوکبی طالع گشت
و روضه فضل وافضال را بر کناره جویبار سروی فراز جلوه گر شد **فرد**
شکفت در ریاض امانی گل آمال ؛ رخشان شد از سپهر جمال اختر مراد ؛
مبارکباد و دیده ارباب مکارم بلمعات جمال انقرة العین روشن شواد

تهنیت تولد شاهزاده بجناب بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه

خیرخواه بلا اشتباه لطف الهی تقدیم لوازم خیراندیشی و دولتخواهی را سرمایه
سعادت نامتناهی انگاشته بعرض واقفان محفل فیض منزل میرساند
درین هنگام فرخنده فرجام که تباشیر اختران سعود آسمانی و تائید اتصال
نجوم شادکامی مقرون بود طلوع رخشنده کوکبی از برج عظمت واجلال و
سطوع گرامی گوهری از درج سعادت واقبال قلوب هواخواهان را افتراح

موفور والشراح ما محصور کراست فرموده **فرد** مهی براوج سپهر جلال تابان شد
کر کس ندید چنین ماه در هزاران سال **؛** خجسته طالع و روشن دل و مبارک پی
فرشته طلعت و نیک اختر و همایون فال **؛** امید کر این نوید بر جمع هواخواهان
مبارکباد و روزنامه سعادت از احکام طالع این جوان بخت بر وفق
جوانی مقرون شواد **مبارکباد تولد نبیره بجناب تقدس احتجاب** جلوس
خانه زاد هواخواه لطف الله سیمای بندگی بر زمین پرستندگی سوده بعرض
پرستاران حرم سرای حرم تعظیم و واقفان حرم حرمت مقیم میرساند
که چون گوهری بدیع از معدن مراد و وسیله ازدیاد مواد بختمندی و
طلوع نیر اختر رفیع از مکمن مقصود که واسطه حصول اسباب سربلندیست
ظهور گرانمایه دُره از درج ولادت و سطوع فروزان کوکب از افق سعادت
در شبستان آمال بادشاهزاده والاگهر بلند اقبال مبارک و فرخنده باد
و تا آب در گوهر و تاب در مهر انور متمکن بود آن فروغ گوهر خلافت و فرمان روائی
لمعه خورشید سلطنت و کشورگشائی در ظل ظلیل خاقان جهان خدیو
گیتی ستان بعمر طبعی و نیل مرام فایز باد **بیت** از نکهت این مژده
زمان گشت معطر **؛** وز پرتو این لمعه جهان گشت منور **مبارکباد در محل
شه بادشاهزاده کام بخش** خیرخواه بلا اشتباه لطف الله چهره نیاز بگلگونه
عبودیت و انکسار برافروخته بعرض راه یافتگان انجمن فریدون احتشام
جمشید احترام میرساند که درین زمان فرخنده عنوان نوید وزن بندگان
زمین تمکین فلک توان شامله فروز همگنان گردیده ابواب خرمی بر روی دلها
گشاده و از تصدق خیرات مبرات گوشه نشینان و محتاجان را

صلای کامیابی درداد

صلای کامیابی درداد **فرد** ترا ز چشم دررهٔ دارست یک سال ۛ کآید
در برش خورشید اقبال ۛ ترا ز غرق حیرت نبرآن بود ۛ که دریا را ز غ
کس نه پیمود ۛ لله الحمد که از پیمودن عنصر گرامی میزان سرناز بر آسمان افراخت
و عالمی را کامیاب مواد لطف و احسان ساخت حق عز و جل مبارک گرداناد
وارستان و شکوه آنخدایگان جهان گلگین میزان هم پله میزان آسمان
شواد **مبارکباد سالگره بپادشاهزاده بیدار بخت** بعد ادای آداب
بعرض عالی متعالی میرساند هزاران شکر بدرگاه ایزدی که این سال فرخ فال
در ساعت سعید بر سنین عمر ابدقرین آن نوباوه باغ سلطنت
و جهانبانی افزوده و دلهای هواخواهان را بانبساط سامانی رهنمونی
فرمود **فرد** این سالگره گره ز دلها وا کرد ۛ از بهر نشاط و عیش خوش ایما کرد ۛ
گره گشای بسته کاران و حاجت روای امیدواران بر جمیع هواخواهان
فرخنده و همایون کناد و رشته سالگره الی یوم التناد بعقود مسعود
منعقد گرداناد **قطعه** صد جشن تو در سالگره میخواهیم ۛ هر سال ز سال رفته
به میخواهیم ۛ در کار کسی گره نخواهیم لیکن ۛ اینجا گره از پی گره میخواهیم **مبارکباد وزن**
بجناب عالیجاه بادشاهزاده محمد اعظم شاه بعد تبلیغ مراسم تسلیمات و تشویع لوازم
کورنشات بعرض فیض اندوزان بساط میمنت مناط میرساند که درین
فرخنده اوقات نوید وزن عنصر کرامت سمات سامعه پیرای گشت
و گلهای خاطر نازک هواخواهان افزاند و ریشه شگفتگی در زمین
دلها دوانید اهل احتیاج از حصول آن بهلوی غنا بتقارون زدند و ارباب
افلاس از ایثار کش سرمایه معاش ابدی فراهم و خنند افریدگار جهان

مبارک و مسعود کناد الی یوم القیام میزان را بوزن عالی کامیاب
مفاخر و معالی داراد مبارکباد سالگره شاهزاده عالیجاه ...
بعد ادای آداب تسلیمات معروض حواشی نشینان بساط مکرمت مناط
میگرداند که درین اوان فیض اقتران بشارت خجسته سالگره ساکنان
خطهٔ خاک را از جشن جمشیدی خبر داد و زهرهٔ طرب ساز با دف و چنگ
محفلی نوا آیین در عشرت کدهٔ آسمان سومین آراسته کوس شادمانی بر بام
فلک نواخت الحمد لله که این سال فرخ فال بر عمر گرانمایه ابد پایه افزود و عالمی را
از فیض عام و مواهب بیقیاس کیسهٔ فراخ امل بر آمد ایزد بیچون مبارک
و میمون کناد و با تجدید لطف سرشار خضروار عمر جاودان روزی گرداناد
قطعه من عمر تو جاودانه خواهم که شود؛ فرمان ابد توزمانه خواهم که شود؛ این رشته
که دارد گره سالگره؛ تسبیح هزار دانه خواهم که شود؛ نواب نجیب الملک ذوالفقار خان
بهادر نصرت جنگ تا بدر منیر از خورشید عالمگیر تاب پذیرست همواره
فتح و ظفر همعنان مواکب گیتی کشای آن سرگروه مبارزان عساکر نصرت پیکر
و سرآمد مجاهدان جیوش ظفر اختر سمو المنزلت منیع المکان کریم الخلق
لبیار مهربان باد درین خجسته ایام که از افاضهٔ انوار آفتاب بشارتها فضای
مرغزار خاطر رشک افزای جنت الماوی بود مژدهٔ مراجعت تشریف فیض باب شد
سامعه پیرا گشته افسردگان فراق را زندگانی تازه عطا فرمود و ابواب
انواع تفریح و تنشیط بر روی دلها کشود محمد الله ثم بحمد الله فرد بیا بیا که
مرا بی تو غم بجان آورد؛ بیا که بی تو نفس رنج بی توان آورد؛ هر چند بطی مراحل
بسرعت بکار رود منت بر چشم مشتاقان است و بهمان قدر مسافتها

ابلاغ عجلت

که بکام عجلت پیموده شود متمم مامول منتظران **فرد** زود آمدنت نظر السوقم
دیر هست میآئی اگر زود تر آئی چه شود : یا لم عمر بار و مژده آن مستزاد

بنجیب الملک روح الله خان مبارکباد عید قطعه

ای اختر برج سعد با بخت سعید : برخیز و طرب گزین که عید آمد و عید
هر وعده که اقبال نموده است بتو : امروز قریب است اگر هست بعید

الحمد لله که هلال فرخنده فال ماه شوال بسیمای سعادت آموده از منظر
قصر زر اندود افق بمنتظران نموده و جهانیان را باستلذاذ جسمانی
واستماع صفیر نفیر شادمانی بابروی سفید اشاره فرموده هنگامه عیش
و عشرت گرمی پذیرفت و ریاض مراد اهالی صلاح و سداد و گلهای
خورمی رونق گرفت **فرد** تدرو نغمه رباب شادان ساخت : ترنم خانه
درکام و زبان ساخت : مبارکباد و روزگار خجسته آثار بخوبی و بهروزی
مقرون شوواد **ایضا مبارکباد نجیب الملک بهره مند خان**

برکات ماه متبرک صیام و میمنت طاعات خجسته فرجامش بایام فرخنده
انجام زیب آن مسند نشین حشمت و احتشام فخر انجمن شوکت و احترام
سمو المنزلت منیع الشان کریم الخلق رفیع المکان مقرون باد درین
اوان سعادت اقتران قدوم فرحت لزوم عید سعید عرصه گیتی را
بگلهای سور و سرور رشک باغ ارم و عالمیان را باقسام اغذیه و نعمه
وانواع طرب و شادمانیها کامیاب فیض اعم گرداند الله تعالی مبارک
و همایون کناد **قطعه** یارب این عید و صد هزار دگر : باد فرخنده بار بار دگر
جز اطاعت نمودن امرت : نکند این زمانه کار دگر : و ترقیات

روز افزون روزی گرداناد بخانی عزیز القدر حفیظ الله خان در تهنیت کتخدائی
همواره همای سعادت و سربلندی بر بام بخت آن شایسته
رشد و ارجمندی بال افشان باد درین خجسته زمان فرخنده توامان مژده
طوی آن اقبالمند ستوده خواص گردیده سرمایه سرور و شادمانی
و پیرایه نشاط و کامرانی گشت امید که از تباشیر قران السعدین
آثار سعادت بر صفحات احوال آن ظهور نماید و از تمهید این جشن
طرب پیرای عروس عالم آرای خوبیهای از پرده غیب چهره گشاید
مصرع شادکامی هم از آنست مرا بیشتر است بخانی عالیشان رضا
قلیخان در شفا صحت شد رسیده که ببین نعمای خوان الهی و گزین میوه باغ
بهشتی است همواره نصیب باد شکر ایزد جهان آفرین که عارضه جسمانی
بفضل سبحانی بسلامت و شادمانی انجامید و ادعیه شبانروزی در
حضرت حق بموقف اجابت رسید مبارکباد مدت عمر شریف را امتداد
ایام لیل و نهار روزی شود بمنه و کرمه برای حکیم جالینوس الزمانی
خلعت سه پارچه و جهت مستحقان خیرات صد روپیه مرسول گشت
از رفع نقاهت و اخبار روزبهی دیدم الهی رود بیت غمت مباد
گزندت مباد و رنج مباد که راحت دل و آرام جان من دفع غمی مبارکباد
شفا بخانی عالیشان کامگار خان آمد بدیکار جهان آن نو گل حدیقه همیشه بهار را
با قطار امطار فضل بیکران سرسبز و ریان دارد خبر بهوا زدگی مزاج بهجت
امتزاج حواس ظاهر و باطن را پریشان ساخت و سینه وفا گنجینه را
در کانون غم و الم گداخت حکیم علی الاطلاق آن نسخه جامع یکتائی را

او بکار

رونق بخش قلمرو آشنائی را صحت کامل و شفای عاجل کرامت فرماید **فرد**

تنت به ناز طبیبان نیازمند مباد ٭ وجود نازکت آزرده گزند مباد ٭

مبارکباد اضافه بخان والاشان سیف الله خان قطعه

ای گشته ز لطف پادشاهی خوشنود ٭ صد شکر که منصب تو بسی فزود ٭
قدر تو بلند است که من میدانم ٭ اقبال تو هر زمان فزون خواهد بود ٭

بشارت افزایش مراتب و مناصب آن ناصب اعلام شوکت و جلالت عارج معارج حشمت و ایالت سامعه پیرا گشته موجب سرور و سرور و مثمر انبساط موفور گردید ایزد لم یزل بخشش فرخنده و همایون گرداند و مقدمه ترقیات روزافزون گرداناد **جواب حسب الحکم والد مقرب الحضرت میرزا یار علی بیگ** عوالی پناه معالی دستگاه نگاشته کلک معنی پرداز حسب الحکم اعجاز طراز مبشر فتح حصن حصین قلعه بریجی و امان خواسته برآمدن قلعه نشینان از رعب توپ و تفنگ برق آهنگ و محاصره نمودن مبرد آزمایان با نام و ننگ وارد ساحت گذارش شکر مواهب ایزد منان و بلند آوازه ساختن کوس فیروزی و شادیانه فتح نمایان و ورود مسعود نمود الحمد لله که غلبه موکب ظفر لوا و صدمات توپهای رعد صدا اعدا را پشت همت شکست و همای نصرت و فیروزی بر پرچم رایات جهان گشا سایه گستر گشت **قطعه**

بگیتی است تا رسم فتح و شکست ٭ چنین فتح کس را نداده است دست ٭
نه چشم ذره اینچنین فتح دید ٭ نه گوش سپهر در مصاف شنید ٭

منافقین قسمی مغلوب بیم و یاس و مسلوب خوف و هراس گشته بودند

که امان نخواهند و مخالفین را تزلزل در پای ثبات بنجی نیفتاده بود که
برآوردن جان ازان تهلکه جانستان غنیمت ندانند مراتب شکر
و سپاس واهب العطایا بتقدیم رسانند و شادیانه شادمانی بلند آوازه
گردانند فتاح حقیقی این فتح نمایان که طراز فتوحات آسمانی و عنوان
نامه ظفرهای پاستانی است مبارک کناد و آثار کفر و ظلام بلمعات
صمصام اسلام زایل شواد حسب الحکم والد بکهیم سالونت
تهور پناه جلادت دستگاه کهیم سالونت محفوظ باد باخبار مخبران
معروض باریابان انجمن فیض اقتران گردید که جماعه از عوان و انصار
آن جلادت شعار بفریق ذلیل نکوهیده کار ساخته با مور جال قلعه
پرناله اراده تباه دارند و غوایت و شامت آنها شاید که موجب
پالغزی آن تهور دستگاه از صراط بندگی عتبه ثریا بارگاه گردد امر
رفیع و قیع صادر شد که بمجرد ورود حسب الامر الجمع نابکار را از داعیه
فاسد باز دارد و تقدیم مراسم فدویت و خیرخواهی را موجب بهبود
و سرخروئی دنیا و آخرت تصور نماید زیده نموجب عمل نموده جواب بتعلیه
که بعرض برسد تغرش خان قلعه دار پرینڈا خان خلت لسانمن
الحمد لله که فوج نصرت موج بتعاقب شبانروزی در عین تنبیه اهل حرب
بر سر خسران ادبار رسیده دمار از روزگار اشرار فجار برآوردند و پس
از مقابله آتش کارزار برافروخته داد شجاعت و دلاوری دادند الغریق
غریق لجه سوء طریق با وجود کثرت اعدای تاب مقاومت اولیای دولت
ابد بنیاد دنیا ورده بسیاری کشتن و خستن داده راه فرار پیمودند

مفضل ابن جمل

تفصیل این مجمل زبانی هرکاره ها شنیده باشند چون افتخار خان فردا روانه
حضور پرنور می شود اشیائیکه ایشان بنابر سرعت تعاقب در پرینده گذاشته اند
بتعجیل عجیب الغرب بفرستند و مارا مشتاق دانند **بعده نوشته ان والاتمکین مختار خان**
تریاق مسمومان فراق دلاویز نگارین نامه روان آسا که هر حرفش
کارنامه مانی و بهزاد و ارژنگ را منسوخ است عز ورود نمود حیات تازه کرامت فرمود
فرد نامه آورد رسول تو من از شادی آن که سر نامه همین بوسم و گه پای
رسولش منشوراتش مانند جمال دلبران طرب افزا و منظوماتش چون
ابروی شاهدان مسرت پیرا شکوه فراموشی که دلیل اطوار گرم جوشیهاست
از اشفاق باطنی خبر داد و عوارض تلطفات مرهم راحت بر جراحت
خاطر نهاد بهار طبعا گلشن طرازا حال زار آن بار که تا لگام زیر قدم در صحرانوردیها
بر باد جهان پیما سبقت دارم امتداد ایام سفر مدتیست دراز تر از زلف
محبوبان و گردش دایمی نسخه ایست از گردش گردون گردان تا نظر
کار میکند دشت پر خارست و تا نور البصر میرسد گتلهای دشوار گذار اقامت
بلکه حرفیست از خاطر جسته اگر در مزرعه دل تخم استراحت میکارم نهال
وحشت نشو و نما میکند و تمکین از آنجا که مضمونیست از یاد رفته
اگر بر صفحه تمنا صورت وطن نگارم نقش غربت بر کرسی نشیند گرم روان
طریق یکتائی و موشکافان رموز آشنائی دانند که درین طول سفر
اگر ترسیل نامه از فقدان نامه بر در گرو تاخیر است محب بی تقصیر و پیداست
که مراعات رسمیات صوری در جائیکه اتصال روحانی شمع افروز
بزم کامرانی است چه ضرور و شکایت فراموشی در محلی که مرات

خیال عکس پذیری صورت دوام وصال است منجر بتصور **فرد** در ظاهر اگر وصال جسمانی نیست
غم نیست چو اتصال روحانی هست :: امید که فرو گذاشت رسمیات صوری
محمول با ستغنا نشود و میان خاطر عاطر بنسبت معنوی بیشتر باشد
بعمدة الملک غیاث الدین خان بهادر از فرقت تو چگویم که قصهٔ طوفان الم شنیده
باشی تو من دیده ام بدیدهٔ خویش ها از درد فراق و بیقراری های خاطر مشتاق چه
بر نگارد که هر قطرهٔ اشکی از دیده فرو میریزد در رنگ کبوتر سبکپرواز دارد
و دیده در چشم زدن بشهپر مژگان در هوا دیدنها بر طایر تیز پر صبا سیر
سر همسری بحرخ مینمایند بخاطر میگذرد که ساعی نمیقه برآتش شوقم آبی
خواهد زد و من مسموم هلاهل دوری را تریاق صفت بافاقت خواهد آورد
حقائق ورود دشتی چون حدت می ناب نشاه بیقراری را دو بالا ساخت
و بیتی که مصدر نامه شوق افزا بود یاد از بیت ابروی شاهدان طناز
از حکایت اشتیاق موبمو داستان طراز گشته از هم سو شمشیر بیطاقتی
آخت **بیت** نامه لیکن نه بد دیدهٔ مشتاق ما :: کف محالست که مهر
گهر دریا گردد :: بهر حال چون در شفاخانه حکیم علی الاطلاق هر درد را دوائیست
مصرع بیدلیم هنوز به بینیم چه میشود :: امیدوارم که رسم نامه نویسی که برخنجر شوق
جوهر میشود و نوا برقلق خاطر را ملتهب میگرداند از میان برخیزد و مواصلت
جسمانی از رنگ بهجت و سامانی ریزد **بیت** یکبار اگر دامن وصلت
بکف آرم :: تا زنده ام از چنگ منت کس نرهاند :: زیاده شوق است و بس
حسب الحکم والا فضایل خان خانی فضایل نشانی حسب الحکم گیتی
منقاد متضمن ارسال ابتمغه که دهنا مسطور و بعیب خصوصیت سشتا مردود

سمت صحیح میشود اندر دو

سمت چنجی نمی تواند رفت بل فرض غیر ممکن اگر سری بآن حدود کشد تا سرحد
کرناتک بتعاقب پردازد و اگر متحصن شود در پای آن حصین متوقف بوده
هر جا که در خرابه اسقیا نشان آبادی یابد بتاخت قزاقانه خراب سازد
بست و یکم اول ربیعین عز ورود نمود تا رکن افتخار بذروه ثریا سود و مقدم
نرفتن آن شقی طرف چنجی که بر زبان وحی طراز الهام بیان شرف جریان یافته
محض خارق است همینکه فوج منصور یک منزل چکوری بار رسید مقهور تاب
اقامت نیاورده مغلوب خوف و هراس و مسلوب نومیدی و یاس گسسته
رخت آوارگی از سر بر اضلاع لوه گذه بیرون کشیده دست از پای خسته
سراسیمه وار سرگردان گریخته در درانگده محصور گردید خانه زاد فدویت
نهاد بر وفق ارشاد واجب الانقیاد پای قلعه مذکور اقامت ورزیده
هر روز بسیر و گشت در تخریب آبادیها و ویرانی مساکن و مواطن اسقیا کوشش
دارد ان شاء الله تعالی از ویران خانه های خانه بدوشان نشان آبادی
نمیگذارد و بر تقدیر خروج آن شقی دست از تعاقب باز نداشته باقبال
عدو مال بکیفر کردار میرساند حسب الحکم والا بمیر افضل
خانمهربانمن حسب الحکم قضا امضا متضمن معروض قدسیه کیفیت اقامت
دهنان عصیانگر متصل چکوری و اکناف آنها و عزیمت احقر بضلع بهوم و
پرینده اوار سال اینمعنی که چون به تنبیه آن شقی مامور است تصمیم عزم
باین سمت در پنجم جمادی الاول ورود ارزانی فرمود مهربانا هنگام دستوری
یافتن از پرینده الور از حضور ساطع النور بصیانت و حفاظت
چار صوبه سد مداخلت آن مقهور بجد لتصفیه ضلع پرینده از خار وجود

كفره مردود اهم دانسته اول تعيين بهيكلو سرجماعه غيرت خان وثانياً بفرستادن
رضويخان بتقديم آنمهم پرداخت وحضور او را در ظاهر ايند ابو بتوقف مصلحت دانسته
نگذشت كه كافر خاسر بملك قديم آواره شود اكنون كه آن شقي قرين شقاوت
وناكامي برگشته در ضلع چلوبگر دفساد انگيخته بر جناح استعجال شتافته
بكيفر كردار ميرساند ودرصورت قرار دست از تعاقب باز نداشته در هيچ مكان
امالي توقف نخواهد نمود وحقيقت عزيمت غلام بانقطاع بهوم وبرينده را
محض خلاف است همانروز بوصول جواب پرداخت بزيب خوانين بلند مكاني
مختار خاني فرد اي زيار تو مرا هر نفس شوق زياد: نرود هيچ كهم لذت ياد
تو زياد: ياد آن نسخه جامع وداد چه قدر بيداد كه بياد نخواهد وچه ها نايره
فرياد كه از كانون سينه ملتهب نميگرداند ليكن چه سود كه عالم بي اختيارست
حيف صد حيف كه انسان ضعيف بنيان را در جلب منافع
ودفع مضار مختار نكردند واگر نه بيك چشم زدن چشم تمنا بلقاي روشني
افزاي مطلع انوار ساختيمي وبار فراق كه در شكست پشت طاقتم تقصيري ندارد
از دوش بر انداختمي وگلهاي مراد از شاخسار وصال چيدمي واز شدت
صفراي هجران اينهم درد سر نكشيدمي نگارين نامه تلطف پيرائي كه بسياس
انموذج يد بيضا وسواد نسخ مرشق نقطه سويدا بود ورود نمود ليكن
چه سود لب تشنه مخمور بقطره آب ممكن نيست ودل تشنه يعقوب ببوي پيرهن
صورت نبندد فرد قانع بتجلي نشود سايه ديدار: پروانه بمهتاب
تسلي نتوان كرد: حق آگاه است ومحبت معنوي برصدق اينمقال
گواه كه آن چندين بر بن وتيره گذشت وصبح نگار رعنا نامه اعمار موجودات

بران شايق ديدار

برات حالت دیدار بنامم ننوشت زندگانی بادشوار و شربت خوشگوار
حیات ناگوار خواهد بود اگر یادگار رسایل و نامها سببی سازد که شب تار فراق تیره
و روز دل افروز وصال چهره بستانی نماید زیاده چه بقلم آید بعمدة الملک
جهانخان بهادر نواب کریم الخطاب قدردان فیض رسانی سلامت
درین اوقات فرخ سمات نوید مرحمت انیس صوت مبشر کامیابی نیازمند
نیے رباب شد نوای شادی و صدای مبارکباری بسمع زمانیان رسانید
و فرحت و انبساط از حد اندازه افزاید قطعه آمد آن روح روان کام روای اقبال
وقت من خوش که الکام دلمن می آید؛ مژده مقدمش ار گوش زده گل گردد؛
خنده اش بر سر دیوار چمن می آید؛ بنازم بر فضل کریم کارساز بر حق و
مسبب مطلق که هواخواهان را بخت مددگار گشت و مشتاقان را نقش
مراد بر کرسی نشست الحمد لله تعالی که زودتر از زود گل زمین دکن از نزول
مقدم بهار آگین عشرت بخش ریاض رضوان رشک فزای صحن چمن گردد
زیاده چه نویسد شوکت دولت و اقبال تابنده باد بنواب عمدة الملک اسد
خان بهادر نواب والا خطاب مبادی آداب قدردان فیض رسانی
سلامت مفتاح فتح الباب مقصود یعنی نوازشنامه تلطف آمود ورود
تعطف فرموده باعث اسباب در پایگی زندگانی برافزود فرد عنایت نامه را چون
برگشادم؛ گهی بر دیده گه بر سر نهادم؛ در مقدمه وکالت بیش ازین مرتبه و صلاح است
که مدار کار بر توجه مشیر مرام است و کیل محض برای نام و گذاشتن این نام
امروز بر یکی و فردا بر دیگری قطع نظر از وجهه دید شایسته جناب
فیض مظهر نمینماید یقین که بر منظر امعان خاطر همه دانان والقاب پاکان

شرف استحسان خواهد یافت زیاده عمر و دولت و اقبال مستزاد باد **بخدمت محل نواب الهام خان در تعزیت محمد عطا** شرایف اوقات آن بزده نشین :

تتق عفت و اوج نشین هودج عصمت عفیفه محترمه مکرمه معظمه همواره بتحصیل مرضیات حضرت حق مصروف باد از سنوح سانحه هوش ربا و وقوع واقعه حیرت افزا میان محمد عطا خاطر مکدر و متاسف گشت **فرد** دریغا که شاخ گل نو شگفته فرو ریخت از تند باد خزانی :: از انجا که این درد لا دوا و حادثه حیرت افزا غیر از شکیبائی علاجی متصور نیست بمقتضای ایه کریمه اِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً وَّلَا يَسْتَقْدِمُوْنَ تن برضا بقضا داده روح برفتوح آن جاده نورد کشور تقدس را بفاتحه فاتحه یاد کنند و سلامت سلس مانده از حضرت کبریا مسالت نمایند **فرد**
صبوری ضروریست کین درد دل را :: بغیر از صبوری علاجی نباشد
حسب الحکم والا بمیر عبد الرزاق ایرانی سیادت پناه نجابت دستگاه در حفظ الهی باشند حقیقت عزیمت آن سیادت پناه از ره نوردان ایران دیار ماراده بندگی درگاه مسجود الجباه و رسیدن بدار السرور برهانپور از نوشته برادر عزیزتر از جان حقیقت خان معروض معتکفان استان عرش نشان گردید حکم جهانمطاع خورشید شعاع فروغ ارتفاع بخشید که احرام استیلام سده ملایک مقام بسته خود را بعتبه سپهر احترام رسانند بعد احراز دولت ملازمت در خور حالت و لیاقت مطرح انظار عاطفت خواهند شد باید که مطابق حکم محکم بعمل آرند **بعمدة الملک نواب جهانخان بهادر در سکر**

نواب والا خطاب

نواب والا خطاب معلی القاب مبادی آداب کریم الخلق عظیم الشان
عمیم الاشفاق منیع المکان سلامت شرفنامه هوش افزا که مبنی
از رافت و شفقت مربیانه بود مسرت پیرای باطن صداقت مواطن
گردید مواعظ توکید و تقییدات در بندگی حضرت خدیو کائنات
از فحوای اندرز الیش دریافته تمیم بازوی سعادتمندی و بختمندی گشت
بیت شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ؛ که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست
امید که بهمین و تیره در گوشه خاطر دریا مقاطر داشته در حاضر و غایب
مورد مراحم قلبی باشد زیاده عمر باد حالت و اقبال مستزاد باد در تعزیت
بنواب الهام خان مغفور لسعادت الحاصل خلف الخان درین هنگام شداید آلام که از جدبروری
زمانه ناهنجار بکافه انام لاحق می‌شود مزاج استقامت اعتصام آن
شرف دودمان عظمت و ایالت فخر خاندان مکنت و دولت
بصبر و شکیبائی مستوثق باد باستماع قصه موحشه نواب مغفرت مآب
انواع غم و الم پیرامون خاطر فرا گرفت و اقسام حزن و اندوه در دل
راه یافت البته البته نیک سرانجامان دنیا را درین دار ناپایدار
رخصت استقرار نیست و مشتاقان جمال یار را در غمکده تنگ و تار
فرصت قرار نه از انجا که آثار خیرات مبرات و آثار محامد حسنات
زاکیات آن عزیز در بابی امر بیش از صفحات روزگار باقیست
نام ممات نمی باید گرفت و بر خلق حمیده صفات مرثیه نتوان خواند
فرد زنده جاوید گشت هر که نکو نام زیست ؛ کز عقبش ذکر خیر زنده
کند نام را ؛ حیف صد حیف که این کهنه رباط شکسته طاق

ازهمچو دولتمندان نامدار خالی شده میر روح الله تکان آن اعتضاد اخوان را بباد کار هم
تا جهانست در جهان داراد و درچنین مصیبت جانکاه که حوصلهٔ کوه
وهامون وسینهٔ فرات وجیحون برنتابد صبر جمیل کرامت کناد **فرد** هرانکه زاد بناچار
بایدش نوشید زجام دهر می کل من علیها فان ❊ کل شیء هالك
ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام جز الله بس باقی هوس
بزم جهان الملک روح الله خان بجوار رفیع الجلال والاکرام سحرگه هاتف بیدار بر بالین آمد
گفت بر خیز که آن خسرو شیرین آمد ❊ آمد نهاجون نعمت غیر مترقب برسم
یلغار برونق استبشار حضرت خلیفه آفریدگار بر منتظران دیدار
فایض الانوار مبارکباد و تهنیت مطالب ارجمند و مآرب خاطر پسند
کرد ضمن آن متصور است بهواخواهان فرخنده بار **بیت** بفال خیر رسیدی
درین خجسته مقام ❊ خوش آمدی تو علیک السلام والاکرام ❊ امیدوار ثقت است
که بعد ادراک ملازمت قدسی ساحت تمنایه پرتو خورشید مکرمت
خاقانی فروغ جاودانی پذیرد و نفحات نسیم بهروزی بر شقایق ❊
امال و زمیدن گیرد زیاده عمر باد **العمده خواتین بلند مکان مختار خان**
مهربان صاحب من درین هنگام که دل هواخواهان صداقت پیرا آرزومند
تماشای صانع قدرت بیچونی ومترصد مشاهده بدایع بوقلمونی بود انبه های
الوان از خوان نعمت آن خان سالار مایهٔ لطف واحسان رونق بخش
چشم نظارگیان گردید بعضی ازان چون طوطیان باغ جنان حلهٔ سبز
دربر کشیده مستعد شکرفشانی وبرخی برنگ هندی صنمان لباس زعفرانی
پوشیده در اندازشیرین زبانی وشندی لبانی معشوقان طناز

یار خساره چون گل بتقریب بلبل منشان کمر بند و خندی مانند غنچه دهنان
گلعذار با لب شکرستان حیرت در ایمای مژده شکرخند **قطعه** چگله از سبزه
او آب حیوان: جز این میوه نباشد میوه جان: ندارد جز شکر گفتار آیینی
ولی در پوست گوید حرف شیرین: بی تکلف از مشاهده این هنگامه هوش ربا
دیده محو تماشا گشت و مذاق جان پاک شیرین دهنان همزبان گردید
لذت قند و نبات بر گرفت دماغ دلها از بوی دلاویزش معطر شد
و مشام جهانیان از شمیم مشک آمیزش معنبر گردید الهی تا در ریاض روزگار
اشجار انبه را برگ و بار است شجر مراد آن رونق افزای گلشن معاش
و معاد که ثمرة الفواد بارور باد **تهنیت طوی خانه نصرت جنگ اسلام خان مرحوم فرد**
غنچه محجوب را چاک گریبان باز کرد گر به بخت سبز خود نازد صبا می زیبدش
وصلت میمون آن مهر سپهر اقبال با کریم دودمان عز و جلال ابواب تنبسیط
و تفریح بر روی نوید طلبان کشاده و از اهتزاز نسیم ازدواج گلهای ابتهاج در
حدائق دلها دمیده آغاز خرمی بهار گلبانگ خوشدلی و شادمانی بذروه ثریا
رسید و نوای تهانی و کامرانی در گنبد دوار پیچید **قطعه** سزد گر رقص کند
آسمان بروی هوا: که شد مراد مه و کام آفتاب روا: بر این عطیه که فیض تو
بخاص و عام رسید: هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا: آفریننده لیل و نهار
اتصال این دو اختر سعود مبارک سازد و فرخنده گرداند و شکوفه امانی و آمال
بیمنت طوی ارجمند بمصالح دولت و اقبال روشن شود **حمده خواتین**
بلند مکان همت نشان ناظم صوبه اله آباد حدائق امانی و آمال انعا قد معا
امارت مصاعد مصاعد ایالت خان والاشان منیع المکان با آبیاری

تفضلات حضرت خدیو کیهان سر سبز و ریان باد مضمون مکتوب بهجت مسرح
القلوب مشعر بر وقوع ترددات نمایان والتماس عطای سرپیچ مرصع از پیشگاه
فضل و احسان معروض معتکفان آستان خلافت نشان گردید حسب
الاشارت وافر البشارت کیفیت مساعی فراوان در کار خدیو کشورستان
بعرض قدسی رسید فضل و کرم بادشاهانه بعطای خلعت خاصه مصحوب
گرز بردار قامت افتخار آن نژاد بذروه اعتبار برافراخت و بر زبان
گوهرفشان گذشت که سرپیچ هم بوقت خوش قدرافزائی مراتب
آن خانه زاد فدویت کیش میدهد لولایق آنکه بمجرد وصول این نعمت عظمی
و مواهب کبری که در آرزوی حصول این ماءمول سعادت
موصول هندها را عمر آخر شده و حسرت با خود برده اند عرضداشتی مشتمل بر
شکر تفضلات ارسال دارند بیت تا کار جهان جمله چنان است
که خواهند کار تو بجهان جمله چنان باد که خواهی بعمده امرای رفیع الشان
سپهدار خان تا سپهر کوکبه آرای مهر است و مهر شعشعه پیرای سپهر
فروغ بخت انگرامی گوهر انجمن افروز اقبال و چراغ دولت آن بلند اختر
روشنی اندوز اجلال باد بورود نگارین نامه مسرت بیعد و نضارت زیاده
از حد حاصل گردید و هبوب نسیم تفقد باطنی که از مهب فحوایش می وزید
مشام جان و دماغ روح و روان را معطر گردانید فرد بمانا دادند دوست
کو دوستانرا: غذای دل و راحت جان فرستند: دو اسپ ترکی رهوار
اگرچه لیاقت پذیرائی ندارد فرستاده شد بنابر محبت نوازیها اگر قبول افتند
گنجایش دارد زیاده عمر باد جواب خطی که بعمدة الملک غیاث الدین خان فیروز جنگ

سپهدار کار

ساحت روزگار فرخنده آثار از رفع اعلام امارت عارج معارج آیات
عمده خوانین بلندمکان اسوه نوئینان عالیشان مورد انوار سعود آسمانی بار
مکاتبه تسلی افزا مشعر بر پرسش واقعه برادر عنبر اثر حمید عنایت خان :
که جانش در جوار رحمت ایزد منان بار ور شده خاطر مضطرب را که در وقت
مصیبت جانگداز اطمینانی وافر بخشید و سیل سرشک خونین که از دیده
خونبار فرو می بارید بطفیل نصایح هوش افزا بمقام عدم منزل گزید الله تعالی
آن مشفق غمخوار را که دیده نمناک باستین مهربانی پاک کردند و گرد کلفت
از صفحه خاطر بزلال تعطف و تلطف شستند و شو دادند تا ابد الدهر
سلامت دارد **بعمدة الملک خوانین بلندمکان نجیب الملک روح الله خان**
گلدار رعانی و اعمال آن زینت بخش مسند امارت و اقبال فخر انجمن ابهت
واجلال جلیل المنقبت عظیم الشان بر سحاب سحاب فضل ایزد منان
سرسبز باد شوق صحبت روح افزا که مناطی قلوب احبا رست خامه
در ادای آن سرمه خاموشی بگلو میکشد ناچار از آن درگذشته بمدعا می
پردازد درینمدت مفارقت که از گردش چرخ مقوس هدف سهام ملادم
ایام و گرفتار ارقام آلام است ازین سهام نام نبردند که کجائی و چه حال داری
غزل چرا تنهائی و صحرا نوردی : چنین چون اسیر اندوه و دردی : چه پیش آمد
ترا گو حال چون است : مگر صحرا نوردیت از جنون است : جدا چون گشتی
از یاران همخوار : چرا همچو مجنون گشتی بکبار : حیف صد حیف که نرد محبت
با حریف کجبار باختم که اکنون مهره در ششدر است و حسن ظنی بخود را بدام
محبت انداختم که دیگر بار استخلاص متعذر **فرد** گر گویم که با این درد جان سوز :

طبیبم قصد جان ناتوان کرد :. گرم جوشیهای حضور بدان افراط و یاد
آوریهای غایبانه بدین تفریط از مزاج مستقیم مستبعد مینماید فرد خواهی که
شرمسار نگردی ز کائنات :. در غایبانه با هم کس چون حضور باش :.
بذل توجه در گرفتن اضافه نور چشم محمد خلیل بر من چه منت نازپروری و بیش آمداد
القدر بر من لازم بود بر ذمهء من الزم حق این استاد در وقت سیخون
که نوم و بیخبری بر لشکریان استیلا داشت ترددات دلیرانه و جرات
رستمانه از وی ظهور آمد مفصل با نهای منهیان اصغا گردید باشد
زیاده سامانی و کامرانی یار بعمده امرای منیع المکان عاقل خان ناظم صوبه
دار الخلافه شاهجهان آباد صاحب مهربان دوستان امیدگاه مخلصان سلامت
پیک تیزگام شیرین کلام که غبار پایش بر رنگ توتیای ضیای بینائی چشم
افروزی مشتاقان لولو و عرق سیمایش بدامن آرزوی اهل تمنا گوهر فشان
قدم فرخنده بمنزل این استدراک مانی مقدم یار بهار گر بر ساحت چمن زار
بگذرد بگذشت :. و نگارین نامهء نگارستان چین بر و نمائی حروف مشکینی
سبز و بافته تا ماریه ببیعانگی الفاظ عنبرآگینش ارزد ابلاغ نموده بدست
نوازش رقم انبساط بر صفحهء خاطر نگاشت :. عجب بیلی و خوش مکتوبی که
درج جنب گفتار شکربار آن نرخ جان شیرین ارزان :. و در برابر بیاض
بین السطور این شعر نور ظلمت نشان :. پیام آن شور ابهکشان تیسه
حرمان از زلال کوثر :. و سواد این دیده افروز آهو چشمان سیمین بر و نطق
شکرفروش آن با عجاز عیسوی دمساز :. و مضمون فرحت مشحون این
با شربت قند و نبات همراز ابیات :. آن خوش الحان بلبل باغ صفا :.

ای آن وآمن

۱۹

این نشاط آموز طبع نکته زای ⁂ آن یکی اوج سعادت را سما این دگر
بسوی مسرت دلها ⁂ آن بمنطق جان فزا مسیح آفرین ⁂ این طرب پیرای
دلهای حزین ⁂ آن بکلام موزون چون بلبلان گلزار دبستان ⁂ متوجه سجع خوانی
و این بخیالات بدیع مانند خاطر ارسطو مشرف انوار معانی ⁂ و آن بزبان
گوهربار دوست عطارپرست مجمع البحرین ⁂ و این بنکات غریبه و معانی
روشن سینه افلاطون و آئینه سکندر ذوالقرنین ابیات آن وهجان
قالب ویدارا را ⁂ این شفا بخشد دل بیمار را ⁂ آن بخوبیها ز خوبان برده گوی ⁂
این لبان سنبلستان تازه روی ⁂ آن زاعجاز مسیحا دم زند ⁂
این ز مضمونها بنای غم کند ⁂ قد چون تیر از پی تعظیم آن ⁂ با هزاران شوق
خم شد چون کمان ⁂ مردم چشم از پی تکریم این ⁂ در دل خود کرد جای آن
لقیس ⁂ القصه بدیدار آن دیده انتظار مطلع انوار گردید و بمطالعه این
سفینه بیقراری ساحل مراد رسیده بمعانقه آن شاهد مراد در بر آمد ⁂
و بمشاهده این صورت مقصود در نظر تماشائیان جلوه گر ⁂ مرغوب آن مرسلی بهشت
طراحی و رنگ آمیزی اش برقم مانی و بهزاد خط در کشیده و غوامض محبت
و ولا که در فحاوی این مندرج بود سرمایه سرور موفور گردید ابیات
آن نگارستان جبین را عرض داد ⁂ این بروی دل در راحت گشاد ⁂
آن باحوال دست خط انبار کرد ⁂ این پی دلها مسرت ساز کرد ⁂
آن نهال آغاز رسم بیعی ⁂ این بمضمون داد داد خرمی ⁂ الهی تا آن
برای منتظران راحت روح و روانست ⁂ و این بمشتاقان از زبان
دلها خبررسان ⁂ قدم فرخنده آن بمراخلاص پرستان مبارکباد ⁂ و ورود

عجب

این خجسته جمعیت بخش دلهای پریشان شود بنجابت العالیشان کامیاب خان
بهار در انتظار مقدم روشن مزاجان منیر طبعان صبح نفس خورشید طلعت
روزیست و طرفه هنگامه که از هر گوشه زمزمه نشاط و غلغله‌های شادمانی بلند شد
و بساط طرب بمرتبه مبسوط گشته که چرخ از غایت خوشی در چرخ آمده
و زمین از کثرت سبزه‌های فرش شده و عروس صبح از خنده چنان
لب گشاده که درشته زر از دهانش بیرون افتاده و ناظوره شام از
بسیاری مسرت بمثابه رقص زده که بالش پر از ابر گردیده و در چنین
وقت خوش و خورم مینای ملال طالب وصال آن مسیحا دم و مشتاقان گوش
آرزومند نقل سخنان آن شیرین کلام است خوش وقتی که آن نیر
جهان افروز یکتائی چون آفتاب روشن جبین از مشرق آشنائی طلوع نموده
کلبه احزان را بفروغ مقدم بیت الشرف کواکب گرداند قطعه بیچاره از درم
ای راحت بیدار بیا روزم ای ماه شده بی تو شب تار بیا عذر در راه
وفا بیش نخواهد رفتن بر سر عذر میا بر سر رفتار بیا مضمون رقعه بنجابت الملک
روح الله خان فرد رسیده‌ام من تشنه بچشمه حیوان ولی چه سود که یارای آب خوردن نیست
در مدت استعفاء منصب دیدنها که حاصلات حیات دار السرور دنیاست
میسر شد اثاث البیت را مردم سپاه دست بدست بردند خیمه مختصری
که در سایه آن بذکر باری و خلود عهود شهریاری مواظبت داشت
دستخوش باد و باران گشته لهذا دل چنان میخواهد که در دار الخلافه معتکف بوده
چند نفسی که در قفس کالبد باقیست صرف هوا و هوس نشود و در فکر معاد که
سعادتی بالاتر ازین برای عباد نیست بنیاد نمی یابد سر رود چون حرکت

ازینجا بی اذن

ازینجا بی اذن ولی نعمت خوش نمانست ایمنی بعوض قدبی برسد
وخط آزادی بباید **عرضی بجناب حضرت خلد مکان بیت**
باز آمدم که سجده آن نقش پا کنم ❀ گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم ❀ بعد استعفاء
منصب از دواب و اجناس کارخانجات که در بساط داشت بمردم
سپاه تنخواه داد و کنج عزلت اختیار نموده در یکمدت دو وه بیاد حق
وادعیه بقا پیر و مرشد بر حق صرف کرد اکنون بپیام سحر التیام رسیده
که شقه حاوی باعتراف تقصیر خود نوشته بدبد اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم نما بر القبار حکم محکم مبرم قدر سیم غرق عرق لشوی گشته
معترف بتقصیر شد **قطعه** بنده همان به که ز تقصیر خویش ❀ عذر بدرگاه
خدا آورد ❀ ورنه سزاوار خداوندیش ❀ کس نتواند که بجا آورد **جهار کباد
فصد بجیب الملک روح الله خان** مهربان صاحب مخلصان امیدگاه قدردان سلامت
درین آوان صحت اقتران باصغای خبر شفا اثر فصد که دافع بخارات
فاسده و مزیل اقسام اسقام بدنیه است خاطر را از عفونت کدورت
مصفا گردانید و دل که از جوش خون در انتظار جلب منفعت
ودفع مضار نشتر اضطرار افکار بود به طمانیت گرائید حکیم علی
الاطلاق آن برگزیده انفس و آفاق همواره از ثقل طبیعت بگران
داشته بتفریح مزاج توامان دارا د **ابیات** خون فاسد به نشتر فصاد ❀
از عروق تو دمبدم کم باد ❀ جوش خون رفع چون شد از طبعت ❀
سرخوشی از جوش ساغر جسم باد ❀ فصد بر تو مبارک و مسعود ❀ خاطرت
شادمان و خرم باد ❀ ز اعتدال مزاج خوش خویت ❀ چشم بد بین همیشه پر نم باد ❀

نوش دارو اگر خورد لبش غنا : در مزاج مخالف سم باد : پشت اعدای بزور
اقبالت : زیر بار غم و الم ضم باد : حفظ جان ترا دعای بقا : عالمی را وظیفه
هر دم باد : بخالعه ایلیان حضرت خان در تعزیت خدائی که موت و حیات را
آفریده صبر و شکر را رفیق هر درد و الم گردانیده همواره حافظ و ناصر باد
از سنوح سانحه هوش ربا و وقوع واقعه خاطر آشوب دلی که از اجه نویسد
که چه قدر تنوع و تشتت خاطر لاحق گردیده لیکن چه فایده هر که رفت
باز نیامد و جزع و فزع غیر از عذاب میت هیچ کاری نکشاید قطعه
همه تن خون شوم ز دیده چکم : گر بدانم که گریه را اثر است : عرفی اگر بگریه میسر شدی
وصال : صد سال میتوان به تمنا گریستن : ناچار بمقتضای آیه کریمه :
كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ بقضای الهی راضی باید شد و آن ره نورد ملک
قدم را بفاتحه یاد کنند و سلامت باز ماندهای از حضرت کبریا مسئلت نمایند
فرد غم مخور گر زین چمن شاخ گل پژمرده شد : روی نسرین تازه است و
جعد سنبل پایدار بصاحبزاده والاقدر محمد خلیل مبارکباد فرزندان توامان
فرزندان ارجمند دلبند خاطر پسند همواره بمرادات صوری و معنوی فایز باشند
درین ایام فرخنده فرجام مژده ظهور دو گوهر شاهوار آبدار از صدف
فاخره بحر عصمت و طلوع ماه و مهر سعادت قرین از مطلع سپهر
عفت فضای دلها را فروغ شادمانی بخشید عیش و عشرت را از صد گذرانید
فحمد الله ثم الحمد لله قطعه سپهر داد و مسرت رسید از ایام : زمانه یافت
بیک و زاد و ساری کام : برای عیش دو بالای روزگار فلک :
دو صاف عشرت ممزوج ساخت در یک جام : حقتعالی بما و شما مبارک

ولسو

ومسعود کنار و نور باصره بصیرت را در امان خویش نگاهداشته بعمر طبیعی
رساناد مبارکباد خانسامانی بخان الغایبان مختیار خان فرد
اید از بخت جوانت پیر سد امدادها عمرها خواهد شدن صرف مبارکبادها :
در هنگامی فرخنده فرجامی که بهار گلشن استبشار باز بار بر آمد کار
در جوش و شاخسار قبول دعا باثمار حصول مدعا لغت بدو کار بود
نوید تزئین وساده خانسامانی بتمکین وجود انمظهر عاطفت و
قدردانی سامعه پیرا گردید دل نیاز آمود که منتظر شاهد مقصود بود
ازین خجسته نوید برخود پیرهن پیراهن بالید بالید ایزد متعال این لطیفه
اقبال مبارک و میمون کناد و مقدمه ترقیات نامحدود گرداناد بصدر الصدور
سید تخان قیلی شد وساده سیادت و صدارت بوجود افاضت آمود
انجمن زدایره امارت ناصب اعلام ایالت خان سمو المکان زینت
اگین باد سامی توجهات بیش از اندازه تحریر که در استیعاب
مطالب مخلص صداقت تخمیر مبذول میگردد دل اخلاص گنجور را ممنون
سرور موفور و مرهون عواطف نامحصور میگرداند و زبان ادای
محمدت و ثنای آن بیرون از حیطه قدرت و صد امکان یافته بقوله کما
شکر پاک حق شکر کن قایل و گویا میشود علی الخصوص جلیل الاشفاق
که بتقریب عزل قاضی حکم کلبهاک مبذول گردیده شکر این فایق از
شرح و بیان و فوق الطاقت جوارح و ارکانست ترصد که اعطاف
العطوفت دستگاه در هر باب بهمین آئین مصروف می شده باشد
بخان الغایبان معمورخان ناظم دار السرور خانی منیع المکان اعتصام من ستان

[illegible]

[illegible]

راحت نامه مشکین شمامه در وقت خوش رسیده خاطر را مسرور گردانید
و بکدست سپر فرین بگلهای زرنگار رسول بولایت همت را تقویت بخشید
عجب سپری که بر کره در کنف حمایتش نشیند از گردش فلکی گزند نه بیند
وانکه با صاحب آن سپر ستیزد دود از نهادش برخیزد صورت شکست اعدا
در آئینه صفایش پیدا و فروغ فیروزی احباب از ناصیه گلهایش هویدا هلالش
مفتاح فتح باب ظفر و گلهایش از گل آفتاب روشن تر صیانتش بآیت
حق انباز و حفظش با حفظ الهی همراز تیره ابریست که باران فتح میریزد
و روشن نیلی است که موج نصرت از وی میخیزد و شگرف شب تاری که
چند آفتاب از گریبانش سر بر آورده طرفه ملیح نگاری که از هلال طره بر سر زده و چهره
سینه معاندان بناخن هلالش مخروش و صفحه حیات مخالفان بسواد
روغنش مخدوش گلهایش اعوان را گل فیروزی و رنگ سیاهش مدبران را
مایه سیه روزی نقش و نگارش ناسخ کارنامه مانی و بهزاد و گلهای خوش
نگارش برنگ آمیزی یا به علیم استیلا بهزاد بالجمله آن حرز جانرا حمایل وار
بگردن آویخت و از تیغ و تیر مصئون گشت به پشت گرمیش گلهای
پردلی ابدا من همت فرو ریخت و از گزند بدخواهی خصم در حفظ الهی
نشست تا سپر در عرصه کارزار مایه تقویت بهادران تیغ گذار است
حمایت حق آن سایه پرورده فیض مطلق را سپر تیر حوادث باد و سینه
دشمنانش آماج گاه ناوک جان ستان شواد بعمده خوانین بلند مکان
مختار خان مبارکباد حمام مهربانا صاحب مشفق من در هنگامی که گلشن مراد
بمقدم بهار ستتبار سرسبز جاوید بود نوید برومندی نخل طیبه ریاض عفت

در بستان مراد

در شبستان مراد خان سعادت نشان افتخار خانی مسموع گردیده داد
خوشدلی داد وجود این گرانمایه گوهر یکتا که ثمر ابدی عبارت ازان است
رسم طرب آغاز نهاد آفریننده ارواح و اجسام هیولانی او را در بطن
ام بید قدرت کامله تربیت کناد و بوقت معهود بخیر و سعادت از مکمن
ولادت چون مهر مشتری جلوه ظهور دهاد **فرد** میرسد میوه نورس گلستان مراد
میشود از قدمش خانه دولت آباد **تهنیت شفا به مختار خان بهادر**
حکیم شافی آن نسخه جامع فراست و فرزانگی را از امراض بدنیه گردشمنان نا
خانگی اندر کنار داشته در امان دارد خبر عارضه اختلال چهره آشنائی و گلگونه
عارض یکتائی یکتایان را از بار اندوه پشت دوتا ساخته بود و آشنایان را
نسخه جمعیت بگرداب تفرقه انداخته الحمد لله که شفا و ارتیاح افزا تدارک
ما فات نمود و خاطر را که صورت آرام بخواب نمیدید و از دیده بجای
در خون ناب طوفان العطش ندای بهر جز فرو می بارید تسلی افزود **بیت**
بخت رمیده رو بسوی من نهاد باز * بر من در سعادت و دولت کشاد باز *
بخان عالیشان صلابت خانی بهادر مبارکباد شفا مزاج صحت اشتمال الفتوح غیر
اقبال بفضل مفضل بیهمال کامیاب سلامت و اعتدال بهره مند ثبات
و استقلال باد باستماع خبر کسل مزاج که از نصیب اعدا باد ایشانرا اضطراب
و اضطرار بخاطر فاتر راه یافته بود که از غایت سراسیمگی دست از پا
فرق نمی نمود شکر خدا که عاقبت کار از نسایم الطاف رحمانی و امطار
ترشح فضل سبحانی گل کامرانی در چمن شادمانی بشکفت و نهال زندگانی در
بوستان آمال و امانی میمنت برومندی پذیرفت **بیت**

شکر خدا که شربت صحت چشیده :: بار دگر بمسند راحت رسیده

بنجیب الملک بهره مندخان در مبارکباد شفا طغرا طراز نسخه امزجه کائنات و صحیح نگار
روزنامچه اعمار موجودات الخلاصه چار عنصر را از عوارض منکر بر کنار دارد
لله الحمد که عارضه جسمانی بیمامن فضل یزدانی بشفا و تندرستی انجامید
و خاتمت این احوال پر اختلال که جان قدوسیان از گزندش میلرزید
بخیر و سلامت قرین گردید بیت سلامت همه آفاق در سلامت تست
بهیچ عارضه شخص تو دردمند مباد

مبارکباد اضافه با مارت مرتبت امیرخان :::: تقرب حضرت اعلی خاقانی که دلیل تفضلات سترگ
ربانی است همواره بر منهج ترقیات آئمو تحق عتبه سلطانیه و مستبار
حضرت خاقانیه طراز کسوت امارت و صفائی طلعت ایالت بار
نوید افزایش مراتب و دیگر مراحم خاقانی هلال رکاب فخر خدم خورشید علم
سامع افروز گشته مورث بشارت دلها گردید و قانون تهنیت را
بلند آوازه گردانید فرد کن الی گره مدعا مبارکباد :: ثمر فانی نخل
دعا مبارکباد : ان والله تعالی که بهمین دستور حدایق مراد آن مزاجدانی
خلیفه الهی بمقاطر سحاب مواهب بارات ها نضر و مشام هوا خواهانی بتقاطر
بروایح نوید تفضلات خسروانه معطر باشد زیاده عمر باد و مره آن مستزاد

بمعمورخان در تعزیت خویشاوندش در هنگام توارد مصایب جانکاهش ربا و
لحوق حوادث عبرت افزا عروة الوثقی صبر و شکیبائی بقبضه اختیار
آن یکتای عالم آشنائی مفوض باد باستماع قضیه نامرضیه زبده نسوان
دهر خلاصه حوران عصر چه نویسد که زبان قلم از تعداد مشمه ان

غم دارم

بیت علیحده

غم والم قاصر ست بهر حالی از خدای عز و جل امید نعم البدل باید داشت
و بقضای الهی راضی باید شد که از حضرت مالک حقیقی چه چاره بیچاره انسان را
غیر از انقیاد و اطاعت و اذعان تعالی برای رسمیات تعزیت بعوض قدیم
رسانیده از راه بنده نوازی و خانه زاد پروری خلعت فاخره مرحمت شده
و حکم محکم نافذ گشت که دیگر مراسم خسروانه نیز بران مزید گردد **بیت**
ظل خورشید جهانتاب مخلد باشد : سایه مریم اگر از سر عیسی برخاست :
بمرزا بهره ور بهادر اعزا اعز عزیز القدر المضمون خط مرسل متضمن
اظهار ندامت و تشویر و اعتراف بجرم و تقصیر بمطالعه درآمد **فرد** هر که از
تقصیر خود شد منفعل : آب رحمت از جبین خویش یافت : آثار نفاق
از ناصیه حال آن منظور نظر عاطفت و اشفاق گاهی معاینه شده
لهذا آنچه اصغا رفت بلا تحاشی نوشتیم و از کرده و رفته در گذشتیم
آینده احتیاط شرط است **بیت** در طریقی که ای ثابت قدم چو کوه باشی :
چون صبا تا چند پای بر سر کوشی دگر **در مبارکباد فرزندان حفظ الله خان**
قوام خان : برادر عزیز از جان خان سعادت نشان همواره
بمراتب اقصای کامیاب و کامران باشند درین هنگام فرحت التیام بشارت
ظهور مهر مشتری از برج سعادت و سروری و طلوع دو اختر فروزان
از اوج عفت و برتری انواع نشاط و اضعاف انبساط ارزانی فرمود
آوازه شادی و زمزمه مبارکبادی از پرده هفت آسمان در گذرانید
لله الحمد که چمنستان امانی از القرینه هر دو سهی سرو اقبال و نهالت مسرت
دوبالا باستحصال انجامید و کواکب بختمندی را بدین دولت میمنت

توامان تقویت پشت احبا و برگشتگی بخت اعدا بهم رسید ابیات
بفضل حق که شامل حال بادش :: دو گل بشکفت از شاخ مرادش ::
یکی چون مهر با روئی درخشان :: دگر چون مه بخوبی دامن افشان ::
خدای بنیارش لطفی خجسته و همایون کنار زیبای عمر باد بنوامینی والا تمکین
ابراهیم خان خلف علیمردان خان بهار زیبا ناظم بنگاله بر رسید بهفت دست سپهر
عنان ابلق ایام بر وفق مرام آن متقن قوانین امارت مرتب آئین
جلالت مهر سپهر صلابت سپهر مهر مهابت کریم الخلق منیع الشان
رفیع القدر سمو المکان معطوف باد نامه تعطف شمامه که سوادش را
بر بیاض دیده جا توان داد و بیاضش را بر سواد چشم جای بی توان نهاد
لمعه وصول افکنده دیده رمد رسیده را نوری و خاطر غمناک را سروری بخشید
بیت سزد گر کاتب دیوان سرای خلد کند :: سواد نسخه او بر بیاض
دیده حور :: علی الخصوص بهفت دست سپهر که باب از گلگل که مرسل بجناب
نیز رسیده بود ظرف سپهر که صفائش چهره کشای شواهد استبلاد و
کلهایش برنگ و بوی نصرت آشنا هلالش کلید کنوز نصرتها و لب
گردانش و نیل برگشتگی بخت اعدا سیه چرمی که برق از مصافش گریخته
و عجب ملیح نگاری که از هلال طره بر آویخته لعبهایش بحکایت فیروزی
دمساز و کلهایش بهر بزمیت سرکشان گوشش بر آواز بالجمله خان دوستی
کیار و جمعیت زیبای با بعد ازین هم اگر بتحایف آید یاد شود در عالم
دوستیها می‌سزد زیبای عمر باد و مژده آن مستزاد به بخشی الملک روح الله خان
مبارکباد احمد مهر بالخاص حب امید که مخلصان سلامت درین زمان

بمخلص نوازان

میمنت توامان باستماع این معنی که در مشکوی اقبال خان عزیز تر از جان
خانه زاد خان صدف آرزوی بکهر شاه وار تمنا بر آمده و درج
امید بجلجل لولوی لالا امتزاج ارجمندی فرموده نوید طلبان هزار
گونه خوشی و فتحهای و نمود و هواخواهان را لوای کامیابی بر روی
خاطر کشوده خورشید روز بیچه جهان افروز که آن ثمرة الفؤاد از بطن
سعادت بمرکز ولادت ظهور نماید و فرخنده ساعتی سعادتی
که انکوکب سپهر مراد از مکمن اقبال چهره نورانی کشاید **فرد** امید واثق است
که انکوهر غریب : آید برون زکان مراد تو عنقریب : هزار روپیه
رسمیات سرکاری ماه پنجم بقاعده مستمره ارسال یافته وکیل دربار رسانند
بعمده خوانین بلند مکان مختار خان قدر دان صاحب امید گاه من بعد سنوح
یافتن از جناب جهان ملجاء بتعاقب و تنبیه اعدا البطی هفت
مرحله به بریندار رسید و دهنا و دقلیا و غیره مقاهیر که با هشت هزار
سوار خانه بدوشان درین ضلع آواره دشت ادبار بودند از سطوت
فوج پادشاهی سراسیمه و هراسان شده رو بفرار نهادند و رخت آوارگی
سمت رحمت پور که بر کنار دریا کشنا واقع است کشیدند فدوی پاشنه
کوب بتعاقب شتافته در عین تهیه گذشتن از دریا جلو ریز رسیده
مقابل نموده عاصیان عطف عنان نموده بجنگ تیر و تفنگ پیش آمدند
و دقلیا کافر که زیاده از ده هزار سوار کرناتکی با خود داشت قدم جسارت
بیشتر گذاشته عرصه وغا را آتشکده بنا دلیق نمود از هنگامه رستخیز گردانید
عبد القادر خان و خداوند خان و دیگر بندهای پادشاهی مراحل سنگ جولان

وعقباً عاشورا روز غم توپخانه ونجم الدینخان با بندهای جلو خاص
پای مدافعت در زمین کین افشرده داد شجاعت وسعی جهاد
در دادند وبسیار را بالطعن جان ستان وضرب صمصام سرفشان
بدرکات بئس المصیر فرستادند آخر الامر کفره بدپژوه با اینهمه کثرت
وانبوه هزیمت یافته وادی فرار پیمودند وبنا بر گذشتن از دریای
جمعی کثیر را در الجوج خیز بلا کشتی عمر بگرداب فنا فرو رفت وجمع غفیر را
آب اجل بهلاک از سر گذشت قریب پانصد کس از کشتگان به شمار آمدند
ویکصد تن اسیر پنجه تقدیر گشته بیاسا رسیدند مفصل یادهای مخبران
این مجمل بعرض قدسی رسیده باشد وعرضداشت مرسلی که مشتمل است
بر تفصیل این اجمال از نظر اطهر بگذرد وانچه زبان یاری دهد برای رعایت
اضافه رفقا هر یک فرد بتفصیل منطوی بعرض قدسی گردد زیاده
چه نویسد جریان مهام بر نهج مرام باد بمنوبین والا تمکین رکن رکین
خان ستا خان صحایف آمال وامانی وکمایل سرور وسامانی آن محی
مراسم مهربانی وقدردانی باب تفضلات رحمانی لامعه نورانی بار
اشتیاق دیدنها تعلق بشنیدن دارد قلم دو زبان اگر بیان شمانه
صد زبان گردد موبمو گردان ادای سر مویی نتواند بود کذا رسش رو بروی
به از استقلال خامه چه زبان بگفت وگوی است فرد شرح شوردلی
کار قلم نیست بلی پای چوبین زکجا عرصه آتش زکجا تفقد نامه با پانزده
تهان چهینت ملتان در عین انتظار رسید خاطر را مبتهج ومسرور گردانید
حق اینست که هر تهان در طرحی ورنگ آمیزی عدیم النظیر است وکارنامه

مصور تقدیر خانه جسته که بار بار هزار روپیه برای طرح چند قطعه تهان
چهینته بوکیل دربار حواله کرده شد بدار و غم فرمایش که در مچهلی بهون آن
بتاکید اکید نگارش رود از دو سه تیار یکنا نند پانزده تهان چهینت ملتان
که برادر تر از جان حفیظ الله خان فرستاده از ان جمله هفت تهان حصه
آنمهربان ابلاغ داشته مصرع گر قبول افتد زهی عز و شرف بخان عالی
شان سید احمد خان قلمی شد جشم فتنه بیدار با جتناب آن مقید منع
منکرات و مواد رفع منهیات قامع بنیان بدع و ستم سرمست
خواب عدم باد رقیمه مسرت وثیقه محتوی بر ارتکاب متصدی حویلی
دوستدار بآبادی فواحش و ترویج ممنوعات و استدعای نگارش
احتراز از شنیعتی بآن لعین بیدین بدذات رسیده بمطالعه درآمد آفرین
و هزار تحسین در آیین دینداری و حفظ مراسم هوشیاری که دلیل فیضان
الهی غمای از جزرسی و آگاهی است چنین می باید خطی بغنوده خواب
غفلت یعنی متصدی بدپژوه بتهدید شدید نگارش یافت
اگر مجتنب شد بهتر والا بعزل خدمت معاتب می شود بامارت مرتبت
ایالت منزلت بهمت خان ناظم اله آباد صحت و بهجت دائم مقارن حالات خجسته آیات
آن عارج معارج امارت و ناهج مناهج ایالت خان عالیشان ملاذ مخلصان باد
بعد اهدای ادعیه مستفاد از صدق مودت و داد و اثنیه مستجح از حسن اتحاد
مشهود میدارد رقیمه کریمه که روایح عنبر بیز ریاحین اخلاق و فوایح عطر
آمیز گلستان اشفاق از مهب مضامینش می وزید رسید مشام جان را مطیب
و معطر گردانید هفت تولچه عطر گلاب و پنج تولچه عنبر و هفت شمامه نافه تاتاری

دپتیاری بسر بمهر رسیده خانه و پستی کار بار اضافه مطالب معروضه در حضور
قدسی است بمجرد تزئین بدستخط تقدسی نمط در تمشیت امور ملتمسه
سعی موفور بظهور میرسد خواجه محمد مراد وکیل در تقید و یاوری کوتاهی ندارد
زیاده عمر باد **نجات العالیات فی فضایل خان داروغه عدالت**
مقنن قوانین عدالت و انصاف قامع آیین جور و اعتساف داد رس
مظلومان مرهم نه جراحت ملهوفان همواره بتقرب حضرت خاقان جهان
ممتاز باشند بعضی واقعه طلبان چگلم کلبلک از راه خیانت و قساوت
قلبی بدرگاه والا رسیده استغاثه تعدی نایب فوجداری درگاه مینمایند
چون نظر بر محاسن حاکم وطن و مراعات احوال رعایا و حمایات جمهور برایا
پیش نهاد خاطر میباشد و نایب متدین و متورع و متقی که مضمون
این بیت در شان او میسزد **فرد** خدا ترس را بر رعیت گمار ؛
که معمار ملکست پرهیزگار ؛ همیشه در تالیف قلوب و ترغیب دلها و
پرداخت آنها میکوشد معهذا بمقتضای ناسپاسی از خانمان آواره شده
خلاف نمائی میکنند آن اعتضاد سعی نماید که نموده کذب آمود مفتریان
مسموع نشود **بعمده خوانین والا تمکینی مرزا اکرم خان نگارش یافت فرد**
ما هجر و مرگ را دو برادر نوشته ایم ؛ وصل ترا بعمر برابر نوشته ایم ؛ احوال ما
ز حوصله نامه بیش بود ؛ برخی از آن ببال کبوتر نوشته ایم ؛ از مفارقتها چه نویسد
که بر مهمات تفوق دارد و از درد دل چه برگذارد که بجا نمیکند شر همسری
میخارد خدائی که مزاجها را تالیف آشنائیها نموده و دلها را تلقین و تعلیم ؛
دلبستگیها فرموده قادر بر آنست که شام فراق را بصبح وصال مبدل گرداند

وسلطان

ومتعطشان زلال جام زلال رحیم مقصود رساند فرد دل اگر خار جفا دید
امیدست که باز: گل مقصود بچیند ز گلستان مراد: توقع که تا دست داد
اینمعنی طریق تواتر ترسیل رسایل مرعی و مسلوک باشد زیرا که شوق است و بس
بمحسن الزمانی حکیم محسن خان حکیم علی الاطلاق آن نسخه جامع حذاقت
و وفاق را بر حکمای آفاق فایق دارا دار از دو سه روز حدت عفونت املئه
مغلظه و شدت صعوبت مزاج بلغمی متعذر به مزاج مخلص را از مرکز اعتدال منحرف ساخته
ازینجهت بنا بر عدم قدرت سواری از سعادت کورنش پیر و مرشد برحق
عاری است لازم که بعد مراجعت از دربار بهمین راه تشریف آرند که بدیدن
آن نباض مرتاض ازاله اسقام و امراض شود فرد الفلس روح پرور صحت
فزای تو: بهر شفای خلق و جهان مستدام باد بعمده خوانین والا تمکین نجیب
الملک روح الله خانی :: مرحبا طایر فرخ پی و فرخنده پیام خیر مقدم
چه خبر داری کجا راه کدام الحمد لله و المنة که بشارت عزیمت حضور
موفور السرور سمت وضوح پذیرفته عنان توسن مراد بدست داد و آثار
نیکبختی و بهروزی با آغاز نهار و شام نومیدی بسر رسیده و صبح اقبال
از مطلع آمال بر دمیده نفایح فرحت مشام جان را معطر گردانید و فوایح
مسرت غنچه خاطر را شگفته بخشید شکوفه خرمی ساحت آرزو را در جوش
بهار فرا گرفت و خزان ناکامی سر بگریبان عدم نهفت ترصد که از هر منزل
و مکان خبر مقدم قدوم میمنت لزوم علی التواتر رسیده باشد بیت
زود آی که بی تو مجلس یاران سرور نیست : در دیدهٔ صراحی و پیمانه نور نیست
به نجیب الملک روح الله خانی فرد به زعجان نیست متاعی من سودا زده را که بکار آنه

این مژده نثار تو کنیم: سامی مراسلهٔ روان آسا متضمن معروض
کیفیت محاربهٔ عظیم با مدبران لئیم و انهزام آن فرقهٔ جهنم مقیم با وصف
کثرت عاصیان بر کیش باطل اندیش که از ممر و ملح سبیلی بوده و صدور
فرمان مکرمت عنوان و مرحمت خلعت خاصه در جلدوی نبرد نمایان در وجه
سامانی محمود خانه زاد فدوی چه کرده که مستوجب اینهمه نوازشها تواند شد
لیکن فضل و کرم خداوندی از راه ذره پروری در اقتران سربلندی بخشیده
لوازم شکر و سپاس از اندازهٔ وهم و قیاس بیرون است عرضداشتی
که در جواب توقیع عالم مطیع ارسال داشته از نظر اکسیر اثر بگذرد زیاده عمر باد
بنجیب الملک بهادر خان فرد بهار عمر ملاقات دوستداران است: چه خط کند
خضر از عمر جاودان تنها: از مفارقتهای زندگانی ناگوار است و از مهاجرتهای
روز روشن شب تار شوق صحبت فرحت آثار که مقناطیس قلوب
احباب است کار بجائی رسانیده که شبها در ستاره شماری میگذرد و روزها
به اشکباری فرد گهی ستاره فشانیم گهی ستاره شمار: شب جدائی با روز
حساب هر دو یکی است: حقا که یار همنشینان نمکپاش جراحت جان است
و نشترزن عروق و شریان اما چون سرانجام هر امر بوقت معهود مقرر و میسر
هر کار بزمان معهود میسر است انسان ضعیف بنیان را بفضولی چه کار
و بر تقدیرات مقدر مطلق چه اختیار فرد ما کار خویش را بخداوند کارساز
بسپرده ایم تا کرم او چه ها کند: ان شاء الله تعالی که کشش باطن کار کند و جاذبه
دلها را اثری پدید آید زیاده عمر باد حقایقی دعا رفت آگاه شاه سیف الله پیرزاده
اوقات فیض سمات آن اسوهٔ اولیای عظام زبدهٔ اصفیای کرام سباح

بعد المأمون

بیدای ناسوت و شکایها دریای لاهوت فرازنده لوای تصوف و معرفت
چراغ تعرف همواره بتحصیل رضای ایزدی مصروف باد نامه هوس افزا مقتضی
میل خاطر بذکر و فکر بار ربیعی ملمعه وصول افکنده از گران خواب غفلت بیدار گردانید
فرد برداریش زخاک و رسانیش بر فلک هر کو بدامن تو زند چون غبار دست
شکر خدا که بتاثیر ادعیه اجابت انتماهم وقت حفظ مراتب آگاهی بحصول
مرضیات الهی بیش نهاد خاطر ارادت ماثر می باشد امید که این جاده نورد
طریق فدویت را در اوقات مکاشفه معارف صمدیت بدعای خیر فراییاد
خاطر داشته باشند بافادت وافاضت پناه مخدومی شیخ فرید عثمانی
لمعات نیر الطاف و شعاعات اختر اعطاف آن بانی مبانی فروع و اصول
ناهج مناهج معقول و منقول مظهر کمالات ملکوتی و مصدر فیوضات لاهوتی
ناصیه افروز مراد معتقدان با اعتقار بار ارشاد نامه مرقوم خامه عنبرین شمامه ورود
مکرمت نمود اشارات بدیع و بشارات منیع چون کواکب رخشان که در دل
شبها از مضامین نصایح آگین بیدا بود خاطر را بشاهراه صدق و یقین
هدایت فرمود فرد من شکر چون کنم که بهم نعمت توام نعمت چگونه شکر کند
از زبان خویش امید که همواره توجه باطنی فیض مواطن در حق این تلمیذ ناچیز
بدعای خیر مصروف باشد هندوی بالله صدر و سه و نه تهان پارچه برسم
نیاز ارسال داشته بعز قبول موصول گردد بجانب عزیز القدر سعادت نشان
حفیظ الله خان بریدباد صبا دو شم آگهی آورد که مرور محنت و غم روبه
کوتهی آورد مکتوب مرغوب اخوت اسلوب که کیفیت محبت
و اخلاص از هر حرفش بیدا و جمال شاهد معانی از هر نقطش هویدا بود

مبشر معاودت بخیریت از اماکن مخوف و مخمصه مألوف و مرجعیت
بمکان خدمت و وطن مألوف الوف شادمانی و صنوف کامرانی
ارزانی فرموده ریاض آرزو و گلهای عنبربوی کامرانی بشکفت و گوش
غیبی از غایت خورمی چرخ زنان بمشتاقان مبارکباد گفت **بیت**
دمید صبح سعادت که یار باز آمد ∴ هزار شکر که آن غمگسار باز آمد
زیاده عمر یار و ترقیات صوری و معنوی مستزاد **بجناب سمو المکان فضایل خان**
داروغهٔ عدالت احکام عدالت عالم آرای در اطراف و اکناف بسیط
غبرا نافذ باد مضمون مکتوب مرسل متضمن استمالت زبیداران تا سپاس
چکله کلبهلک و باز داشتن از داد و فریاد خاطر را شاد و دل ویرانه را آباد ساخت
جزاک الله فی الدارین خیرا مگر این که مزاج این فریق بکفران نعمت
موصوف است و همت اینها بر واقع طلبی و ناسپاسی مصروف **مصرع**
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت ∴ بهر حال لوازم رسوخ و اخلاص صحابها
که از آن اعضاء احباب بظهور رسید اطمینانی وافر بخشید **فرد** من شنیدم که
راحت جانی ∴ چون بدیدم هزار چندانی **به محسن الزمان حکیم محسن خان**
محاسن تدابیر آن عیسی نفس کامل حدس افلاطون منش ارسطو دست رسی
فرد ای کز دمی مبارک تو یمن قدوم اوست ∴ هر ناتوان بصحت کلی امیدوار
مقید الدم و مزیل اسقام باد سرفه و نزله بغایت غلبه کرده و دوران سر
و وجع مفاصل منجر بحرارت گشته فالقه از استلذاذ اغذیه برکنار و مزاج
بضعف و نقاهت بنا خوشیها گرانی بار ساعتی بمنزل دوستداران تشریف آرند
که بتوجه آن محسن الزمان و سرآمد حذاقت منشان تدارک عوارض مرض

و مالم

ومتکلمه میشود زیاده عمر باد حبیب الحکم والاخلاص عالیشان رحمت خان خان ذی شان
منیع المکان اعتضاد المحبان همواره فیض اندوز تفضلات حضرت خدیو
کیهان باشند بانهای منهیان معروض ناصیه سایان عتبه سپهر نشان گردید
که خانمحمد ساکن کرت پور بتحریک شقاوت و ضلالت اسپان از نخاس
خجسته بنیاد خریده بخرابه اشقیائی برد حکم بقضا ضیا از ملکین عز و علا فروغ
اعتلا جمشید که آنمدبر را بعد تشهیر و تفضیح مقید ساخته مطوق و مغلول
بقلعه دار الخلافت اکبرآباد سپرده رسید بگیرد و نقل حسب الحکم والا باد و مدبد و آینده
صیانت انتظام امور ریاست و حراست در عهده خود دانسته از احوال هریک
مستخبر باشد و باید که مطابق قدسی ارشاد بعمل آرند و جواب برنگارند
که بعرض رسد به اسوه خوانین سپهر تمکینی مختار خان مهربانا صاحب مخلصان سلامت
سفر عاقبت بخیر مبارکباد در هر منزل و مکان فیوضات غیبی و فتوحات
لاریبی روزی شواد دوستدار مرضی که دارد بسبب ضعف و نقاهت
هنگام توجه بمقصد متعذر شد فرد گر ترک وداع کرده ام معذورم تو جان منی
وداع جان نتوانکرد مبوز چشم خان سعادت نشان افتخار خان
اکثر بلقای راحت افزای مسرور میسازند و نور چشمی میر صاحب هم برگاه طلبیده
میشود بلکه باین سنت دیده دیدار طلب را از سینه افزای میشود گلبند گلک آفرینش
هر دو سهی سرو سربلند حدیقه امید را بآبیاری تربیت الیان و تفضلات
حضرت خدیو کیهان سرسبز و شاداب دارد زیاده عمر باد بمحسن الزمان حکیم
محسن خان حکیم ثانی آن مسیح دم عیسی قدم مخزن جواهر حلم محرم سرایر
حدوث و قدم را حافظ و ناصر باد حرارت تپ لرزه چون سپر گستر ز

باطبعت دوچار میشود و یک شبانه روز در کانون سینه آتش افروز می باشد
نسخه که برفع این تپ مهلک بقلم آورده بودند سه نوبت بکار برده سود نکرد
امروز قدم رنجه باید فرمود که دوا تازه موجب ازاله تموز علت بی اندازه باشد
بخان عالیشان سمو المکان معصوم خان خان خلت نشان یمن اعتصام من مکتوب تودد
اسلوب متضمن اجتماع عاصیان شقاوت پژوه باراده فاسد متصل قلعه
ستاره آگره استند عالی گیتی جمعی بکومک الغز بر دلها وارد شد چون جواسیس
معتبره مکرر از کثرت کفره فجره خبر داده اند بمجرد رسیدن خط نظر برین که
فوج کومکی شاید از عهده تنبیه و تنکیه شقیه بر آید یا نه و باز تدارک مشکل شود
خود با فوج ظفر موج همان روز پانزده کروه مسافت طی نموده شد باید که پای اقامت
در رکاب کمین افشرده باستقلال تمام بمدافعت و ممانعت اعدا پردازند
و فوج فیروزی را بلا فصل مقام برسم یلغار رسیده دانند بیت گر نثار قدم
یار گرامی نکنم گوهر جان بچه کار دگرم باز آید بخان ذی شان فضایل خان میر منشی
یار بار خدمت خان ذی شان اعتصام استان سلامت
خبر تفویض خدمت دار الانشا بان ارسطو فطرت سحبان فکان از پیشگاه
جناب جهانی ماوای سامعه افروز احبا گردید منتهج و مسرور گردانید بسیار
بجاست شکر خدا که استعداد آن بهره مند جوهر قابلیت بجائی رسید
و لیاقت خداداد بتقرب حضرت ظل سبحانی فایز گردانید چون دوستدار
بتعاقب و تادیب کفره نکولن مامور است و عرض مطالب بالسانی حکم شده
مقتضای مراستیها آنست که مقدمات معروضه در پیشگاه اطاعت
معروضه بلا وقفه وضوح یافته جواب بروقت میسر رسیده باشد زیاده جمعیت باد

حداو نظار

مجمع فضایل وکمالات میان صالح محمد اسنار ساحت روزگار خجسته آثار آن
سالک مسالک دین قویم ناسک مناسک صراط مستقیم منبع علوم روحانیه
مجمع فیوض سبحانیه بحر زخار افادت ابر گوهر بار افاضت مقتدای کاروان منازل
تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مطرح بارقه الهی مهبط انوار فیض نامتناهی
از حیثیت کم تغیر و خوبی تشریف بدار الخلافه برده اند از احوال صحت اشتمال القلم
نیاورده آری مصرع هر که از دیده دور از دل دور ::: امید که در همه حال یار معتقد
دیرین مرکوز باطن شوارق الکنی باشد هندوی پانصد روپیه برای مستورات
زاکیات و مخدرات عفت سمات و هندوی هفتصد روپیه و نه تهان پارچه نذر
آن مخدوم مهربان ارسال یافته تقسیم زر مجرمات عصمت آیات در خور
استحقاق و تباین درجات بر آن حق شناسی است از طرفین پایه بلند شود
و حق کسی تلف نگردد زیاده ابرام نرفت نجیب الملک روح الله خان
مهربان صاحب مشفق مخلصان سلامت رقیمه راحت افزای مشعر بر شکوه
عدم رسید نیابه ترخیص انگلا از احبا غرور و رسوا نمود و مضمون بوضوح انجامید
موجب استعجاب عظیم گشت بر آن همدلان قواعد محبت و والظاهر است
که مفارقت اضطراری ناچار است و نه اختیاری عمداً بر خود لازم گرفتن
یعنی برخصت عیشی امکن دستخوش ملامت مزید شدن عقل دوربین و
خرد صواب گزین تجویز نکند بیت در دو دامش گر زغم احتیاج عذرت نیست
دوست فیداند که استقبال هجران مشکل است ::: لازم که مرآت خاطر
ملکوت ناظر غبار آلوده کدورت نشود خدا کریم است ان شاء الله تعالی عنقریب
نسبت دوری مهاجرت بروز بهجت افروز مواصلت مبدل میگردد زیاده عمر باد

صداقت نشانی حکیم محسن خان حد سهای شایسته و تدبیرات بایسته اَلمسیح
زمان ارسطوثانی مستخرج قوانین نبض‌دانی فلاطون زمان بقراط عهد و
آوان وارث منصب جالینوسی مقوی ارواح و مزکی نفوس بیت
حکیمی کہ جان می فزاید دمش * روان تازه میگردد از مقدمش * بالقاب الهام
عیسی و پیام سروش للریبی مفروض بادا زان بازکه بحکم مرشد کائنات در ضلع
مدهوار پرآفات اقامت دارد از ینجهت که بکوی قریب الجوار است
و برودت و رطوبت بسیار مزاج مخلص را از حد اعتدال بانحراف و اختلال
گرائیده بسبب ریزش نزله و تشنج عروق و سرایت سامعه بجواب راحت
نخفته و دوران سر و ضعف و نقاهت علاوه ازان است هر قسم معجونی که
بوقت رخصت عنایت شده بود تا امروز وفا کرد لیکن مفید از الهام امراض
متخالف نیفتاد چون ایشان بمزاج مستدار آشنا هستند دوائی که
مزیل علل تواند شد زود از زود بفرستند و ماداﻣت مشتاق دهند
زیاده جمعیت بادا حب الحکم والد ماجد نواب الهام خان ...
اوقات فیض آیات آن برگزیده مکرمات اسوه مقدسات سرور مستورات
قدوه مطهرات همواره بمرضیات خالق کائنات مصروف بادا صحیفه
شریف متضمن بیچ‌بری و زیادتی سری اخلاف و ابنای در مقدمه تقسیم ترکه
نواب غفران پناه رسید و مضمونش معروض مقدس کردید بر تبیغ کرامت
تبلیغ نافذ گشت که اموال آن مغفور برای خاطر آن عفیفه معاف شده
باید که خود را در ینمقدمه مختار دانسته موافق فرایض تقسیم ترکه نمایند و هر که از
سخن شرعی و صواب بدیدار اعتراض کند معروض دارد که بتغییر منصب

وعتاب بادشاهی که نمونه قهر الهی است گرفتار شود باید که مطابق حکم قدر توام العمل آرند
ویران مخدوم معظم ظاهر است که سلوک ناخلفان هیچ جهت پاینده نشده آمده
وانیست که بزرگی فرموده اند قطعه زنانی باردار ای مرد هوشیار اگر وقت
ولادت مار زایند از آن بهتر بنزدیک خردمند که فرزندان ناهموار زایند

حسب الحکم والا بنام مانسنگه قلعه دار راج گدهه

تهور پناه جلادت دستگاه مانسنگه راتهور محفوظ باد پیش ازین حسب الحکم در ماده بهم رسانیدن دزدان که مصدر
رهزنی بوده در شاه راه گوالی میوه از کهاران ربوده اند امر صادر شده هنوز
تدارک بعمل نیامده لهذا حکم محکم نافذ میشود که بنابه غفلت از گوش برآورده
مرتکبان را به تفحص و تجسس پیدا ساخته بیاسا رسانند و بنابر عبرت دیگران
لاشهای آنها را بدرختان شاه راه آویخته معروض دارد والا بتغییر
خدمت و منصب معاتب خواهد شد

بمحمد خان صدر الصدور فرد

هر که عاقل بود از خوبی عنوان داند که درین نامه خبرهای نیکو خواهد بود
مژده افزایش مراتب و تزیین وساده صدارت موجب القدر افزای پایه
امارت از مطاوی رقیمة الولا بپیرایه انجلا یافته موجب انشراح موفور
و انشراح نامحصور ارزانی فرمود حق آنست که این شغل خطیر تشریفی است
که بر قامت شریف دوخته اند عمده ارکان با فرهنگ بسیار حظ کردند
ذکر جمیل فضل و کمال آن سر غزل دیوان عز و جلال هم وقت مذکور صحبت
رنگینی میگردد مبارک کنار و ظرف خواهش اهل استحقاق قدردانی و
فیض رسانی ایشان مملو شود چون فرمان واجب الاذعان مشتمل تفویض
خدمت فوجداری پونا و اخراج دار حاج بخت پلید ضلالت شعار

بنام هم استدار صادر شده عنقریب از عمدة الملک مرخص گردیده بمقصد می شتابد
ترصد که در تمشیت مرام معروض محب مشفق ربایش از تمنای متوجه خواهند بود
هموار به بکار و فرایش مرهون منت خواهند فرمود بحقیقت خان ناظم
برهان پور سرنامهٔ مکتوب تو سرنوشتهٔ کیست سطری که درین
نامه بود چنین مجلی است صحیفة الاحباب مشعر بر ملامت بیمعنی و ستیزه
لا یعنی رسیده خاطر را متالم و متوحش ساخت نفائس ملبوسات دکن
که برای اتحاف احبا و اخلا در توشک خانه سرکار امانت است بسبب
کم فرصتی تفریق و تقسیم و ترسیل آن بعمل نیامده ظاهر البعضی کسی بدطینتان
نوع دیگر بسمع الشانی رسانیده اند تصدیق اینقدر مر که سماعی و قیاسی نیست
از علو فطرت و فراخ حوصلگی بعید است فرد ورق نانوشته میخوانی سخن
ناشنیده میدانی ان شاء الله تعالی عنقریب هم نوادر و غرایب بر تباین درجات
مقسوم میشود و حصه شما بشما میرسد بامارت مرتبت عاقلخان ناظم دار الخلافه
فرد عقدهٔ مکتوب ما را از گشادن بهره نیست این گره بیهوده بر بال کبوتر میزنم
بنگارش رقایم نیاز زبان خامه محبت طراز فرسود و نامه بران را در صحرا نوردیها
پا با بله برآمود اما جوابی تسلی خاطر نیفزود و پیامی چهره تسلی ننمود و مبالغه
بیاد آوری چون نقش بر آب است و معموره دلها به ترکتاز استغنای
خراب فرد گرچه میدانم شکایت را در و تاثیر نیست میکنم خالی
دل درد آشنای خویش را بار را س رعایت حقوق صحبت دیرینه
و مقتضای صفای سینه بی کینه چنین می باید مثنوی شمع پروانه
از مصنفات آن بحر متموج سخنوری که در کتابخانه محب بود بنظر نمی آید

نقلی باید فرستاد

نقلش باید فرستاد یک دو نسخه دیگر از بهارستان طبع سحر آفرین بصد نزهت
و خوبی ترتیب و تزئین یافته باشد نقلش نیز تا گاه گاهی بمطالعه این
یار کار ناپایدار بماند و وقت خوشی بگذرد **بعمده امراء عظیم الشان روح الله خان**
نجیب الملک فرد اینکه در نامه نویسند که احوال تحریر پر غلط است جدائی که بود چنین گذشت
شداید مفارقت از تحریر و تقریر بیرون است و مرارت مهاجرت مزه زندگانی را تلخ
جواب فرما لیکن چه توان کرد که عالم بندگی مستلزم فرمان برداریست و وجوب
بی اختیاری **فرد** رشته در گردنم افکنده دوست ؛ می برد هر جا که خاطر خواه
اوست ؛ در هنولا که آن امید گاه احبا بتقریب تادیب کفره لازم التعذیب
دستوری انصوب باغنم بودند مخلص در وسط راه منتظر دیده نهاده مترصد
رفاقت آن رکن رکین خلافت علیا بود از نیرنگی زمانه ناهنجار ورود
فوج ایشان براه دیگر اتفاق افتاد و هم سردار به تنبیه او ارکان ضلع اسدنگر
مامور شد و آرزوی دیرینه بدل ماند **فرد** رسید کشتی امید صد رهم بکنار ؛
که باز باد مخالف وزید و در هم انداخت ؛ بهر حال در جمیع امور بتقدیر قادر
مطلق مستوثق باید بود و آنچه از پرده غیب بمنصه ظهور در آید ادای شکر
باید نمود زیاده چه برنگارد **حقایق و معارف آگاه شاه عبدالله پیرزاده فرد**
اگر چه رست بخبری بمیخ و مارا ؛ بعالمی نفر و نسیم مسیحی از سر دوست ؛ ببیند ماعیدهای
بیجا هم بجا و نفرت و بیزاری مزاج سراپا ابتهاج در عالم خلوص و اخلاص صهبا
پسندیده و خوشنما اما معتقدی را به تقصیری اگر خفا و مخن و غماست
و با نواع عقوبت مبتلا اصلا ملکوف نمی شود **بیت** تو هیچ بار سبک
میروی نمیدانی ؛ درین خرابه چه از ترکتاز میگذرد ؛ هر چند به تکاور فرو میرود

خود را در حفظ مراتب مهر و محبت شرمنده نمی یابد اگر خدا نخواسته امری منافی
مرضی و حرکتی خلاف رضا بمقتضای بشریت سر زده اطلاع دادن بهترین
اخلاق و خوشترین اشفاق می نماید رباعی ناکرده گناه در جهان کیست بگو
آنکس که گنه نکرد چون زیست بگو من بد کنم و تو بد مکافات دهی پس فرق
میان من و تو چیست بگو امید که تحایف مرسوله قبول شود و دست
رد بران نگردد زیرا که عمر یار و صفای سینه مستزاد بنجیب الملک سهرند خان
فرد وه که رفتی و شهر و بنهادی بر دل من بار صحرا درد باوصف قرب منزل
که لقای خورشید ضیای گاه گاهی راحت افزای دلهای میشد اصلاً قلق
و اضطرار بر هم زن هنگامه صبر و قرار نبود درین چند روز که بعد مسافت
بمیان آمده بی شائبه تکلف و تملق خوش آمد آمد تمام عسکر اضطراب
چه آثارها که ظاهر و باطن را خراب نساخته مصرع سفر تو کردی و من در وطن
غریب شدم حق عز و جل حجاب مفارقت از میان بردارد و آفتاب جمال آرای
جمال با کمال زود تر از زود سر از منزل وصال بر آرد فرد آن قدر منتظرم در ره
شوق که اگر زود تر آیی دیر است زیرا که بجز شوق چه نویسد باعتقاد
خان بهادر قواعد مناقب و نجابت آن بانی مبانی مناصب
و نقابت به تائیدات الهی و تاکیدات فیض نامتناهی موکد و مستدام باد
عطوفت نامه که محتوی آن یار از اشفاق باطنی بود در رسید و از آئینه
دل زنگ ملال زدود و در ماده استرضای خاطر الحال ان فیض الله خان
که از ارادت مندان آن مهربان است قلمی شده چه بهتر ازین که کاری در خور
خواهش احباب از دست معتقد بی ریا بر آید ان شاء الله تعالی حتی الامکان مقصر نخواهد شد

[illegible]

ترصد که در اوقات فیض سمات بدعای خیر فرا یاد خاطر عاطر باشد
بعده خوانین بلند مکان مختار خان بیت دلبرم عزم سفر کرد خدا را یاران ۞
چه کنم با دل مجروح که مرهم با اوست ۞ وقت رخصت از هجوم غم و الم قصهٔ
راز نهانی و حکایت سوز پنهانی همچنان بخاطر ماند و گذارش آن که
آتش افروز خرمن طاقت و برهم زن خانمان افاقت بجا میسر نشد
دانای نهان و آشکارا آگاه است که در دل پرغبار از ترکتاز تأسف
چها که نمیگذرد فرد یکحرف بکام دل خود با تو نگفتیم ۞ هنگام سفر گریه مرا
قفل دهن شد ۞ بهر حال این افسانه بقال و قیل بپایان نمیرسد
مسبب مطلق سببی سازد که عمر سفر کوتاه شود و حالت دیدار بهجت آثار
که حاصل حیات مستعارست نصیب مشتاقان گردد زیاده بجز شوق
چه نویسد بحقایق و معارف آگاه شاه عبد الله فرد کو قاصدی که پیش تو عرض دعا کند
شرح نیازمندی اهل وفا کند ۞ با معتقدان تازه ساختن و از
یاد آوری ها ارادتمندان دیرین رایت استغنا بجا برافراختن
از استقامت مزاج سوبیت امتزاج بعید مینماید توقع از اخلاق
حمیده آنست که بعد ازین چنین تغافلها بفعل نیاید و اشتیاق دیدن ما
بحدیست که شمه از آن بر نگاشتن آب دریا بمشت پیمودن است
و ریگ صحرا بانگشت شمردن فرد چنان بحسرت خاک در تو می
میرم ۞ که آب زندگیم در نظر نمی آید ۞ حق تعالی سببی سازد که در
ضمن آن حصول مامول بخیر و خوبی میسر شود و شاهد مراد از پرده غیب
بمنصه ظهور آید زیاده عمر باد به امانت مرتبت صلابت خان فرد

بچشم ظاهر اگر رخصت تماشا نیست ٭ نه بسته است کسی شاه راه

دلهارا ٭ الحمد لله که مکاشفهٔ جمال باکمال در عالم خیال میسرست و مواجههٔ

دولت دیدار بهمه حال مقصور منظور ساغر مراد بیاد آن سرلوح نسخهٔ

وداد بکف دارم و گل همیشه بهار اتصال روحانی در حدیقهٔ باطن میکارم

شکوه استغنا شعار فرومایگان جهان از تنهائیهاست و گله فراموشیها

نارسیدگان منزل محبت و ولا فرد از تنگدلی قرب ظاهر با خیالش هم خوشیم

لفظ از بر که خواهی بکشی مضمون از منست ٭ ترصد که در همه حال مرا با خود

دانسته بحسب ظاهر هم اگر گاه گاهی بیاد آرند گنجایش دارد بقدوة

خوانین بلند قدر صدر الدین محمد خان فرد از دست غیبت تو شکایت نمیکنم ٭

چون نیست غیبتت ندهد لذتی حضور ٭ اگرچه مفارقتها جانکاه

است لیکن مواصلت روحانیش همراه بالله و الله که سنجنجل دل صفا

منزل از مرحبائی هرگز غبار آلود ناخوشیها نبوده و اصلاً قدم بجانب

شکایت نفرسوده حقتعالی آن بهار گلشن اقبال را در مهد عافیت

داشته کامیاب صحت و سلامت دارد و دیدنها که از ساحت

مواصلت گل چیدنها بوقت خوش میسر می آید فرد گر نبودی محنت

هجران و درد اشتیاق ٭ کی بدانست قدر دولت دیدار را بصاحبزاده

محمد خلیل بیت یار اگر بسر پرسیدن بیمار غم است ٭ گو بیا خوش

که هنوز نفسی می آید ٭ تپ محرق از دو هفته هوش ربا است ٭ و معالجه

منجر بشدت و استیلا خدا کند که انجامش بخیر باشد لیکن ناخن بیقراریها

اینهمه خاطر را منجر است که خواب از دیده رمیده و از غلبهٔ حرارت کانون بدن

انگشت از دهن

الملک گردیده باید که بمجرد دیدن این خط زود تر از زود روانه این صوب
شوند و برسم یلغار خود را برسانند تا باشد که از دیدار آن نور باصره
بصیرت تدارک چشم گریان و تشفی دل بریان نماید و جراحت بیماری
دل بالتیام گراید فرد بلب آمده است جانم تو بیا که زنده مانم پس ازانکه
من نمانم بچه کار خواهی آمد بعده جوابی بافرزند غیاث الدین خان بهادر فرد
بی تو عمری با لبوسی میرود میخواهم ای قاصد که بر رویش نگاه اولین از چشم من باشد
اثر از شوق مواصلت مافوق از طاقت بشریست لیکن عالم بندگی مقتضی
بیچارگی و فرمان بری است لاجرم ببالغه و اغراق بمناسبت مفارقت
معنوی از خامی اخلاص ما الکاشنه بمدعا میگراید که بعد حصول رخصت
از سامی حضرت بنابر تنبیه بخت سنگه باغی و انتزاع قلعه دبولده بموجب
حکم محکم عازم مقصد گردیده در ظاهر قصبه پونا توقف نزید بر بسنگه راجه
چانداوار جه جیتر سنگه بر وفق احکام مطاع لازم الاطاعه بفوج فدوی
ملحق گردیدند پس از استخبار دهم شوال بعزم استیصال کافر بدسگال کوچ کرده
بطی هفت مرحله پای کوه منیع که آن حصین متین و برج فلک آسای سر
بر فلک می‌سود دهم با بندهای بارشاهی به ترتیب فرود آمد چون کافر
بدسرانجام پیرامون قلعه آلات و ادوات توپخانه چیده کمین گاهی
غارها و شکافهای کوه بسیار را باختتام زیاکم از مور و ملخ استحکام داده بودند
و بخداع و مکر خیال محال در سر داشت باظهار جواسیس خبر یافته بمراسم
هوشیاری و پاسداری که مناط احتیاط سرداریست قیام ورزیده
دلیرانه از جسارت بیوقت منع نموده بعد از پنج شش روز که عاصیان

از لقا عدیلان قابو چو مطمئن شدند بهادران تهور کیش انتهاز فرصت نموده
دامن بکمر چیده جان بر کف دست نهاده بغتةً براه کوه سپهر
ارتفاع برآمدند و در حالت نوم و غفلت بکمر کوه رسیده گروهی از انبوه را
ته تیغ کشیدند بقیة السیف سراسیمه و هراسان بپای قلعه گریختند
بنده‌های فدوی مهلت نکرده پاشنه کوب بتعاقب شتافتند
از شور و غوغای غنودگان پیرامون قلعه نیز خبردار شده فی الجمله حرکت
مذبوحی کردند آخر الامر تاب مقاومت نیاورده با گریختگان طریق
هزیمت پیمودند مجاهدان منصور شیوه تکاپوی که طریق عاجزی است
مناسب ندانسته غنیمت بسیار بدست آوردند و مجموع توپخانه غنیم ضمیمه
توپخانه بادشاهی شد و فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید
هرکاره‌ها خبر آوردند که کم‌بخت ازینجا از قلعه بدر رفته در جنگلهای دشوار
گذار آواره دشت ادبار شد چون قلعه کوهی است صلاحیت نقب
و کوچه سلامت ندارد صورت اینمعنی بدرگاه والا معروض داشته
بموجبی که حکم شود بعمل آید بعمدة الملک ناصر جنگ بهادر فرد
منم که بی‌تو نفس میزنم زهی خجلت :: مگر تو عفو کنی ورنه چیست عذر گناه
آرزوی صحبت مسرت بخش بجان مرتبه ایست که بقیاس قیاس نسنجد و بمکیال
خیال نگنجد ناچار از تسوید و تشریح آن درگذشته بمدعا میگراید که حقیقت
انهدام و اخراج کم‌بخت شقی بعون عنایت فتاح حقیقی پیش ازین نگاشته
چون قلعه دیوگده بر منیع کوهی [illegible] مرتفع واقع شده که بنقب
و کوچه سلامت راه بران نتوان برد لهذا کیفیت بحضور پرنور معروض داشته

منظور دارند

منتظر جواب است بالفعل از هر طرف تعین تهانجات و راه رسیدن
رسد بند کرده و بتاخت قزاقانه آباد دیهات متصل خراب می سازد میگویند
که ذخیره در قلعه بسیار هست و انتزاع آن محاصره قرار واقع میخواهد اگر فوج
گران با مصالح توپخانه بکومک برسد باقبال عدو مال کار بر متحصنان
تنگ گرفته بتصرف اولیای دولت در آرد آن عمده ارکان یا فرهنگ نیز که از ندیده
اگر القدر جناب معروض دارند صلاح دولت است زیاده عمر باد مبارکباد سالگره
وزن بجناب محمد اعظم شاه بهادر هواخواه بلا اشتباه لطف الله کلمات تسلیمات را
۱۱ شعبان افسر فرق مباهات ساخته بعرض حواریین انجمن کرامت مواطن میرساند
هزاران شکر بدرگاه مهیمن متعال که این سال همایون فال از سنین
عمر ابد اتصال بدولت و اقبال بانجام رسید و بتاریخ میلاد میمنت بنیاد
در ساعتی که بانوار سعادت قرین و میزان فلک را جسم حسرت بر زمین بود
لنگر از زوال وزن عنصر شریف لطیف که از کمال عظمت و فرط ثروت
بتر از وی جهان آسمان نتوان سنجید برسم مقرر و آئین مستمر از انبار
قدر و شرف گردید محتاجان را از وجه آن نقد مقصود بدامن آرزو
افتاد و عالمی کامیاب موائد فضل و احسان گردیده زبان بادعیه مزید
بقا و ادای مراسم شکر و ثنا بر گشاد قطعه مبارکباد سالی وزن بر شاه
که رستم در مصاف اوست روباه ؛ باستقبال او فیروزی و فتح ؛ بصد اقبال
دایم جسم در راه ؛ ضمیرش مخزن اسرار غیبی ؛ دلش آگاه از تقدیر است الله
الهی در جهان با فر شاهی ؛ نگاهش دار چون خورشید و چون ماه ؛
زیاده صدادب منید نیر عالم افروز بهروزی از مشرق فیروزی تابنده باد

بجناب بادشاهزاده والاگهر محمد بیدار بخت بهادر

خیرخواه بلا اشتباه لطف الهی بعد ادای آداب بندگی بعرض ملتزمان بساط
مکرمت مناط میرساند درین زمان مسعود بشارت سالگره و وزن
پیکر کرامت آمود سامعه افروز هواخواهان گردیده سرور و شادمانی از حد
گذرانید ازین مژده طرب پیرا نوید طلبیان معانی ریاض مرادات
ظاهر و باطن بحصول انجامید ایزد بیچون خجسته و همایون کناد رشته
سالگره بسر رشته عمر ابد منتهی گرداناد ابیات این سال که بر سنین عمر تو
فزود : از عقده کارها کشایش فرمود : با عمر ابد بفضل دادار صمد : این
رشته عمر منعقد خواهد بود : وزن تو ز گوهر و زر و سیم و نقود : بر روی
جهانیان در فیض کشود : از آینه امید حاجتمندان : با صیقل جود زنگ
افلاس زدود : یا رب چه عرض نماید کوکب دولت و اقبال از اوج حشمت و اجلال
درخشنده باد بعمدة الملک فیروز جنگ مشتمل تهنیت فتح و عطای کمر از حضرت
ظل الهی از پیشگاه خلافت و جهانداری ای خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد :
تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم : لله الحمد و المنة که بیمامن
نصرت و تایید الهی و نیروی اقبال دشمن مال بادشاهی تعاقب تنبیه
و تادیب فرقه شقیه که باحشم و انبوه مراحل گمراهی بگام جرات پیموده در اقطاع
صوبه مالوه غبار فساد انگیخته بودند بآئین دلخواه بفعل آمده و خیل کفره
ضلال در هیچ جا مجال نهب و غارت نیافته از صدمه سطوت افواج
فیروزی شعار و نهیب دورباش دلاوران تیغ گذار گوشمال بسخت یافته
مانند بنات النعش متفرق و پاشان گردیدند حق آنست که باوصف

طوایف

طول مسافت بسرعت سریعه تر رسیدن و کافر خاسر را بی نیل مقصود بر
گردانیدن کار رستم و اسفندیار هم بنود قطعه خیاط زمانه بی تکلف
بر قد تو دوخت جامهٔ فتح نام تو در ابتدا نوشت است منشی قضا بخامهٔ فتح
در جلدوی این نصرت نمایان بعطای والا خطاب سپه سالاری از پیشگاه
سدهٔ سلطنت و شهریاری که در آرزوی این لقب کامی جست جوب
نام وران و سرداران بتمادی سالهای شایان عمرها باخته حسرت با خود برده اند
بهزاران میمنت مبارکباد همواره مواد شوکت و اقبال بفیض فضل مهیمن
متعالی روز افزون باد مبارکباد پسران توامان بمعمور خان بهادر
نخل پیرای ریاض روزگار آن سرو سهی بهار گلشن ارجمندی را سزاوار
مکنت و سربلندی داراد درین هنگام نزهت فرجام گلبانگ شگفتی
گل و سنبل در خیابان آن نخل برومند حدیقهٔ اقبال مشام آرزو را بروایح روح
پرور معطر و دماغ جان را به نکهت مشک و عنبر معنبر گردانید آفریننده روز
و شب این نعمت غیر مترقب را فرخنده و مبارک کناد و هر دو نونهال باغ زندگانی را
بالیده بآبیاری فضل خویش سرسبز داراد ابیات شکر ایزد که فتح سطح زمینی
محکم زین دو رکن دولت و دین چون دو چشم برای زینت و زین
مایهٔ عمر نور دیدهٔ عین ملک صوری و معنوی آباد بار پیوسته زین دو نفس مراد
بعمدة الملک فیروز جنگ مستبشر فتح قلعه تا جلوه گاه مهر بر اوج سپهر روشنی افزای
شش جهت سپنجی سرای است بزم جلالت و کامرانی آن محی مراسم قدردانی و مشید
ارکان فیض رسانی جلوه افروز دیدهٔ نظارگیان باد نگارین نامه مواجب التیام
متضمن توجه عساکر فیروزی اثر بمعاونت و مظاهرت غلام بارگاه عظمت

وجاه عز و دولت و صلح نمود اطمینان وافر بخشید و جلادت مرتبت راجه روپ رام کنور

که بموجب حکم قضا امضا با فوجی از موکب والا همراه آن عمده عمده‌ها مجالسه

رخصت ملکوکی یافته بود بر وقت رسیده اعاده مرافقت و معاضدت گشت

چون باغی خسران شعار بغرور صعوبت طرق و فراوانی کریوه و مغاک

هوای نخوت و تمردی در کاخ دماغ افکنده بود هر روز به توپ و تفنگ

از طرفین هنگامه رزم و پیکارگری داشت فدوی درگاه با استحکام تهانجات

و استحکام و انسداد مسالک محاصره قرار واقع نموده قافیه عبور و مرور راه رسیدن

رسد و رسد را گردانید چون چندی برین و تیره بگذشت و کوشش دلاوران

صف شکن و جهد موفوره بهادران خصم افکن دران کتلهای دشوار عبور

و سنگلاخ صعب المرور سودمند نیفتاد و بندهای فدوی تاب تحمل نیاورده

بصلاح و صوابدید همدیگر تصمیم عزم یورش نموده و دست توکل بحبل المتین

تائید الهی و اقبال عدو مال بادشاهی زده غره ذیحجه که ساعت سعید بود

از دایره‌گاه بر آمدند و بتحریک عرق غیرت و همت بسان شعله جواله

بران آسمان شکوه کوه متصاعد گشتند اگرچه در ابتدای تصاعد از کشته‌ها

و خسته‌ها پشته‌ها آماده گشته بود لیکن از ریزش بان و بندوق را به تن بر داشته

بداروگیر تهورانه و تهورهای مردانه خود را بپای قلعه رسانیدند و سلم و نردبانهای

چوبین از چهار طرف بر بروج ارتقا گزیده بضرب تیغ سرفشان بار از گروهی

مخذولان بر انداختند و رایت غلبه و استیلا بر افراختند و حصن متینی

که سر بفلک اطلس میسود مفتوح گشت مفصل این مجمل از نقل عرضداشت مفهوم میگردد

امید که کلید فتح با عرضداشت مرسل بوساطت آن نوئین والا تمکین

ارسال حضور گردد

ارسال حضور گردد و مراتب و مناصب بهادران تهورکیش درخور ترددات
و تفاوت درجات افزایش پذیرد زیاده عمر باد بجناب حضرت خلد مکان مشتمل بر
فتح قلعه دیوگده خانه زاد فدویت نهاد بعد ادای آداب تسلیمات کورنشات
بموقف عرض ناصیه سایان سده سماوی برکات و جبهه افروزان
عتبه مسجود کائنات میرساند درین ایام فرخنده فرجام که اولیای دولت
ابد قرین را اسباب استیلای بی‌مر و احبای سلطنت جمشید آیینی را
منتهی بخت فیروزی مخبر بود قلعه دیوگده که حصنی است آلتموفع از حصار
چرخ برین و ساکنانش از آفتاب منجنیق تیز تک سپهر فیروزه رنگ عافیت گزین
قطعه گشته حصنی ز رفعت و وسعت ؛ بود در چون حصار چرخ برین
غوطه خورد دلو آسمان بچهش ؛ ثور چرخش بجای گاو زمین ؛ بالعون و النصرت
و تائید فتاح حقیقی و قلعه‌گیری اقبال عدو سوز دشمن گداز پیر و مرشد بر حق
مفتوح گشت و نیرنگی تقدیر الهی و شکر گذاری فضل نامتناهی نقش مراد
بکرسی نشست تفصیل اینکه بعد رسیدن راجه روپ رام گور با جمعیت
شایسته و سامان توپخانه محاصره قرار واقع نموده در پیغولهای کوهسار
و شکاف کتلهای دشوار گذار ریلان جنگ جوی پر دلان شعله خوی را مستعد
برق افگنی و آتش فشانی متمکن گردانید قلعه نشینان از بالای بروج
هر روزه به تیر و تفنگ رزم افروز بودند بهادران از کمین گاه برآمده ممانعت
و مدافعت مینمودند چون چندی بارش و تیره گذشت کسانش کار غیر از
یورش و جانبازی که فدویان را سرمایه سرخروئی و سرفرازیست ندیده و
انتظار رسیدن فوج عمدة الملک فیروز جنگ کشیده همه بندها در قفل اظهار

اینمصلحت گردیدند و تن بتقدیر الهی داده غره ذیحجه پیاده از دایره گاه
برآمدند و جان بر کف دست نهاده برق افگنان و جنگ کنان بر فراز کوه روان
گشتند پس قدمان مصاف عدو سوزی لسانی هزبر از کمین گاه برآمده جزایر
ضرب زن و زنبورک خصم افگن پیش رو گذاشته متوجه تصاعد و صاعقه
افروزی گردیدند توپهای رعد خروش بغرش آمده و تفنگها از طرفین لسان
ژاله باریدن گرفت روی هوا از ابر دود تیره شد و زمین معرکه نمودار
لاله زار گردیده هنگامه رستخیز آشکار گشت **ابیات** ز هر سو فرو ریخت توپ و تفنگ
در آتش نهان گشت میدان جنگ ؛ باندازه خون ریز هم از دو سو ؛
نشستند برق افگنان روبرو ؛ درین جرات مردان بسیاری از بندهای
بادشاهی جان نثار گردیدند و گروهی انبوه بتلاشهای دلیرانه و زد و
خورد تهورانه نقد شجاعت را بسکه زخم و جراحت کامل عیار گردانیدند
با اینهمه دلیران معرکه جدال و قتال از مجروحان حساب بر نداشته بپارش
ناوک بلا و ریزش حقه های باروت اجل را چون تقاطر ابر بهار بر ساحت
چمن زار انگاشته خود را افتان و خیزان بپای قلعه رسانیدند و بسلم
چوبین از هر طرف بدروازه برجها و دیوارها عروج گزیده با مدبران
قلعه بگذلک و خنجر دست و گریبان گردیدند و مقارن اینحال همه سپاه و حشم
با طبل و علم از پی هم برنگ ابرهای متراکم متصاعد گشته و از هر دو سو بر فصیل
و برجها حمله برده جمعی غفیر را به تیغ کشیدند و رایت استیلا برافراخته
جمعی کثیر را بنار جهنم واصل گردانیدند فریقی دلباخته دست از پا نشناخته
از فراز دیوارها بتحت الثرای نیستی افتاده پیمانه ممات چشیدند و بقیة السیف

الجم و دلیکنر

اسیر و دستگیر گردیدند کم بخت شقی قرین خواری و رسوائی سرداری خالف
و هیل برانی که عقب سر قلعه برای روز سیاه مخصوص ساخته بودند گریخته رفته
بجنگلهای جهنم اساس گرفته بادیه بلا گشت و حصن حصین مستقیم با توپخانه
عظیم بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد کلید فتح ارسال داشته اند و ارادت
که بنده‌های جان نثار و فدویان تیغ گذار بتفصیل علیحده بنوازش
پادشاهانه و مراحم خسروانه سرفرازی یابند تاریخ فتح منفی خانه زاد
استخراج نموده **نظم** قلعه که ز بلندی و ثروت ۞ کوس رفعت ببام چرخ نهاد ۞
مثل آن حصن آسمان پایه ۞ در متانت فلک ندارد یاد ۞ چون بفرمان شاه
عالمگیر ۞ شد مسخر بزور تیغ جهاد ۞ هاتفی گفت سال تاریخش ۞ دیوکده فتح
مبارکباد ۞ زیاده صد ادب ندیده آفتاب دولت و عظمت جهان آرائی از مطلع
عالمگیری و کشورکشائی طالع باد **بخطاب حضرت خلد مکان شعر بروه فرمان گذار اسلام نگر**
مواهب در جلدوی فتح قلعه دیوکده فدوی با بلاد اشتباه لطف الله ناصیه عبودیت
به تقبیل سده سپهر تمثال نورانی ساخته بعض متمکنان جناب گیتی ملجاء
و مستفیضان اکناف آسمان ارتفاع میرسانند در هنگامی که بانوار سعادت
قرین بام سپهر و اختر را چشم تفضل برزمین لمعا بوده سعود توقیع عالم مطیع
جهان مطاع که جان قدسیان سپند حرفش و روح کروبیان نثار هر لفظش باد
چون وحی آسمانی نزول نموده چهره ارادت و اعتقاد را نورانی نمود موهبت
خلعت خاصه و عطای اضافه پانصدی ذات و سیصد سوار از پیشگاه
خلافت و جهانبانی در جلدوی فتح قلعه دیوکده تارک اعتبار ذره
بیمقدار بندروه فلک دوار رسود **فرد** گر بر تن من زبان شود هر بن موی ۞

من بعد مسکر یک از هزار نتوانم کرد ؛ بخط خاص تقدس اختصاص ارشاد شده که از
مکان اقامت ادبار باغی خاک مستحجر بوده در حالت غفلت به یلغار
قزاقانه رسیده دمار از روزگارش بر آورد و عمده فدویان یکرنگ خان
فیروز جنگ را بحسن موافقت و مرافقت انحضرت راضی دارد ان شاء الله تعالی
برطبق هدایت قدسی سرایت که فهرست جریده سعادت و سربلندی و کم
کتاب به ین طاق دانش و هوشمندیست بعمل خواهد آورد تا منظر عرصه چرخ
اخضر جولانگاه شهسوار مهر انور است سریر سلطنت ابد بنیاد بجلوس اشرف
خدیو دین و داد غیرت بخش مشرق خورشید باد **با عتقاد خان در تعزیت فرد**
خانهٔ چرخ ستمگر باد ویران تا ابد ؛ کاندرین خورشید راحت هست دایم در کسوف
باستماع خبر سپری شدن ایام حیات مستعد غفران پناه خلد آرامگاه چه خون
جگرها نخورده و چه قدر کدورتها که خاطر غمناک را دو باغت نفرموده لیکن چه سود
که در عالم حدوث مخلوقی خلعت دوام حیات نپوشیده و متنفسی شربت بقاء
و ثبات ننوشیده عسل مسرت از شوایب حضرت صابغ نیست و نوش راحت
از نیش جراحت خالی نه شمع کردار هیچ یک شبی گذاشتنی است و گل مانند
بقای یک روزه فرو هشتنی لازم که نظر بر درجات صبر کنان از اخیار آثار بر ان
معارف همه دانی هویداست تن رضا بقضا داده طریق شکیبائی اختیار
نماینده و آن راه یافته جوار رحمت حضرت آفریدگار که مثل آن سرو سرفراز
گلشن امارت خلف الصدق نام و زمام پرواز دارد فی الحقیقت همیشه
بجا و قایم اند **بیت** گر نخل رفت میوهٔ او [رسیده] پایدار باد ؛ دریا اگر گذشت
در شاهوار باد **بمجد نقی در تعزیت سیف الدین خان فرد**

خدا رحم خواهد نمود [illegible]

خدا هر چه خواهد کند بنده باش :. رضا پیشه گیر و سرافکنده باش :. نوایر قضیه
جانسوز و سهام واقعه جگردوز خان مغفرت نشان داغ ناکامی
بر دلها نهاد و ازین حادثه قیامت زای آشنایان را سفینه صبر
و قرار بگرداب عقوبت و اضطرار افتاد حیف صد حیف زندگی
خوابی است تا چشم گشاده رفته است و حیات دمی تا نفس بر آورده
گذشته گل او را خار قرین است و مل او را خمار در کمین بیت بر زه دل
بر دمی حیات منه :. کشتی است باب را بگره :. لازم که بعروه وثقی رضا
و تسلیم معتصم بوده سلامت برخورداران از حضرت آفریدگار جهان
مسالت نمایند و روح پرفتوح انجمن آرای بزم ریاض رضوان الفاکه
فاتحه یاد کنند فرد گر سرو برفت ما دوان هست بلی :. ور لاله نماند یاسمن
هست بلی :. بجناب بادشاه زاده والا ظفر محمد معز الدین بهادر خانه زاد درگاه ثریا
جاه لطف انیق بعد تشیید مبانی بندگی و تمهید قواعد پرستندگی بعرض حاشیه
نشینان بساط فیض مناط میرساند که درین ایام میمنت التیام ظهور
منشور تفاخر گنجور با خلعت خاصه میسر تفویض امر جلیل القدر اتالیقی
که نمونه تفضلات بیشتر که خداوند حقیقی است و تاکید رسیدن بتعجیل عجیل
در رکاب حضرت اقتساب و تقدیم مراسم فدویت با نتزاع قلعه برناله
که بعد کر فیروزی الویه تسخیر آن مامور ست نزول اجلال فرمود خیرخواه
صمیمی از غایت بشاشت و خرمی در پیرهن نگنجیده بعد ادای دوگانه
شکرانه ایزد یگانه هماز وزارت اسعد مگر گزیده در ظاهر قصبه بهالونی
منزل گزید بنازم بر شگرف کاری تحسب برحق و نیرنگ بازی تقدیر مطلق

که آرزوی دیرینه بحصول انجامید و بهارستان آمال و امانی را موسم نشو و نما
در رسید انشاء الله تعالی عنقریب بشرف استیلام آستان فیض مقام
در یافته به نیل مرام فایز میگردد کوکب ثروت و حالت از مطلع سروری
و صولت تابنده باد رقعه بحقایق و معارف آگاه اسعد الله بپیرزاده مبارکباد پسر فرد
امروز بخت نیک بشارت رسان ماست ∴ اقبال راز پرده امید صد نواست
ایزد متفضل متعال ودا و قیوم بیهمال که نقش طراز کارگاه امکان و صورت
پرداز کارنامه کون و مکان است آن صدر نشین سجاده صفوت و صفا
اوج گزین کرسی مجد و اعتلا را بمطالب اقصی فایز داراد و درین هنگام فرخنده
فرجام نوید تولد گوهر بی بها و ظهور مشتری سعادت پسر از صدف آرزو هم
سپهر تمنا سامعه پیرا گشته صلای سرور جاودانی درداد و جمیع هواخواهان را
ازین مژده فرحت آثار نقد مراد بکف افتاد آفریننده لیل و نهار آن بهین
نتیجه حیات ابدی و گزین ذریعه بقای سرمدی را العمر طبیعی رسانا و سایه
همای پایه این نونهال مبارکش تابنده داراد بجناب حضرت خلد مکان
شعر و سور در باب اتالیقی شاهزاده جهان و جهانیان محمد
خانه زاد عقیدت شعار لطف الهی بعد ادای آداب تسلیمات و کورنشات
بموقف عرض باریابان سدهٔ عرش اشتباه و ناصیه سایان عتبه
خواقین سجده گاه میرساند که فرمان قضا جریان مفترض الاطاعت
واجب الاذعان مشتمل تفویض شغل خطیر اتالیقی شاهزاده ظفر اراده که
بانتزاع قلعه پربالا درایت عنف و استیلا برافراخته دارند ورود گرامی
آمود نموده سر عزت و افتخار ذره بمقدار باوج کیوان و قبه فرقدان سود

فرمان

سلک والی پیکی

مشکر و سپاس این مواهب بیقیاس انسان ضعیف بنیان سست
اساس را چه یارا که بر گذارد فرد از دست و زبانی که بر آید: کز عهده شکرش
بدر آید: بجز دور رهی آن تیمه بازوی سعادت و سرفرازی از مقامات
اسعد نکیهما روز گو چیده ره نورد جاده مقصود گردید و نظر بر تاکید
رشادت تمهید لصبح النور دیهابر بار جهان بیما سبقت گزید:
ان شاء الله تعالی عنقریب ادراک استفاضه حضور متعالی مینماید و بسر انجام مهام
واجب التقدیم مطابق مضمون منشور هدایت نشور پرداخته مصدر
نیکو بندگی میگردد نیر خلافت جهان آرائی از مشرق فرمانروائی
و کشورکشائی طالع باد مجموعه سخندانی میرزا محمد حاجب ابراز بیت
عشقت اندر پس صد پرده مرا مفتون کرد: آنکه دیدار ترا دید ندانم
چو نکرد: اوصاف شمایل حمیده و اذکار خلایق گزیده دیده ظاهر و
باطن رفیع القدر مولع دید نها و از چمن زار انتظار چون سرو همیشه بهار
آرزومند قد کشید نها ساخته که خاطر امیدوار از غایت استیلای
شوق نقد صبر و قرار در باخته بیت نه تنها عشق از دیدار خیزد:
بسا کین دولت از گفتار خیزد: مقتضای جاذبه باطن و کشش
قلبی آنست که امروز دیده دیدار طلب بطلعت خورشید ضیا مشرق
مهر جهان افروز گردد نصرت الله خان خلف لشکرخان فرد در وصالیم همان خون
جگر میا نوشیم: تلخی از دل نبرد قرب حرم زمزم را: باتفاق حسنه
در ینمقامات که مقتضی دوام دید نها و منتج حصول حلاوت ملاقات
گام توجه بمنزل مشتاقان نفرسودن و عمداً ابنا زبالش تجاهل و استغنا غنودن

ازچه راه است همان مهاجرت جانگاه برمفارقت خاطر خواه

ترجیح دارد که در همه حال مشاهده جمال باکمال در عالم خیال میسر بود

وتصور دیدار فایض الانوار زنگ کلفت از مرآت خاطر می زدود

بهر حال بقول بزرگی هر آنچه بکل آن نتوان رسید بکلی ازان دست

نباید کشید گاه گاهی بدیدار فرحت آثار خورسند داشته باشد

فرد ترا صد بار اگر بینم همان مشتاق دیدارم ٭ تهی چشمی نگو هرگز کم نمیگردد

ترازو را حسب الامر عالی مرتبت مرحمت خان مقنن قوانین بسالت مدلل براهین

ایالت خان سمو المکان من باظهار جوابیس معروض عالی گردیده که گروهی

انبوه شقاوت پژوه فراهم آمده برمور چال آن سلاله دودمان مجد واعتلای

از سمت قلعه لوه گده که برکوهی سرکوب قلعه برناله است داعیه فاسد دارند

لهذا حسب الامر مطاوعت اثر نگارش می یابد که از خدعه و مکر مخذولان

مستحضر بوده مدافعت وممانعت باطل ستیزان مطمح نظر دارند

و دقیقه از دقایق بیداری وهوشیاری نامرعی نگذارند و در مقدمه اضافه

بتقاریب لایقه مکرر بعرض رسیده امر شده ستیزه بیوقت مست درین فرصت است

انشاء الله تعالی بعد فتح جمال شاهد تمنا در مرآت حصول مدعا جلوه گر

میگردد لازم که از مراحم خسروانه خاطر مستظهر داشته درکار بادشاهی که

سرمایه سعادت نامتناهی است سرگرم باشند حسب الامر براجه لشن سنگه

تهور وجلادت دستگاه شهامت وضرامت پناه همواره مشمول

عواطف بادشاهی باشند بانهای منهیان بعرض عالی رسید که زردان گستیه

از سمت مورچال القدوه عدویان از مردریا رسد غله بسرباری محصنان میرسانند

ارمغ

امر منیع و توقیع صادر شد که اینمعنی از امین حفاظت و خبرداری و
توانایی حفظ و هوشیاری بعید نمود بمجرد ورود وثیقه آگاهی چوکیها
و تهانهای مستحکم سر راه گمرهان مانع عدم تعیین کنند و بجاسوسی
هرکاره‌ها چندی را که بهلاک انداخته لاشه‌های شان بدرختان سر راه
بیاویزد که باعث عبرت عاصیان گردد و در مقدمهٔ اختلال انتظام
وطن و التماس رخصت که مکرر پیام رسیده تقریباً معروض عالی گردیده ارشاد
میشود که درین وقت کار پادشاهی بر جمیع مقدمات مقدم بل اقدم است
و استجازت وطن مرحمت الجلادت دستگاه بسیار سقیم باید که از صلاح اندیشی
محال طلبی نکنند و سرانجام کار خداوند جهان که حفظ آبرو و قیام وطن
بدان منوط و متمکن است بر ذمه نمک پرستی لازم شمرد یقین که
بدینموجب بعمل خواهد آمد در طلب عبد الرزاق تازه از ولایت آمده بود فرد
تا گوهر وصف تراشد صدف :: سامعه بر باصره دارد شرف :: اصفای
ذکر قابلیت و اوصاف اهلیت المقبول مشغولان ذکر خفی و جلی
سرآمد موفقان توفیقات ازلی القدر مشتاق دیدنها کرده که دیده
در انتظار قدم رنجه چون زخم آب رسیده بهم نمی آید و دل بآرزو لحظه لحظه
بر بیطاقتی می افزاید ترصد که کلبهٔ احزان بفروغ مقدم القدوه اهل سخن
چون خلوت فانوس به پرتو شمع شب افروز روشن شود و بشمایم
اخلاق جان پرور مشام روح و روان رشک صحن گلشن گردد رباعی

ای آنکه زتو گوش پر و دیده تهی :: خوش آنکه زگوش پای بر دیده نهی ::
تو مردمک چشم نه آویزهٔ گوش :: از گوش برون آی که در دیده بهی ::

بتهنیت تولد پسر عنایت خان لقمان خان فراوان نیایشی مر داور مطلق را سزد
که بقدرت کامله و حکمت بالغه اش فرزند دلبند در ساعت سعید
بمنصه تولید خرامید و قطره آب بحر خورشید جهانتاب تفوق گزید کشور
صورت از فیض وجود دلکش معمور و دار الملک معنی از وجود مسعود دلکش رونق
رونق پذیر گردید فرد زین بشارت جمله دلها شاد شد ملک جانها
از طرب آباد شد امید که ایزد بیچون آن نورس نهال بوستان کن
فیکون را بمراتب سعادتمندی بهره مند از خجندی دارد و ظل ظلیل
آن نهال برومند مبارکش مبسوط داشته بکمال عمر طبیعی رساناد در تهنیت
شاهزاده بجناب بادشاهزاده محمد اعظم شاه فدوی خیر سگال بعد تمهید مراتب خضوع
و ابتهال بعرض فیض اندوز انجمن حضرت والا اقبال میرساند در وقتیکه
که دیده امید بر شاهراه ازمنه و ادوار انتظار ساعت سعید میلاد
خجسته آثار می برد و خاطر در ترصد وصول این بشارت دل افروز روز
میشمرد لطیفه دلنواز سطوع نیر جهان آرای جهانیان را سامعه پیراسته
فسحت کده تمنا را بلوایح حصول مامول نورانی گردانید و فضای دلها را
بلوامع شادمانی فروغ جاودانی بخشید رباعی لله الحمد که برجی جاه و جلال
شهریار گوهری از محیط عدل آمد بر کنار طایری از آشیان جاه و جلال آمد
فرود کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار شکر بیحد آنحضرت داور
احد و خلاق صمد که نتیجه دولت پایدار در زمان مسعود قدم سعادت
توام بکشور شهود نهاد و آوازه این جشن طرب پیرا در گنبد سبز طارم
سما پیچیده لعبتان انجمن علوی و رقاصان بزم گاه سماوی را باستعمال

الحان نغم

الات نغمه پردازی و استکمال اسباب دلفریبی و دلنوازی اذن عام در داد

نظم چو خلد برین مجلس آراستند ؛ برقص آسمانها ز جا خاستند ؛
درین جشن جاوید گردید باز ؛ برامشگری زهره بربست ساز ؛ چو گل عالمی را
زعیش و طرب ؛ فراهم نیاید از خنده لب ؛ امید که این دولت خداداد و نعمت
ابد پیوند بنیاد بهواخواهان مبارکباد و بمیامن قدوم میمنت لزومش مواد
شوکت و بهروزی یاروز افزون شواد حسب الامر بخانی والاشانی فضایل خان
حسب الفرموده شبلی گوهر بحر خلافت علیا و بهین دوحه حدیقه سلطنت
ابدا عتقاد نگارش می یابد که آخر شب جمعه نهم ربیع الآخر همیر سنگه راو باغی و طاغی
که از جاده بندگی جناب جهانبانیان تاب انحراف ورزیده بود با فوج سوار
و پیاده که زیاده تنگی جنگی و ده هزار سوار رسید رسانیدن سربار از دره های
قلعه لوه گده گذشته سمت دروازه قلعه پریاله میل نموده افغانچی سالگر
که از قدیمان و پروردگان عتبه سپهر رتبه بهست لصیانت آنمو رجال کار
فرمابست و نیز میرزا اجل بیگ مغلیه با برادری تقراوی و همراهیان اوراست
پاسداری و هوشیاری برافراخته میدانست خبردار شده آماده ممانعت
و مدافعت گردیدند و از طرفین در پرده شب در تیر و تفنگ جنگ
سر کرده رفته رفته هنگام زد و خورد و چپقلشهای بر ملا افتاد در ضمن
به نیرنگی قدرت الهی و شگرف کاری اقبال بادشاهی تیری از شست
تقدیر جسته در کله عدو بر آمده سر تیر از رو شد و در حال جان داد از وقوع اینحال
دود از نهاد گروه باطل سگال بر آمد و آشوب شور و شغب برخاست
یلان تهور کیش از سراسیمگی فسده بد اندیش آگهی یافته ماه تابیهای برافروخته

از سور رجال قدم مسابقت پیش گذاشتند و به نیش لعین زنبورک و سنگ
تفنگ و خدنگ بسیاری را کشته و خسته تمامی رسید بتصرف در آورده لوای
فیروزی بر افراشتند از انجا که وقوع چنین مقدمات از آثار فتحیات
به بتیمنات خدیو کائنات است اینعرایض بعینه از نظر اکسیر اثر بگذرد و
ابتهاجی مذکور باضافه و خطاب مناسب و رفیقانش بافزایش مراتب
و مناصب سرفرازی یابند لعنایت خان تعزیت خان سعادت نشان که
از سنوح سانحه ناگزیر برادر ارجمند برابر من مستمند را اندوه بی پایان
در گرفت و از شدت ملال چه ستمها که بر دل محزون نرفت مصرع رفت
ازین گلزار و خار حسرتی در دل بماند: آخر الامر که بتامل گرائید علاج اینمرض
غیر از شکیبائی ندید العزیز القدر نیز بصبر در سازند و آن سالک
مسالک ملک بقا تحفه را الفاتحه نیز خوشنود کنند که در عالم حدوث کل حادث را
همین حادثه در پیش است فرد هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید:
ز جام دهر مئی کل من علیها فان بخواجه عبد الرحیم پیرزاده بجا بجا
مغنی سنتا سار رقم رنگین که نثر و نظمش ناسخ نثر و نظم ثریاست و روح
و مضامین شیرینش تلخی زهر از کیوان در رنگ مای معین است حضور و اوراد
و داد را حیات جاوید کرامت فرمود و از بیطاقتی خاطر باصفای خیر نیت
دوستدار زبان خامه محبت طراز گذشته فی الواقع مصرع آشنائی میتوان
کردن جدائی مشکل است: نهانیش باید دید مصرع تا در میان خواسته
کردگار چیست: و اغلب که جذبه باطنی صفوت مواطن را اثری پدید آید
منداناک زمیدار سنگر زبدة الامثال و الاقران عمدة العشایر و الاعیان

بعماره الجلیل

همواره بجلابای عواطف بادشاهی و وفور مراحم ظل الهی مستظهر بوده بدانند عرضه
مرسل متضمن گذارش مراسم فدویت و فرمان برداری و لوازم اطاعت و گذارش
والتماس بذل توجه در اجرای رسوم بالقول اسنادم مرسول بود بمطالعه در آمد مستحسن افتاد
اگرچه پیوسته بر منهج قویم عبودیت و انقیاد ثابت قدم بوده دقیقه از دقایق
نیکو بندگی نامرعی نگذارشت و اعادی خاسر را در آن بوم و مرز جا نداده دست
تطاول الفرقه ضاله از تعرض حال رعایا کوتاه ساخت بموجبی که عمدة الملک
با فرنگ فیروز جنگ قرار داده بوده اند همان قسم بعمل آید و بحضور ساطع النور
نوشته می شود خاطر جمع دارد و همواره متوجه اسناد باشد **بخان والا منزلت محمد امین خان سالار**
مواهب جلیله الهی و مکارم جزیله بادشاهی مقارن روزگار فرخنده آثار
آن زیب محفل امارت فخر الحسن ایالت سمو المنزلت منیع الشان
جلیل المنقبت رفیع المکان از روی عرضداشت عامل شول و وکلای
سرکار عالی متعالی معروض عاکفان آستان فیض نشان گردید که ابراهیم و
عظمت نام با جمعی از اوباش تیره ایام در قصبه اسلام نگر اقامت داشته
طریق سلوک نمی سپارند و از راه ضلالت فطرتی در بر هم زنی معاملت
سرکار دولتمدار میکوشند امر منیع وقیع صادر شد که آن امارت مرتبت
هر دو فساد کیشان را که از حرکات و سکنات آنها علامات تخالف
و عصیان پیداست از قصبه مذکور اخراج نمایند و نگذارند که رشته دراز یافته
بپای برشورش بازگ ...ند یقین که مطابق امر منیع وقیع بعمل خواهد آمد **محی الدین وغیره**
پسران حفظ الدین خان مرحوم در تعزیت برخورداران اقبالمند ارشادارجمند بمرادات
صوریه و معنویه فایز باشند ؛ درین ایام ملالت اثر از وقوع واقعه برادر عزیز القدر

عزیز تر از جان جانی در قالب نمانده و دل پر درد از هجوم غموم و الم آستینی
ازین سر منزل فوات و فنا اف انده حیرانم که شما را بنصایح و مواعظ الفهام
و با خاطر فکار و دیده خونبار جود را برضا و رغبت تسلیم کنم **فرد** عجب وردیست
جانم را نمیدانم که چون گریم :: و لاچون شو که تا بر حال خود یکلحظه خون گریم :: و دنیا منزل بیست
که خیر و شرش مختلط است و نفع اسش بضرر ممزوج عشرتش با عسرت قرین است
و سرورش با شرور همنشین حبابی است که بنیاد وی بیک نفس بر باد است
و سرابیست که متعارفش منبوسیدن همراد که از خرج و فزع بیجا که غیر از عذاب
نیست سود ندهد نجوا اسی حق سبحانه مابید بود و از درجات صبر و شکر
تخلف نباید نمود **قطعه** ای رفته بچوگان قضا همچون گوی :: چپ میخور و راست
بر دو هیچ مگوی :: آنکس که ترا فکنده اندر تک و پوی :: او داند او داند
او داند او **بمجموعه سخندان میر علی همدانی** دل من و تو زهم صحبتان دیرین اند ها
مرا ظاهر اگر با تو اشنائی نیست تا ذکر شمایل حمیده و خصایل گزیده آنمخزن
جواهر معانی معدن لالی سخندانی القدر مشتاق و بند نهاده ساخته که دیده انتظار
در آرزوی آنکه بی بها در بصارت از نظر انداخته بحق محبت غایبانه که این
عقده بدون مکالمه جانی پرور همچو گره کو هر نمیکشاید لازم که زود تر از زود
بمواصلت مسرت آمود مسرور گردانند **بیت** برخیز و بیا که حور ریکین :: در دیده نشین
و مردمی کن **رقعه در تعزیت فرد** الحال غم که دارد خاطر من :: اینچنین
غمکساری بایست :: خط طمانیت نمط متضمن پرسش واقعه جانسوز
جگر دوز برادر مغفور مبرور روح مهد و خاطر غمناک را بحر ناپیدا کنار اضطراب
مبتلا طم امواج بکا و سوگواری کار بهلاکت داشت بساحل شکیبائی رهنمونی فرمود

بی حاصل ۱۲

رفتن دوست غم او در دل

فرد رفت و نفسی غم او در دل غمناک بماند :: سینه سوخته از تیغ غمش چاک بماند ::
حیف صد حیف که زین دار ناپایدار لمزهم اندوختنی اندوختنی است
و ازین سر منزل فوت و فنا گذشتنی و گذاشتنی بهر حال نزول موعظت نامه
تدارک جانکاهی نمود و از مطالعه نصایح درجات صبر و شکر در درج دل را بگوهر
تسلی بر آمود بیت هزار شکر که آخر ز لوح خاطر من :: بآب لطف بشستی اگر غباری بود ::
بمحض الملک بهره مند شدن خاطرم مصرع بهر شکر دوست هر مو بر بدن دارم زبان :: جمیع
موفور و مساعی مشکور که در انجاح امور محب بی ریا بظهور رسیده
محمدت و ثنا آن از حوصله الطاقت امکان یافته بمقوله ما شکرناک
حق شکرک قایل و گویا میگردد فرد تو فرض دان که چو سوسن شدم هزار زبان ::
کجا ز عهده شکرش توان شوم آزاد :: بعد دستوری یافتن از حضور پر نور
با فردان پردگیان تتق عظمت و جلال ببارگاه سپهر تمثال بطی هفت
مرحله پنجم شوال فرخنده فال در ظاهر خجسته بنیاد مصرع که همچو روضه جنت
مدام خرم باد :: نزول نموده منهیان خبر دادند که نتایج دودمان خلافت
و ثمرات ریاض سلطنت غره ماه مذکور از بلده دار السرور برهان پور
متوجه حضور لامع النور شده اند همینکه خبر ورود ایشان نزدیک میرسد در رکاب
ایشان سعادت اندوز خدمت بوده ره نورد کعبه مقصود میگردد
امید که اینجمله بعرض قدسی برسد بجانب عالیشان خان بهادر بحفظ الله خان
بقلم آمده فرد ملکی ز غصه شکایت که در طریق طلب :: براحتی نرسد
آنکه زحمتی نکشد :: مکتوب مرسله رسید خاطر را متوحش گردانید از عقاب
سفر که نمونه عذاب سقر است بقلم آمده بود اینها از مزاج مستقیم آن سرافراز

منزلت فخیم لعبید نمایند مصلح الدین شیخ سعدی شیرازی میفرمایند فرد
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند ∴ تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری ∴
اندیشه معاد بر کنار و فکر معاش که در گرو کوشش و تلاش است وجه همت ساخته
مطابق احکام جهان مطاع در پیراستن الحدود از خار وجود کفره خانه بدوشان
مردود غفلت لو ر زند و بتعاقب پاشنه کوب در هیچ مکان مجال توقف نداده
بکیفر کردار رسانند که اینمعنی موجب بیهشی آمد و ترقیات است فرد چون لعل
هر که خون جگر خورد صبر کرد ∴ زیب کلاه گوشه اقبال میشود بخان العالیشان
خان بهادر خان فرد رسید و مضطربم ساخت و القدر نه نشست ∴ که آشنایی
دل خواه نتیم نیارا ∴ دیر آمدن و زود رفتن لخت جگر را کباب ساخت و آشنایان را
سفینه جمعیت بگرداب اضطراب انداخت یعنی صحبت جانان بخان که
ساعتی ثمره زندگانی بخشیده بود لعتته بتقریب و تادیب اشقیا بمفارقت
انجامید و این آفت ناگهان دل دردمند را بناخن حسرت خراشید فرد
من بودم و کنج و حریفی رکابی ∴ نجم را که نشان داد و بلا را که خبر کرد ∴ چون سنتای
سوخته فوج قاسم خان و خانه زاد خان و صف شکن خان را قتل کرده
ناقیه سلامت تنگ ساخته امروز خانه زاد فدویت نهاد بکومک مامور شد
اگر بکشش دلها چنین اتفاق افتد از بخته که طرفین را بهمان راه مثبت
لعبید باید پیمود روزی چند تواتر دید نها از ان حالت کدورتها میگردد
بامارت مرتبت مروح الدخان و ساده امارت و اقبال توجه مسعود
آن صدر آرای انجمن عظمت و اجلال جلیل المنقبت عظیم الشان
کریم الخلق عمیم الامتنان زینت پذیر باد درین زمان کیفیت

مرزا ابراهیم

۲۲

تدابیر صائبه و تلاشهای شایان العمده امیران رفیع المکان از انکاسهای
اخبار نویسان پیرایه وضوح یافته سرمایه تحسین و استحسان گردید غلام کار
سپهر تمثال برسانیدن خزانه بنگاله برجناح استعجال مامور شده و شورش
مالگیران بدنهاد که از مور و ملخ زیاده و آماده تمرد و فساد اند پوشیده نیست
انشاء الله که تکیه بر فضل الهی و اقبال عدو مال بادشاهی نموده جاده پیمای منزل
مقصود میگردد **بیت** هر چند دورم از تو که دور از تو کس مباد : لیکن امید وصل
توام عنقریب هست **رقعه بیت** ز سر بلندست بنیتو آب چشم
یکی از سرگذشتم بنیتو این است : از جینی که دوری صوری ضروری
مواد اقسام شد اید و رنجوری بیکر دیده آرامش و آسایش خیر باد گفته و دمی
بخواب راحت نخفته چشم انتظار در راه نامه بران باز و در آرزوی
مواصلتها دست دعا بدرگاه حضرت کریم کارساز دراز می باشد
امید که تا نیل اینمرام خیر انجام بنگارش صحایف سرور افزای مراعات
مراسم یاد آوری بیمار می باشد **فرد** وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافریست رنجیدن **حسب الحکم بخانی والاشان فضایل نشان**
نتیجة الامارت خلیفة الایالت خان سعادت نشان مشمول
تفضلات حضرت خدیو جهان باشند باخبار برکات معروض بارگاه
جناب کیوان ارتفاع گردیده که جوقی از تیره بختان نکوهیده کار در نواحی اسعد نگر
اقامت ادبار داشته باطراف و جوانب دست اندازی مینماید و آن
خان مدیت کیش از ره گذر کار طلبی بعزم تنبیه الجماعه و خیم العاقبت
شتافته حکم قضا امضاء بطغرای عزای اشرف نفاذ پیوست

بخان عالیشان صفدر خان ۳

که چون جمعیت به او کم است تعجیل بلند و زند و لرخان تهانه دار بهور را که بر تیغ
واله بر افغت او صار رشد رفیق طریق جان نثاری ساخته بمعاضدت
همدیگر دمار از روزگار آن اشرار فجار ضلالت شعار برآرد و آن اضلاع
واقطاع را از لوث وجود معصیت آمود فرقه مطرود و مردود پاک سازند
باید که مطابق حکم قدر توام بعمل آرد بخان والاشان احمد علیخان بهادر
خانی فضایل نشان در باب بحالی داملهای جاگیر سیارت و نجابت پناه
خواجه علی که باوصف سپاهگری بجوهر قابلیت و کاردانی موصوف است
مکرر بقلم آمده هنوز اثر مترتب نشده چون در سیاق رفیق محن و شاق
و سرگرم کارهای خدیو آفاق است کیفیت پریشانی حالش بعرض اشرف
رسانیده توجه باید نمود که کارش بسامان برسد بسید کریم الله در رسید حقه
حکایات فلک حقه باز آن برگزیده عالم آشنائی در کام بخش و کارساز یا بحیقه
نشاط انگیزی که حروف مشکینش بنفایح انجار قلیع عطر انگین و الفاظ عنبرینش
برنگ سویدا دلنشین بود خوبا هفت حقه سفالین ساخت کمال کامل فن
سالن فصیح پتهی رسید و هر حقه از آن در طراحی و رنگ امیزی روکش نقش
فرنگ و از رنگ لیلا بدم کیف محبت بزم آراء و شوق افزا گردید یا تکلف
نقاش سامری تلاشش روح را در جسد آب و گل بخوبی دمیده که آب گوهر
از حسد آن بخاک غلطیده هر یک بمصاحبت و همنشینی سزاوار و کیفیت
مشاغل دایمی را ایام گذار رو دارائی زلف آن از صفحه صفایش چون نجوم
رخشان در شب تار نمودار و طلبای خوشش کارش از نزاکت و نزاهت
لسان خامه تماشگیار هر نفسی که بدود تنباکو فرو رفت ممد حیات گردید

وهر دمی که بدو و عنبر آمود مشک میل هوا نمود مزاج را التفریح فراوان بخشید خانه دوستی ابرار
و رضا جوئی خاطر احبا بر سبیل چنین تحایف دلپسند همواره وجه همت سواد
بخان سیادت نشان سید امجد خان چشم فتنه بیدار زمیامن احتساب آن
مقنن قوانین انصاف ماحی آئین جور و اعتساف قامع بنیان
بدع و ستم جامع اوصاف شرع بحکم مرشد خواب عدم باز خط اخلاص نمط
مشعر بر اینمعنی که فریقی از فرنگیان فرستاده سید حسین خان و یاقوت خان
در بیتگاه عقب خیمه خیر خواه خلق الله تمکن داشته مرتکب منهیات و فجور
مسکرات اند اما تاکید و تهدید بآن بدکیشان سود ندارد و بلاحظ ترک
ادب سلوک ناملایم مناسب نمیداند چهره افروز وصول گردید اعتضادا
قیام حیات شان مشروط باب حرام است و حرکات و سکنات
انها به نیروی شرب مدام در اوایل آمد نها الکثری بعلت عدم تجرع اقداح
شیشه زندگانی بسنگ فنا در شکستند و خمور از سبک خرام عالم بقا
گشتند بعد عوض و الله حکم قضا امضا نافذ گشت که بحکم ضرورت موافق دین
و آئین خود عمل نمایند و از فروختن آن محترز باشند از آن باز اینچنین رسم
مستعمل و معمول است باید که الغریز دلها بدین موجب بعمل آیند و اینمردم را
که خورده عالم انسانی اند و قوت آنان اقسام شرب شراب اباحت
بطور اینها واگذارند فرد هر سری دارد درین بازار سودائی دگر هر کسی
بندد بآئینه دگر دستارها بعمدة الملک فیروز جنگ فرد
آن سفر کرده که صد قافله جان همره اوست ٭ هرکجا هست خدایا بسلامت
دارش ٭ ازان باز که قرین بخیر و خوبی عنان بگران عزیمت بالصوب

معطوف شد تا تو مواصلت مسرت آئین در غایت استیلاست
و آرزوی صحبت رنگین در نهایت استقلال ان شاء الله تعالی عمر سفر
کوتاه شود و مواصلت دیدار که حاصل حیات مستعار است زود تر از
زود نصیب مشتاقان گردد تا حصول این نعمت عدیم البدل بترسیل
مراسلات راحت سمات خورسند دارند و محب بی ریا را هم وقت
دربار خود تصور نمایند مورد والا لخطاب حیات خان ظلال مکرمت و افضال نواب
والا قدر بلند اقبال تا انقراض زمان و حرکات آسمان بر مفارق
هوا خواهان مخلد و مستدام باد نوازش نامه افتخار افزا با نفایس اقمشه
و دیگر اشیا و یک قبضه شمشیر و یک زنجیر فیل و دو راس اسب راهوار رسیده
داد کامبخشی داد شکر تفقدات گوناگون از حیطه تحریر و تقریر بیرون است
فرد لطفی نموده که ندارم زبان عذر ؛ این عذر را حواله بلطف تو میکنیم
از جمله عطایا شمشیر زمردین تن خصم افکن با ساز نشان عدیم النظیر است
فرد بهار سبزه باغش خزان عمر عدو است ؛ بقبضه اش ز گل فتح نه
نشان پیداست ؛ و چندتهان چهینت ملتان نیز در طراحی و رنگ
آمیزی رونق کارنامه مانی و بهزاد است علی الخصوص فیل کوه پیکر فلک
توان خیلی سربلند و متناسب الاعضا خاطر پسند است نظم
بوصف او نیم از طبع والا ؛ معانی بر سر هم فیل بالا ؛ عجب گردن فراز و
سربلند است ؛ که گوشش او سپر بینی کمند است ؛ ز دندانش بهنگام
نظاره ؛ دو صبح از یک شب آمد آشکاره ؛ نه خرطومش باوج سر رسیده ؛
ز روضه نیل موج سر کشیده ؛ و اسپان هم بسیار خوش جنس و خوش رنگ

بارفتار برق آهنگ

بار رفتار برق آهنگ فرد جمالش در صفا رخشان تر از نور: دم از زیبندگی
چون کامل کامل جمعت: بالجمله اداب عطیات مفاخرت سمات بجا آورد تا خورشید
زرین لباس بر اورنگ سپهر قوی اساس جلوه جهان افروزی دارد مدایح
ملکنت و بهروزی روز بی شواد بنواب عمدة الملک بهادر نواب مستطاب
عالمیان مآب والا خطاب قدردان فیض رسان سلامت شرفنامه
قدر افزا متضمن کدورت اظهار خاطر شفقت مآثر با صغای خبر استعفای
منصب مخلص بی ریا ورود نمود مقدمه مواضع محالات چکله کلبهلک
که از تغیر عاجز بجاگیر سایی تعلق گرفته از محوالیس پیرایه وضوح یافته مواد
انبساط برافزود ابیات ز هر مو اگر صد زبان آورم: ور از هر زبان صد بیان
آورم: نیاید برون تا دوام حیات: دل از عهده شکر این التفات
درینوقت که چشم مروت و دلداری از آشنایان زمانه برداشته
ابهلهم کرم جوی بمقتضای بزرگی و علو همت و فرط غمخواری آن برگزیده
حضرت باری است لیکن چون مزاج مبارک حضرت از طرف عاصی
ناخوش و پر غبار است از نقسیم سلوک لطف و کرم در حق نیازمند بسیار
سم است بل باعث هزار گونه توهم حقیقتاً که ربی مهربان را در درگاه سلاطین
دارا اد ربایم بریش توفیق قدردانی و دلجوی روزی کنار و در ماده اذن انزوا
بدار الخلافه مکرر التماس نمود جوابی صادر نشد ناچار اثاث البیت
وادوات و غیر ذالک بمردم سپاه تقسیم کرده بر جوکی معسکر ظفر اثر
در زیر خیمه مختصر بسر می برد تا از پرده غیب چه رخ نماید دولت و اقبال
دایما بار بنواب عمدة الملک بهادر نواب کریم الخطاب مبادی اداب

مهربان قدردان سلامت توقیع کیهان مطاع از پیشگاه فضل و احسان
متضمن ارشاد تخریب و انتهاب آبادی استقبالی خسران مآب بدمآب
آیات افواج فیروزی انتساب و جد و جهد تک الیش حصین لسنت
لڈه و تنگ ساختن قافیه عافیت بر متحصنان و روان مسعود نموده فرق
عبودیت بذروه کیوان سود بمجرد نزول التوقیع عزت و ارجمندی
همانروز تکیه بر اقبال عدو مال خدیو دشمن گداز عدو سوز نموده با وجود قلت
فوج و کثرت اعدا مناکیب بدنهاد از مکان اقامت کوچ کرده بطی سه
مرحله آب کشنامی ذی قلعه مذکور فرود آمد چون دریا در نهایت طغیان
و کشتیها مفقود بود و کفره مردود آنروی دریا آلات توپخانه و تفنگچیان
کرناتکی مورچالها را استحکام داده راه عبور جنود نصرت ورود مسدود
ساخته بودند دو روز توقف کرده تفحص راه پایاب و تدبیر
گذشتن از آب نموده در بعضی لرکو دیسمکم کتاپون واله خبر داده
که معبر موضع هتیر سنگ پور صلاحیت عبور دارد بمجرد اصغای این خبر
کوچ کرده پیش از طلوع آفتاب با فوج منصور بموضع مذکور رسیده
منزل نموده درین اثنا فرنگی از جوق هراول تاب بیتابی فرقه لازم التفرقه
بخاطر نیاورده از غایت شجاعت و کار طلبی بی رخصت و رضا اسپان
بآب زدند چون بار از آن بحر پرآشوب گذشته بساحل عافیت در
پیوستند بتعاقب آنها مردم توپخانه و فوج التمش نیز جمعی بپایاب
و برخی بشنا عبور کردند کفره ضلالت گرا از نیرنگی اقبال دشمن مال غافل بودند
آگهی یافته سراسیمه و هراسان گریخته بپای قلعه مذکور رسیدند یلغار نصرت لوای

وردم رزم ازماه

و مردم بوزم آزمابه تکاملی پرداخته و آبادیها پیرامون قلعه را آتش
کشیده آخر روز بر ساحل دریا رخت اقامت افکندند ان شاء الله تعالی فردا
تمامی فوج از آب بگذرد و تدبیر محاصره و تجویز تهانه داری نحوی حقیقت
معروض میدارد امید که اینمعنی بعرض قدسی برسد زیاده اطناب نرفت
کوکب دولت و اقبال تابنده باد بنواب عمدة الملک اسد خان لمعات نیر الطاف
و قدردانی و اشعه اختر اعطاف و فیض نوایب والطاف ثریا جناب
همواره ناصیه افروز مراد ارباب اعتقاد باد بعد ابدای تحایف سلام و اخلاص
بی ریا و اتحاف شرایف تحیت و ثنای بی منتها معروض رای فیض پیرا
میگرداند یرلیغ قضا تبلیغ حاوی ارسال کمک ای قلعه راجور که از معظمات
قلاع حصینه و حصون متینه است بدل ساعی مشکور و جهد موفور درین
مهم لازم التقدیم برفاقت بخشی الملک که بانتزاع آن حصین متین و تنبیه
الملک تیره ایام عاقبت وخیم دستوری یافته ورود سعادت نمود بجرد ورود
آن وثیقه سربلندی یافته با فوج همراه کوچیده سمت قلعه مذکور که راس
در زنبور خانه رسائی و مواطن مالگیران بدنهاد است تکیه بر فضل الهی و
اقبال دشمن مال بادشاهی نموده روان شد چون مرزبانان آن سرزمین و مالگیران
لعین بیدین باستظهار حصون استوار و کثرت پیادهای جرار و انبوهی جنگلهای
دشوار گذار و افزونی کوه و کریوه های سنگین گزین بوده خودسر و خلیع العذار
زیست مینمایند چون مور و ملخ از فراز کوه ها و تنگ و شعبهای جنگلهای نمایان
شده سر راه فوج گرفته اماده نبرد گشتند و از طرفین نایره حرب و ضرب
اشتعال یافت و بارش گوله ها و ریزش حقه های باروت و دیگر آلات آتشبازی

از التقاط امطار در گذشت در هر شکست بسیاری از طرفین کشته و زخمی شدند
آخر الامر دفع مفسدان بجنگ تیر و تفنگ ممکن ندیده برق اندازان و
تفنگچیان با جزایر و بندوق و زنبورکها بر قلل کوهها ارتقا گزیده به
نیروی همت و دلیری کار بر متمردان تنگ ساختند و عقب انها جانبازان
تیغ زن و دلیران صف شکن بی توقف و درنگ از مرکب پیاده شده
و سپرها بر رو گرفته مردانه وار بکوه بر رفتند و تیغ انتقام از نیام کین کشیده
بسیاری را از مردودان بیرحم سر از قلعه تن جدا کرده فرو افکندند و جمعی
کثیر را به شمشیر آبدار تار و پود حیات گسیخته بکوی عدم فرستادند و در آن
هنگامه رستخیز با گروه باطل ستیز گرم گشت جمعی غفیر را بشعله صمصام شرر فشان
بهاران آتش در خرمن زندگانی افتاد و پیاده های بیشمار از خنجر خون خوار
یلان هلاهل هلاک چشیدند چون شام پرده ظلام بر روی آن گروه بد سر انجام
انداخت از گروه باطل ستوه آمده بیم ناک و هراسان در شعاب جبال
و شکاف کوهستان خزیدند و بتایید ایزد فیروزی رسان و بسعی سپهدار
اقبال خاقان کشورستان فتح و نصرت نصیب اولیاء دولت قاهره
گردید فردای آن روز سر مقهوران بدرختان سر راه آویخته عازم منزل
مقصود گشت ان شاء الله تعالی بعد رسیدن انجا در رضاجوئی و دلجوئی نجیب
الملک و تسخیر حصار و قتل و اسیر مفسد شقاوت شعار سعادت دارین
بجا خواهد آورد بحال نوازش نجیب الملک مخلص خان اوراق امانی و امال آن عزیز بیت
امارت و ایالت و عنوان قصیده دیوان مکرمت و جلالت بشیرازه الطاف
الهی و اعطاف شاهنشاهی مجتمع بار امتثال واجب الامتثال عز ورود

فرمان

فرمان ارادت

فرق ارادت بقیه سماک سودالای مواعظ هوش افزا که در سلک
الفاظ و عبارت منتظم و رقوم نصایح هدایت پیرا که در طی کلمات
نامیات مرتسم بود اشارات سعادت رهبری فرمود فرد از دست
زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید احقر در رتق و فتق مهمات
بمیامن تربیت خدیو کائنات محتاج بتغیر نیست چنانچه کیفیت
حسن عمل و ضبط و ربط و مراعات مالگذاران و استیصال سرتابان
از کاغذهای اخبار نویسان بعرض قدسی میر سیده باشد ارشاد شده
که چون بحراست دار الظفر بیجاپور و فوجداری آن نواحی مامورست
هر جا اثری از مالگیران در حدود متعلقه ظاهر شود بسر کتاب قزاقانه
طعمه تیغ بیدریغ سازد و نخل فساد آن گمراهان از بیخ و بن بر
اندازد این معنی را تائید بخت و دولت دانسته در جمیع امور موافق
مرضی حضور بعمل خواهد آورد بمخدوم شیخ فیروز بیت
بخاکپای شما روی سودنم هوس است : جز این مراد ندارم بخاکپای شما :
شرفنامه قدر افزا که عبارتش در لطافت چون جان شیرین و در
نزاهت لبان مرجان رنگین بود الفاظ دلفریبش برنگ کرشمه
شکرلبان شورانگیز و معانی جانفزا لیش مانند طره سبز خطان دلاویز
ابیات حروفش چو زلف بتان چگل : همه جای جانست و ماوای دل :
معانیش در زیر حرف سیاه : درخشنده چون مهر و روشن چو ماه :
در علی انتظار همای کردار سایه اقبال ابدی و پرتو دولت سرمدی
بر فرق مشتاقان انداخت و قاصد مبارک دست که واسطه ابلاغ

این مفتاح فتح الباب مخصوص بهت بجاالک دستینه لطف و کرم و
پای مردی فیض اعم تسلیم آند ریعه حصول مقاصد بخوم رهین امتنان
ساخت بیت قاصد رسید ساخت معطر مشام من ؛ در چین
نامه داشت مگر نافه ختن ؛ امید که بهمین نهج طریق یاد آوریها ؛
مسلوک باشد چون درین روزها بعد استعفای منصب در کنج
خمول میگذرانم و بکسی کاری ندارم عزیزان جو فروشی گندم نما ؛
باغراض دنیه تفانیه تکلیف مطالب لاطایل نموده مارا تنگ
میسازند و اصلا اعتقاد برضای رازق العباد ندارند لله الحمد
که وظیفه تامه اینست نظم امروز گر دند شمار من و تو ؛ بردند ز دست
اختیار من و تو ؛ فارغ بنشین که کارساز دو جهان ؛ بیش از
من و تو ساخته کاری من و تو ؛ ای از بد و نیک آمده در جوش
و خروش ؛ گه شکوه طرازی گهی شکوه فروش ؛ مختار مشو تا نشوی
بیهوده کوش ؛ کاه ره بار باش تا بار بردوش بعمدة الملک خواجه ... خان
کوکب دولت و اقبال اختر ابهت و اجلال آن مسند آرای بساط امارت
بهار پیرای گلشن ایالت نوهین والا تمکین رکن رکین سلطنت
ابد قرین مستیار خلیفه جهان آفرین منظور النظر خدیو روی
زمین اوج پذیر باد حسب الحکم قضا امضا متضمن ارشاد مرافقت
نجیب الملک روح الله خان که بسبیل اضلاع و اقطاع ولایت
کوکن دستوری یافته نزول از رای غیر موجه برونق ارشاد هدایت بنیاد
کو چیده باتفاق همدیگر جاده نورد منزل مقصد گردید الحمد لله و المنت

البعد وصول

که بعد دخول دران ولایت آبارهای بیدیشان بجوافر مراکب مواکب
اقبال پایمال اختلال گشت و مزروعات آن نواحی در پای فیلان
و دواب لشکریان تلف شد رام چندنای مردود ضلع دار الخذود
که کاخ دماغش آشیانهٔ زاغ و نخوت بود و کوس لمن الملک نواخته تصور
ادبار بخود نموده و بعدت انبوهی و کثرت جمعیت افزون از اندازهٔ اوهام
سد راه عبور گشته و جنگلها انبوه دشوار گذار که از آن باد شبحار
هوای آلنوادی پا در زنجیر است و کثرت درختان گاه خار دار
هنگام مرور بادرا دامنگیر پیش روی خود گرفته بغرور کثرت احتشام
آماده پیکار گردید و جرأت برق افروزی کرده حربی صعب و جنگ
شدید اتفاق افتاد از ریزشهای بندوق که هزاران از طرفین
سر میدادند برگهای درختان مشبک شد و از شلک تفنگ
و خدایرو زنبورک رخنه در پیکر حیات بسیاری از فرقهٔ عاصیان افتاد
و از پس یلشهای شایان و تردّدات نمایان چون سپس فراوان
راهی تنگ و تاریک که بصد دشواری از آن بتدریج میتوان گذشت دیده
خبر کردند پیش قدمان معرکهٔ عدو سوزی جوق جوق از آن مضایق مراتق
بصولت آتش سوخته بار گذشتند و از دربای تنگ و عقاب مشکل
حسابی نگرفته بغتة بران فرقه لازم التفرقه حمله آور گشتند از وقوع این حال
خوف و هراس بر بواطن فریقهٔ خدا ناشناس مستولی شد بیکبارگی جوهر
همت در باخته از غایت اضطراب دست از پا نشناخته مانند بنات
النعش متفرق و پریشان گشتند و رام چند نکوهیده افعال با خیل ضلال

راه گریز پیش گرفت فوج منصور به نیروی تائید الهی و معاضدت
اقبال بادشاهی بپاسبانی از ان بیشهای خطرناک و مغاکهای عظیم
و عمیق عبور نموده الحال به پیراستن آن سرزمین از وجود کفره لعین
و تخریب خرابه آنجمع واجب القمع پیش نهاد خاطر همت زمام عمدة
برب العباد بعمده راجهای رانا هم شهامت و صرامت پناه تهور
و جلادت دستگاه زبده راجهای بلند مکان قدوه بهادران
عتبه کیوان نشان همواره بشمول عواطف حضرت خدیو آفاق با
بانهای منهیان موض جبهه فرسایان بساط میمنت اقتران
گردید که پسران و فاکیش که بنوبت بخویش خویش از وطن مالوف عازم
عساکر فیروزی نشان گردیده توقف کنان با وصید افکنان بمدد بنصوب
می آیند امر منیع و ضیع نافذ گشت که چون کار بادشاهی بیاد پیش است
تقاعد منافی آیین نمک پرستی فدویان عقیدت اندیش است مکث
و درنگ مخالف مرضی مقدس انگاشته بر جناح استعجال بتعلقه تعیناتی
بشتابند و الا العقاب بادشاهی که نمونه قهر الهی است گرفتار خواهند شد
باید که در عهده خود شتافته بدینموجب بعمل آرند و تهدید و تاکید شدید
باو برنگارند مقرب الحضرت یوسف خان ارتفاع مدارج دولت و اقبال و
اعتلای معارج مکنت و اجلال بوجود مسعود آن مسندآرای ارکان
امارت ممهد و قواعد عدالت ایالت مقرب الحضرت خاقان
مطرح تفضلات خلیفه زمین و زمان منوط و مربوط باد درین
هنگام طراوت فرجام که جوش لشکر ابر آذری بر ساحت آسمان
منور گ

شورش انگیز است و تقاطر امطار از هر گوشه و کنار هامون نورد
و طوفان خیز و موج سیلاب بسان سلاسل پای دیوانه گمان دشت
فرسا گردید و خیمهٔ لشکریان در صحرا نمودار حباب بر روی دریا آمده
بمشاهده صورت برق از زمین از آب رخ در نقاب احتجاب کشیده
و از سهم تیر باران دریا زره موج در بر کشیده ناله چمن تمرد منشان
سر بطغیان بر آوردند و بر مسافرین و مترددین راه تردد مسدود
شد حارسان قلعه در دانگده و مفسدانی که بر قلل جبال و پای قلعه
در تنگنای جنگلها خزیده بودند از رهگذر انسداد طرق و مسالک
و فور گل و لای راه رسیدن رسد بالکل متعذر دانسته پیام عفو جرایم و
جان بخشی فرستادند و از شوکت و سطوت رزم آوران بادشاهی
خایف و هراسان گشته در پرده شب بدر رفتند و حصن حصین
که از رفعت و شان آسمانی است بر سطح زمین بی تجشم جدال و قتال
به نیرنگ سازی اقبال عدو مال با توپخانهٔ عظیم بتصرف اولیای دولت
ابد مقیم در آمد کلید فتح ارسال داشته و بالفعل غلام زاده محمد خلیل داخل
قلعه شده قبضه کرده از حضور پرنور قلعه دار تعین شود که خالص گردد
ابواب فتح و فیروزی بر روی غازیان تیغ گذار همواره گشاده باد
براجه چتر سنگه راتهور الطاف سبحانی و اعطاف حضرت خاقانی
قرین روزگار خجسته آثار آنمقتدای مبارزان خدیو کیهان پیشوای
پیشقدمان خاقان زمان عمده راجهای بلندمکان زبده نوئینان
والاشان باد خبر روانه شدن آنعمده راجهها بر طبق حکم قضا امضاء

برکات رخشنده کوکب سپهر سلطنت علیا معروض و اقفان انجمن فیض
ماوای گردید موجب انشراح خاطر عاطر و مثمر فراوان تحسین و آفرین گشت
و بر زبان اعلی گذشت که آن نوئین والا تمکین بمراحم جاودانی حضرت
قدر قدرت ممتاز اند درینوقت که یساق قلعه بزرگ الدکار بادشاهی
در پیش است هر چند خود را بتعلقه تعیناتی زود و شتاب رسانند
مجرای عظیم خواهد شد و برای پیش آمد و افزایش مراتب و مناصب
و استحکام مهام وطن بسیار مفید است باید که بحسب ارشاد بعمل آرند
براجه ابی سنگه راجه خاندیس قدر و منزلت آثار العمده راجهای رفیع کیش زبده
فدویان خیراندیش شهامت و صرامت مرتبت تهور و جلادت
منزلت بمیامن تفضلات الهی و اعطاف نی اکناف بادشاهی
روز افزون باد چون حصول رخصت آثار العمده راجهای بلند مکان
بسماجت و لجاجت قدوه نوئینان والا شان مرحمت خان
بنابر انتظام مهام وطن از پیشگاه فضل و احسان میسر آمده بود میعاد
منقضی شد و معاودت بدیر کشید امر منیع القدر صادر شد که چون در
یساق با خیل کفره و شقاق همه وقت محاربات و مقاتلات اتفاق
می افتد مرضی خدیو آفاق مطیع نظر داشته سرعت عزیمت مکان تعیناتی
بر جمیع امور مقدم انگاشته بمجرد ورود حسب الامر خود را با جمعیت بسته
زود و شتاب برساند و الا بعتاب بادشاهی که نمونه غضب
الهی است گرفتار خواهد شد باید که بر وفق امر عالی بعمل آرند بلغایت خان
صوبه دار برهانپور برادر عزیز ارشد ارجمند بجان پیوند همواره بمراتب

بلند و مناصب

بلند و مناصب خاطر پسند ممتاز باشند درین هنگام علادم بارگاه عظمت
وجاه برای آوردن مسند نشین حریم حرمت و احترام پرده گزین نقاب
عصمت و احتشام علیه ملکی خصایل قدسیه شمایل که با کثیر محتجبات
سرادق سلطنت و مخدرات تتق مکرمت از دار الخلافه روانه حضور
لامع النور گردیده دستوری یافته عازم منزل مقصود است چون دار السرور
برهانپور در وسط راه واقع شده در ضمن این عزیمت دولت دیدار
بید ۱۲ مقصور آن ستوده منش خجسته اطوار از غایت بشاشت در پیرهن نمیگنجد
فرد جبین بشاشی ماند عید آخر کار * بخرمی رست دل غمزده دید آخر کار
هر چند موسم بارش در پیش است و وفور گل و لای و تواتر تقاطر سحاب
که روز و شب لاینقطع می بارد بمرتبه ایست که بقدر مسافتی بکمال مشقت
و صعوبت پیموده میشود لیکن بنا بر استیلای شوق دیدن خار رنج
و تعب که کل راه طلب است زیر پای همت چون برگ شکوفه ریاحین
که نسیم فروردی پا انداز قدوم لشکر بهار سازد تصور نموده بلا فصل مقام
طی مراحل مینماید باید که بنا بر استخبار حبیب سیرتی در ضمن فرستادم از هر منزل
و مکان خبر گیران باشند و مطلع سازند توقف در انجا القدر منظور نمی آید
که قرة العین را نیز توان دید لیکن مشاهده لقای راحت افزا چون نعمت
غیر مترقب حاصل حیات است ان شاء الله تعالی زود میسر آید زیاده
عمر باد و مرقومه آن ستوده بصدر الصدور سیادتخان ساحت امال و امانی
انجامع فضایل انسانی قدر افزای پایه امارت صدر آرای انجمن
صدارت نقاوه اعاظم نجبا سلاله اکابر فضلا همواره مستقر سعادت

و مهبط انوار کرامت لم یزلی بار سایی صحیفه راحت افزایی که از حروف
مشکین دیده جان منور و دماغ روح و روان معطر میشد مشتمل بر
وفور مراحم خداوند هفت کشور نسبت بحال احقر وایما باینمعنی که چون وقت
تربیت و پیش آمد خانه زادان همین است مخلص زاده مخلص محمد خلیل
از دار الخلافه عازم تقبیل شده سپهر تمثال گشته زود و شتاب بخدمت
میرسد تا مراسم حسن سعی در سرافرازی منصب و تجویز خدمت بنام او
مبذول گردد بخور روانمود و دل ما ستیه منزل را مسرت بر مسرت افزود
فرد بما نار اندوست کهای ستاره ✻ غذای دل و راحت جان فرستد ✻
حسب الاشارت وافر البشارت بتاکید اکید نگارش رفت یقین که
بعد رسیدن بپا بوس خدمت و حصول تلذذ دست بهره ور شده بر حسن
شمول عواطف مشفقانه خواهد گشت زیاده عمر بار و ثمره آن مستزاد
به اهلیه نواب الهام خان مرحوم شرایف اوقات فیض آیات آن قدوه
مطهرات زمن و زمان اسوه مکرمات دوران مستور استار
عصمت مطرح سوارق عفت همواره بتحصیل مرضیات ایزد منان
و تکمیل ریاضات یزدان مصروف باد عنایت نامه که از مهد مادری
و فرط شفقت و عاطفت فطری با پانزده تهان پارچه اقمشه و
دو ببلی اچار و فواکم رسول بود رسید سواد افتخار بر افزود شکر
یاد آوری و کرم گستری از حیطه طاقت بشری افزون است مصرع
این کار از تو آید و چنین ها تو کنی ✻ عرض مطالب معروضه از نظر اطهر گذشت
انشاء الله تعالی بدستخط خاص شرف اختصاص پذیرفته حوالم و کیل میشود

امالسنا دور وزینم

که اسناد روزینه والتمغان و مناصب و اضافه نورچشمان از
دفاتر مرتب و مکمّل ساخته بخدمت عالیه ارسال داشته آید ظل رأفت
بر مفارق فرزندان و توابعان مبسوط باد **بمیان محمد صالح استفاد**
همواره طبیعت حق طویت آن مخدوم مکرم شخص مقدس روح مجسم بر
منهج اعتدال راسخ دم باد در ینولا استماع خبر عارضه ایشان خاطر را
پریشان ساخت بنی ضرورت بمداوا پرداختن و محار الخته مشق
حکما ساختن از صلاح اندیشی و دانش پروری بعید مینماید چنان نمایند
که مداوست بتقلیل اغذیه همیشه وجه همت والا نهمت باشد و از
معالجات اطباء متعدده ناقص فطرت که از نبض دانی و تشخیص مرض
بهره ندارند و معالجه شان منجر بعلل متوحشه متضاده میگردد احتراز بعمل
آرند انچه معلوم میشود آب و هوای انجا بشما سازگار نیست بهر حال حکیم علی
الاطلاق ذات متبرک آن برگزیده انفس و آفاق را در مهد امن و
امان داشته کامیاب صحت و عافیت داراد پانصد روپیه راهنوی
باتهان اقمشه فرستاده آمد بتفصیل فردیکه منطویست تقسیم نمایند و
مشتاق را مشتاق تصور فرمایند زیاده عمر باد برب العباد **بشهامت**
مرتبت تیرانداز خان جلایل الطاف الهی و جزایل اعطاف شاهنشاهی
شامل حال و کافل آمال آن شهامت مرتبت صرامت منزلت
خان عالیشان اختصاص دوستان باد در ینولا از پیشگاه عتبه
فلک اعتلا و سده آسمان ساحب الالتماس عمدة عمد النواب
عمدة الملک فیروز جنگ حراست صوبه داری دار الظفر بانعجات

دستگاه وصوبه دار خجسته بنیاد العبده فدوی عقیدت نهاد مقرر گشته اینمعنی
از نگاشتهای العمده عمده ارکان با فرهنگ ظاهر شده باشد لازم که بر جناح استعجال
خود را بدار الظفر رسانند که موجب تهیه ضروریات سفر نموده در انتظار ایشان پا
برکاب است زیاده بجز تاکید چه نویسد بهجت و جمعیت دایما باد بمخدومی شیخ
فیروز جنگ عثمانی ساحت روزگار فرخنده آثار آنمهر سپهر طریقت قطب
فلک حقیقت مقتدای اهل تجرید پیشوای ارباب تفرید مالک ممالک تحقیق
سالک مسالک تدقیق گنجور معرفت الهی منبع فیوضات نامتناهی همواره
مطرح انوار لاهوتی مظهر کمالات ملکوتی باد نمیقه تفاخر وثیقه با فردو مطالب
ضروری العرض که سرانجامش بر ذمه همت مستفیدان علی فرض است
ورود مسعود نموده سعادت دارین کرامت فرموده منتخب آن شروحات و مفصل
فیض اندوز مطالعه لامعه ضو بحر و بر و خاقان هفت کشور گردید بنام صدر
الصدور بخط انور مزین شد بعد نگارش حقیقت از سر رشته دفتر دریار دستیاب
پیر و مرشد کائنات و پذیرائی ملتمسات و مدعیات جد و جهد
شایان و فراوان بتقدیم رساند خاطر عاطر جمع باشد بشیخ فیروز
عثمانی استظهار هدایت قدسی سرایت آن گلبند گلشن طریقت قافله
سالار شاه راه حقیقت سیاح بیدای ناسوت شناور
دریای لاهوت صاعد مصاعد عرفانی عارج معارج ربانی مهر سپهر
افادت سپهر مهر افاضت پیشوای طالبان صدق و یقین همواره
رهنمای مستفیدان ارادت آئین باد چون قادر کریم کارساز بی
سهیم وانباز کارهای اهل نیاز که بجناب احدیت دست دعا

درازدار بند از غیب السموات سامان میدهد و چنین لطیفهٔ اقبال
بعرض والتماس بمنصهٔ ظهور می آید و اساس می نهد تفصیل اینکه معتقد
صمیمی صمٌ و بکمٌ بجای خویش ایستاده بود که حضرت ظل سبحانی نزدیک
طلبیده استفسار احوال المخدوم کرم فرموده فرمودند حقیقت
کتخدا شدن دختران و پسران از رهگذر تنگدستی معروض مقدس شد
و بزبان دُرّ نثار گوهر فشان گذشت که در صغر سن ما هم بدولت
از شیخ استفاده کرده بودیم در خدمت کسی توفیق یاد دهی نیافت
بهر حال روز دیگر که انجمن دیوان خاص بقدوم برکت فیض لزوم رشک
ریاض رضوان گردید هفت هزار روپیه برای سرانجام شادیها از خزانهٔ خود
واحسان عطا شد باید که شکر عطیات والد بجا آورده با قبایل
و عشایر بدعای دوام دولت قاهره مواظبت داشته باشد و هندوی
مبلغ مرقومه عنقریب رسیده دانند بحاجی حرمین الشریفین محمد عماد
الفاس قدسی اساس آن مقتدای کاروان مراحل تحقیق پیشوای
رهروان منازل تدقیق عالم معاملات طریقت کاشف مکاشفات
حقیقت بحر ذخار افادت ابر گوهر بار ریاضت مصروف بارشاد
مسترشدان واثق الافتقار و مستفیضان راسخ الاعتقاد باد باستماع
بشارت عطف عنان یکران عزیمت بصوب هندوستان
بهشت نشان بعد استسعاد طواف حرمین الشریفین و رسیدن
بخیر و خوبی در بندر صورت صورت مقصود در مرآت آرزو جلوه نمود
ونهال آمال باثمار مدعا بارور گشت فرد شادی قافلهٔ مصر بگردش نرسد

هر کرا چو نتو عزیزی ز سفر باز آید خوشا روزی که بسر منزل اقبال بقدوم

میمنت لزوم مستقر و دیده بدیدار فایض الانوار منور گردد بمخدوم مهربان

عصمت الله استاد افر بد کار ایام آن زبده فضلای انام قدوه علمای

عالیمقام جلیس اصحاب کشف و ایمان انیس ارباب علم و عرفان

جامع انوار معارف الهام سبحانیه فاتح ابواب عوارف روحانیه

ناهج مناهج دین قویم و قافله سالار رشاه راه الیقین را در ذیل مخصوصان

بفیضان لطف خاص مختص دارد لوید معاودت شریف بعد

استحصال سعادت زیارت حرمین الشریفین و رسیدنها به بلده خجسته

بنیاد از سوانح و قایع انجا بپیرایه ظهور یافته موروث فراوان فرحت

گردید بل جانی تازه در قالب افسرده دمید فرد از قدوم تو دیده روشن شد

سینه ها تازه تر ز گلشن شد شکر و سپاس فضل و افضال ایزد متعال

تا کجا توان گفت که عشر عشیرش بدفترها نگنجد هرگاه بخیریت از انجا عازم اینصوب

شوند کتب مطلوبه که تاج محمد تحویلدار کتابخانه تسلیم ملازمان خواهد کرد

همراه آرند بامارت پناه لعبت استاد قنوجی ذات ملکی ملکات

آن انسان عین سعادت و عین الانسان سیادت سلاله خاندان

مصطفوی علامه دودمان مرتضوی فرازنده لوای تصوف فروزنده

چراغ التعرف ناظم معاقد فروع و اصول بانی قواعد معقول و منقول همواره

بفیضان لطف خاص هادی مترشدان با اخلاص باد تفقدنامه

قدر افزا متضمن کیفیت فضل و افضال و کثرت عیال و اطفال زبده

سادات کبار سید جلال والتماس عطای تصدق فرق مبارک

بنام طاهر

بنابر کار خیر دختران سید مذکور عز وروا نمود مسرور گردانید حسب الارقام
او را بحضور قدسی الستلام کرده حقیقت استحقاق بعرض رسانید پانصد روپیه
از خزانه خیرات مبرات مرحمت شده امید که همواره باعلام کار خدمات
وصدور عنایت نامجات فرایاد خاطر عاطر باشد زیاده عمر باد قاضی القضات
شیخ الاسلام تمهید قواعد احکام دین وتشئید مبانی شرع متین برای رزین
آن شریعت پناه فضیلت دستگاه مستجمع حقایق علوم مستنبط دقایق
رسوم و مستخرج حقایق علوم مصباح انوار دانش مفتاح اسرار بینش
منوط و مربوط باد اشتیاق مواصلت آن مقنن قوانین عدل و الضاف
ماحی آئین جور و اعتساف بمرتبه ایست که شمه از ان بحیطه شرح و
بیان در نمی آید و استفاده همنشینی و مطارحات علوم دینی هم وقت
بیاد می آید و سررشته صبر و قرار از دست می رباید امید که همان رفاقت
قدیم و وفا صمیم منظور نظر بوده تا دست داد مواصلت طریق یاد آوریها
مرعی و مسلوک شده باشد زیاده عمر باد ایضاً شیخ اسلام مجمع فضل و کمال منبع
فضل و افضال آن ناظم احکام شریعت غرا مدبر مهام ملت بیضا
جامع مکارم کونین حاجی حرمین الشریفین آرسته و پیراسته باد صحیفه
شریفه مشتمل بر عدم مزاحمت محصول ایمه و املاک نتیجته الانجاد
شیخ محمد مراد جهره وصول افروخته جبهه افروز ساحت امانی گشت
چون فیمابین جدائی نیست در امداد و اعانت و ارجاع مطالب
گماشته شیخ مذکور مساعی موفور بظهور میرسد خاطر من کل الوجوه
جمع باشد دیگر خصوصیات از نوشتجات گماشته مسطور معلوم خواهد شد

جمعیت دایما باد **عرضداشت خلد مکان** کمترین فرزندان عبودیت آئین محمد معز الدین
ناصیه بخت بسجود نیاز آمود برافروخته بعرض مقربان بارگاه فلک تزئین
و باریابان انجمن خلد آئین میرساند که چون درین ایام از محاصره عساکر
ظفر اعتصام بسبب فقدان آذوقه و کثرت قحط غلات کار بر متحصنان
قلعه پرناله که اعلام تسخیر آن مأمور است تنگ شد مکرر پیام عفو زلات
و امان جان خواسته بر آمدن عصیان از آن زندان پر آفات و التماس
عطای قدری سد رمق رسیدنی استمزاج قدسیه رو نیافتند درین ضمن
رام چند و پرسرام نامی مخذولان یاسیر کفره تیره روزگار که تعداد شان
بهشتاد هزار سوار و پیاده بی شمار میکشید بداعیه کومک و رسانیدن
رسد بمحصوران فراهم آمده با توپ و رهکله و بان و جزایر و زنبورک
و دیگر الات و ادوات توپخانه قدم جسارت باینطرف فرا گذاشتند
و از پچهاور کشنا برخی بکشتی و بسیاری بشنا گذشته بعزم جنگ
چهار فوج کرده روان شدند احقر با صغای این خبر ترتیب افواج عساکر
نصرت مآثر نموده سرمست خان و قاضی خان و تیرانداز خان و میر محمد خان
و دیگر مغلیه را بقراولی و اهتمام و ترتیب تزک توپخانه بعهده صف
شکن خان داروغه مقرر ساخته و مرحمت خان را سردار التمش کرده
و لطف الله خان را با فوج گران هراول و راجه کشن سنگه چاندار را با سپاه او
و جوقی از بندهای بادشاهی سردار میمنه و راجه چترسال را با تابینان
او و چندی دیگر از امرای دکهن سرکرده میسره مقرر نموده و قدری با مرید زاده
اعز الدین و بندهای چوکی خاص و جلو خاص و حسین خان و عبد القادر خان

وغیره در عقب ذوالفقار خان

وغیره در غول قرار گرفت ولشکر فیروزی اثر از جان خویش گذشته آمده در میدان
معرکه محاذی اعدای البته بخت به تیر وتفنگ جنگ سرکرده رفته رفته شعله
حرب وضرب را افروخته تر گشت توپهای اژدها پیکر بغرش در آمده آوازه اجل را
باواز بلند بگوش مقابیر در داد از بسکه نایره کین برافروخت زمین
وفلک شراره خیز گشت دلاوران ضرغام صولت دران موقف پرخطر
وعرصه قیامت اثر مردان روزگار برا قدم همت از نهیب
آن می لرزید وروان بهمن وروح رویین تن از ظرف آشوب می پرید
باعدا داد دارگیر در دادند وبه نیروی همت مردانه وحملهای رستمانه تیغ
انتقام از خون اشقیا تیره لگام لعل فام ساخته کارنامه شجاعت ودلاوری
برطاق بلند سپهر نهادند درین اثنا بتقدیر آسمانی گوله بندوق بر کلم برسرام مقهور
که سرخیل فئه شقیه ونقطه مقابل راچند واجب التنبیه بود رسیده او را ازابدال البوار
فرستاد پای ثبات واستقلال اشقیا متزلزل گشت از وقوع اینحال بهادران
اسپان خاراسنگ عنان ساختند وتیغهای تیز وشمشیرهای خونریز آخته جلوریز
بااعادی باطل ستیز در آمیختند پس از زد وخورد بسیار وگیر ودار بیشمار
مدبران طاقت مقاومت نیاورده رو بوادی گریز آوردند چون دریا حایل بود
سراسیمه وار خودرا بآب زدند جمعی کثیر را دران قلزم طوفان خیز آب هلاک
ازسر گذشت وپیاده های بیار از شمار بشعله صمصام خون آشام رزم آوران
اسلام بنار جهنم شتافتند از کشتها پشتها آماده گشت بتایید الهی واقبال بادشاهی
فتح عظیم نصیب روزگار دولت پایدار فرحت آثار گردید وتمامی توپخانه غنیم
وچهار هزار بهاله وهمین قدر بندوق وبادبان وهم اثاث البیت مقدار

تا فلک از زمین

بدست غازیان غنیمت افتاد توپ و رهکله و جزایر و بندوق ضمیمه
توپخانه پادشاهی شد زیاده حدادیث فدید سایه بلند پایه بر تارک فرزندان
الی یوم التناد ممدود باد بجناب شاهزاده محمد معز الدین در تولد پسر
عرضداشت اضعف العباد علیمراد بعد تمهید قواعد عجز و ابتهال بعرض بهره
اندوزان بساط حضرت و اقبال میرساند در حینی که پیک بخت
دمبدم مژده فتوحات میداد و سروش غیبی هر نفس مرفعه تازه بیشمار
مبشر ستار مرادی که هواخواهان از گردش فلکی و اختر میجستند وقتی
در رسید و تمنائی که علویان در انتظار آن دیده بر زمین دوخته بودند
بجلوه گاه ظهور خرامید اعنی واسطه استخراج آثار سعادتمندی و ذریعه
استنباط اطوار سربلندی نوگل حدیقه سلطنت و شهریاری تازه
نهال گلشن خلافت و جهانداری گوهر محیط ابهت و اقبال چشم چراغ
دودمان شوکت و اجلال در مشکوی عالی متعالی با هزاران مفاخر و معالی
از بطن نخل کریمه ریاض سلطنت و دوحه شریفه حدیقه خلافت ملکه
تقدس نقاب صاحبه خورشید احتجاب چون آفتاب زرفشان و خورشید
درخشان طلوع نموده و جهانیان را از بذل و احسان و ریزش زرهای
دریا و کان دامن آرزو بر آمود فرد قضا بهرنش براوج آسمانی نوید
حرف عمر جاودانی :: پادشاه عالم و عالمیان با صغای این لطیفه ابدی
و نوید دولت سرمدی از غایت بشاشت در پیرهن نگنجیدند
امر مطاع عشرت شد بمنتظمان سرکار دولت مدار و کار پردازان فدویت
شعار صادر شد که لوازم خجسته جشنی و آرایش فرخنده بزمی سرانجام داده

مراد عیشی و نشاط

مواد عیش و نشاط و اسباب عشرت و انبساط مهیا و موجود گردانند
چنانچه پیش روی دولتخانه اسپک زربفت طلا که از غایت ملمع و ضیا
روکش سپهر برین و غیرت بخش سطح زمین بود سر باوج فلک الافلاک سود
و فرش قالین کرمانی گران بها که از رنگ آمیزی و گلکاری دم مساوات
بجنت الماوی میزد درون آن گسترانیده انجمن خلد طراز با آئین شایسته
و توزک شاهانه ترتیب دادند هفتم رجب که اهل تنجیم و دقیقه سنجان
حقایق تقویم ساعتی میمنت بخش برای این بزم همایون مقرر گردانند
خود بدولت و اقبال مصرع چون مهر از مطلع انوار بر آید ⁂ بر مسند
حشمت و نامداری و وساده ابهت و جهانداری نزول اجلال
فرمودند غمام انعام بادشاهی که مانند سحاب رحمت الهی بهت برکت زار
آمال خلایق باریدن گرفت و شکوفه امید جهانیان بار مراد آورد
و پنجاه راس اسپ و پانصد خلعت و برخی از جواهر مرصع آلات در خور
مراتب و تباین درجات به بندهای بادشاهی و ملازمان شهنشاهی
عطا شدند و کاسه امید فضلا و غربا و اهل صلاح و سداد لبریز
حصول مدعا و مراد گشت و طایفه محتاجان و درویشان انزوا گزین را
نقد مقصود بکف افتاد و ظرف خواهش سایلان و گوشه نشینان
مالامال کامیابی شد حقتعالی این مژده نشاط آگین بجمیع خیر سگالان
عقیدت آئین فرخنده و مبارک گرداناد برب العباد رسیدن
خلعت فاخره بجناب شاهزاده در لشکر عرضداشت خانه زاد علیمراد بعد تشیید
مبانی عبودیت و حسن اعتقاد که شیمهٔ غلامان فدویت نهاد است

بعرض ضمیر رساند که درین زمان مسرت توامان خلعت زرین گران بها
و تشریف زرنگار بیضا ضیا از نگارخانه فضل و خداوندی در جلدوی
افزایش جمع کمالی تیول عالی نزول ارزانی داشته در پیچشمان سربلندی تجدید
و ذره بمقدار را برنگ مهر انور در زر گرفته علم کوشه مباهات بقبه
فرقدان رسانید هر تارش بغیرت نکش خطوط شعاعی مهر رخشان
و قماش خوش نگارش بالا دست اطلس و پرنیان قطعه خلعت
که بر اطلس فلک ممتاز است ⁂ هر تار در آن بمهر انور تار است ⁂ در بر
چو کشیدمش ز غیرت خورشید ⁂ گفتا که برویم در خجلت باز است ⁂ الی آخره
بعد از ان مال واجب سرکار عنقریب معاودت مینماید و بشرف
آستان بوس مشرف میگردد کوکب دولت و بهروزی از فلک فیروزی
و دشمن سوزی تابنده باد عرض بجناب شاهزاده در تهنیت عید سعید
عرضداشت علام فدویت نهاد علیمراد لوح پیشانی برقوم تسلیمات
و بندگی مرقوم ساخته بموقف عرض سرفرازان انجمن تفاخر آئین و بهره
اندوزان محفل ارم تزئین میرساند که درین اوقات بهجت سمات
قدوم میمنت لزوم ماه صیام برکت نظام زینت افزای هنگامه الکی مجمع سعادت و شمع افروز
شبستان عبادت گشت برکات عالم علوی جهانیان از برمایده توفیق
صلای عام در داده وظایف طاعات و شرایف عبادات ابواب
حسنات و درهای مثوبات بر روی زمانیان بر گشاد ابیات
دگر تازه شد رسم عیش و سرور ⁂ جهان گشت لبریز ذوق و حضور ⁂
فلک دهر را باده کام داد ⁂ طرب دست بیعت به ایام داد ⁂

الحمد لله

الحمد لله که بار گران حق پرستی بفضل ایزد سبحان از ذمه ادا شد
و جبین طاعت گذار زیب سجدات بندگی حضرت باری نورانی گشت
از همت ارباب کرم جمیع مستحقین و محتاجین دامن دامن گوهر زر
برداشتند و از بارش در و جواهر همه دریوزه گران خزاین قارون بر
انباشتند الهی تا آوازه عید سعید در جهان مایه تنعم و عیش جهانیان باشد
هر روز الجناب دل افروز رشک افزای جشن نوروز باد بجناب شاهزاده
مبارکباد عید الضحی عرضداشت کمترین غلامان راسخ الاعتقاد
علیمراد گوهر زمین بوس را افسر فرق بندگی ساخته و سیمای عبودیت
و تسلیمات سرافکندگی بذروه سماوات العلی برافروخته بعرض میرساند
درین زمان خجسته عنوان که خلاصه ازمنه سنینی شهور و جامع برکات
بطون و ظهور نوار روز عید الضحی در رسیده دیده اهل انتظار را فروغ
ستارهای نورانی نمود که در هر خانه بزمی بی تکلف آیین جمشیدی آماده گردید
و معاشران از کثرت شرب و اکل گذک وقت تازه دماغ و سرخوشی
در رسید درین روز بهجت افروز چون غلام بتقریب انتظام تیول عالی
از قرب بساط عالی مناط دورتر افتاده چه خمیازه ها که نمیکشد و چه دندان
حسرت که بجگر فرو نمیبرد فرد خوابی که به از طلعت بیدار توان گفت
خوابیست که در سایه دیوار تو باشد آفریننده چرخ اخضر و نورگستر
مهر انور قدوم فرخنده عید بر هواخواهان مبارک نماد زخمه لیسی مطرب
که در فنون نغمه پیرایی مفرد و ممتاز هست بیاوری بخت احرام بندگی
بسته بملازمت میرسد امید که بعد عرض جوهر هنر بخشی قبول درشود

آفتاب فیض رسانی بر مفارق اعالی و ادانی نور افشان باد نجابت شاهزاده

درتهنیت عید خانه زاد با اعتقاد علیمراد بعد ادای آداب تسلیمات

بعرض جبهه سایان انجمن فیض سمات میرساند هزاران شکر بحضرت

داور وحید که اختر مراد از مکمن سپهر امید بر دمید و ماه نو چون زهره

جبینان غرفه نشین از منظر قصر زمردین گوشه ابرو بمنتظران نمود

چرخ نیز از فرط نشاط مانند کودکان زینت دوست از کف الخضیب

دست در حنا گرفت و بکلید هلال درهای حوری بر روی روزگار باز شد

و زهره طرب ساز بجشن اداتر انه طراز گشته عشرت دوام با خواص و عوام بیع

و شرا نمودند ندای تهنیت و مبارکباد از زبان سروران اهل زمین

بذروه آسمان فرسود خلق الله از صعوبت صوم وا رسته بر بساط

نشاط نشستند و جمع ذی حیات از صلای عام حضرت حق

بر نعمت بیقیاس بهره ور گشتند امید که این لطیفه عیش افزا با حیات

دولت ابدی بقا مبارکباد فرد فرخنده بود همیشه عید طربت

بی نیل امل مباد دست طلبت زنهار چه عرض نماید ظل پرورش و

نوازش بر مفارق غلامان مخلد و مبسوط باد ذکر رحلت خلد منزل از عالم فانی

فرد هرانکه زاد بنا چار بایدش نوشید زجام دهر می کل من علیها فان

درین ایام ملالت انجام زینت افزای اورنگ خلافت و فرمانروائی

صدر آرای ایوان سلطنت و کشورکشائی آئینه رحمت الهی مصدر فتوحات

نامتناهی غفران پناه عرش آرامگاه حضرت خلد منزل بتقدیر ربانی

و بقضای سبحانی از عالم فانی بدار الملک جاودانی رحلت فرمودند از سوانح

این سانحهٔ هوش ربا و وقوع واقعهٔ جانگزا اختلال عظیم در اقصای
ممالک هندوستان راه یافت و مفسدان و اقوام طلب از اطراف و اکناف
خود سر و خلیع العذار بوده دست تسلط به نهب و غارت گشودند
بادشاهزاده‌ها والا تبار و امرای عالیمقدار و جمیع بندها عتبهٔ والا رتبه
و سایر ملتزمان سدهٔ آسمان‌اساس درین ماتم سخت بسوگواری
و بیقراری پرداختند فرد در چنین حالت چو با پیری خرد کردم رجوع
گفت مرجع نیست جز اِنّا الیه راجعون :: بعد فراغ ما وجب رسمیات
ماتم و تخفیفات غَلَیانات غم و الم هر چهار بادشاهزاده‌های ذوی الاقتدار
کمر بمنازعت و مخالفت بسته تهیهٔ لشکر کشی و صف آرائی نمودند بادشاهزاده
جهاندار شاه بهار ریاض دوحهٔ حدیقهٔ خلافت و شهریاری را ضیا
با بتعین شدند و هر سه برادران والا گهر را پیام صلح و تقسیم ممالک محروسه
فرستادند دیگر مجادلات با نام شاهزاده‌ها چون نیت حضرت قدر قدرت
بر امنیت و رفاه کافهٔ خلایق که ودایع بدایع خالق اند مصروف است
لهذا التقسیم ممالک فلک فسحت هندوستان بهر چهار خلاصهٔ چهار عنصر
بصلاح و صوابدید امیر الامراء ذو الفقار خان بهادر بعهد و پیمان
قرار یافته بود چون وقت در رسید بادشاهزاده عظیم الشان بهادر
بغرور و فور خزانه و کثرت سپاه و لشکر از عهد منحرف گشتند و ثمرهٔ
خلاف منشی که نبایستی بچشم خود دیدند بعد ازان حضرت ظل سبحانی
بر عظیم الشان فتح یافته بهر دو برادر دیگر گفته فرستادند که در باب
ایفای مواعید هر چه مرضی شما باشد قبول است چون انها بتغافل ساختند

لاجرم شعله قهرمان جانسوز از کانون غیرت بادشاهی زبانه زد
و شاهزاده محمد اعز الدین را حکم شد که توپخانه رعد نهیب برق مثال
در برابر فوج غنیم صاعقه بار و آتش فشان سازند دریا دریای لشکر
چون بحر ابر از جنبش نسیم بجوش آمدند و دلاوران تیغ گذار و یلان
دشمن شکار برنگ موج از پی هم برخاستند نوایر جدال و قتال از
طرفین به تیر و تفنگ و نیزه و خدنگ التهاب یافته بصدمات رهکله
و زنبورک و جزایر و توپهای عدو فروش اژدها پیکر صورت رستخیز
در نظر مدعیان باطل ستیز جلوه ظهور نمود هوا از دود باروت
تیرگی گرفت و میدان جنگ از ناوک و خدنگ نیستان زار شد
بعد تلاش مردانه و جهد دلیرانه امیر الامرا ذو الفقار خان بهادر
و کوکلتاش خان بهادر که در هیولا بخطاب خانجهان خان بهادر
مامور شده با فوج گران بر غول جهاندار شاه حمله بردند و داد شجاعت
و دلیری دادند فیل مرکوبش را کج کرده آوردند در ضمن رستم عادل خان
و جانی خان و دیگر عمده های مدعی که با مردان کار آماده پیکار ایستاده بودند
بر غول بادشاهی سپاهان جلو ریز تاختند و از طرفین حمله آور گشته به
تیغ و تیر و خنجر خونریز کشیدند عرصه وغا از جوش خون نمودار طوفان جیحون
گردید در اثنای اینحال هر دو ارکان سلطنت بسرعت هرچه تمام تر عطف
عنان نموده فوج غنیم را هزیمت دادند فیل مرکوب مدعی را از زخمهای کاری
کارش تمام ساخته بمنظر انور در آوردند از انجام این مهام خون آشام مجاهدان
بملاحظه خدعه و مکر مدعی سلاح از تن نکشیدند ناگاه پاسی از شب گذشته بود

شور و اشوبها

شور و آشوبی از سمت لشکر پادشاهزاده رفیع الشان بر جانب
خبر رسید که پادشاهزاده انتهاز فرصت نموده با سپاه خویش که بر همه تن
بجعبه و جوشن آراسته مسلح و مستعد الیشان بودند از قلت و کثرت
نیندیشیده بر لشکر پادشاهی که از تواتر حرکات و توالی رکضات
بجسم محاربات و مقاتلات دستخوش خواب غفلت بودند یکبارگی
یورش کردند مقارن اینحال تیر و تفنگ و جزایر بان ابر نیسان
باریدن گرفت و برق بندوق از دامن هوا بگریبان آسمان رسیده
توپهای آهنین دل در خروش آمده آواز جان خراش بگوش پردلان
رسانید بهادران بیخبر خبردار گشته همت بمدافعت و ممانعت
گماشتند و از جرات بیوقت غنیم چون کوه بصدمه سیلاب
از جا نرفتند لیکن از پادشاهزاده رفیع الشان طرفه جلادتی
که نظیر کارنامه رستم و اسفندیار بود بظهور رسید یعنی چون قافیه جنگ
تنگ شد بقصد نیل سرخروئی و سرفرازی با تیر و شمشیر از بالای فیل جسته
کوششی دلیرانه که منتهای مرتبه شجاعت و مردانگی باشد بظهور رسانیده
هر که با او دست بشمشیر شد بزبان شمشیر جواب داد بالجمله در اینموقف
خونخوار که شیران روزگار را زهره آب میشد مردانهوار نقد حیات
درباخت و آبروی با خود برد نامه دیگر فردای روز جهان افروز
جنگ سلطانی که بمحیطی کشایان رسد بند و اخترشناسان خردمند
برای جلوس فرخنده فرمانروای هفت اقلیم سزاوار تخت و دیهیم ساعتی
سعید اختیار کرده بودند کارپردازان کارگاه سلطنت و منتظمان بارگاه خلافت

۱۳ کرده بودند

اسپک مخمل زردوزی با ستون نقره که در نفاست و ندرت از کهکشان
نشان میداد باوج کیوان برافراختند و اندرون آن سائبان مروارید
دوزی مرصع بجواهر ثمین بیش بها و فرشهای دیبه جگر گوشهای
کان و زادهای ابر نیسان که از غایت تکلف و صنعت گریها
نقش طرازان رشک افزای نگارخانهٔ چینی و تماشاگاه صنع ایزد جهان
آفرین است با ستون طلا نصب نموده سرکوب کرسی افلاک ساختند
در آن انجمن ارم تزئین و خلوتخانه بهشت تزئین بزمی دلکش
و جشنی بتازه پیرا اشرف العقار یافت که چشم نظارگیان
از مشاهده آن بحیرت و شگفت درماند و فلک جهانگرد از جشن
و توزک و آئین پسندیده ترک خرامش کرده بتفرج ایستاد غریو
کوس شادی و صفیر نفیر مبارکبادی آهنگ ذروهٔ فلک کرد غلغل
گلبانگ دعا و شور زمزمه تحیت و ثنا و یا خروش از کارگزار و بیان
آهنگ بهم آمیخت و شعله آواز خنیاگران و رقاصان در خرمن طاقت
ناهید در گرفت مضراب ساز مطربان تار صبر برجیس بگسست
پرده نوای طنبور و قانون و نغمه نای و ارغنون با آواز چنگ و زهره
در یک پرده کوک شد بعد انقضای یک پهر و پنج گهری که ساعت
فرخنده اشارت بطلوع اورنگ شاهنشاهی بجلوس اشرف
خلیفهٔ الهی مشرق آفتاب درخشان گردید و دیهیم زرنگار مهر انور
که عمری در انتظار این لطیفه شرف بیکپا ایستاده بود بمراد خویش رسید
ابیات برآمد بر اورنگ شاهنشهی ؛ شرف داد شش زفر ظل الهی ::

و از بالای اورنگ

چو از پای او تخت افسر گرفت ✻ با فلاک خضرا برابر گرفت ✻ ز شاهنشهی
نو جهان تازه شد ✻ تن ملک را باز جان تازه شد ✻ قدوسیان دفع گزند را
از کواکب بخت بدخواه سپند بر مجمر گردون سوختند و علویان از جواهر خانه
افلاک دامن دامن دُر و گوهر بهر نثار اندوختند سپهر و اختران سلامهای
کرده بشارت کامرانی در دادند زمین و آسمان تهنیت گوی گشته
زبان بمبارکباد بر گشادند زر و سیم نثار لبان شکوفه از بار بهار
ریزان بود دامن امید نظارگیان لبریز نقد عطا و احسان گردید
ارکان دولت ابدی بقا و اعیان سلطنت سرمدی اعتلا در کریاس
فلک اساس آداب تسلیمات و مبارکباد بجا آوردند و نخل مراتب
مناصب هر کدام از بهار تفضلات حضرت خدیو انام شادابی
پذیرفت والقدر خلاع و افیال و اسپان و جواهر و نقود به بندهای
آستان بعض نشان درخور حالت و تباین درجات مرحمت شد
که حصر عشر عشیرش از حیط امکان و اندازه شرح و بیان بیرون است
چون تفرج عمارات خلد آیین و تماشای بساتین بهشت تزئین و
سیر و شکار آن سرزمین فردوس آیین مرغوب طبع خلیفه جهان
آفرین بود رای عالم آرای که مکالید کنوز ملک و ملت و مرات اسرار
دین و دولت است چنان اقتضا فرمود که عجالت این جشن مختصر
تا روز بیست سیرابی طبع خدیو جهانگیر آفاق ستان باشد
بعد از آن که قرین به خیر و سعادت دولتخانه دار الخلافت به نزول
اشرف مهبط انوار عز و شرف گردد جشن دیگر بآیینی شایسته

وسزاوار کرمعمول ابن دولت پایدارست بفعل خواهد آمد بجناب شاهزاده

در مبارکباد جشن عرضداشت فدوی راسخ الاعتقاد علیمراد ناصیه

نیاز بر زمین طاعت سوده وطریق بندگی بگام اطاعت پیموده بموقف عرض

سعادت اندوزان محفل خلد شاکل میرساند کر درین خجسته زمان میمنت

آمود بشارت مسعود جلوس اشرف اقدس حضرت خاقان جهانی

خداوند کونی ومکان پرورنگ جهانبانی وسریر صاحب قرانی صلای

شادمانی وآوازه فیض رسانی در شش جهت آفاق افگنده جهان را

برونق جاودانی وجهانیانرا بکام بخشی وکامرانی مستبشر گردانید

فرد بالید زمین نشاط تخت برزمین :. بگذشت ازین نوید سرتاج :.

زآسمان :. نوای نقاره شادی وصدای کوس مبارکبادی در گنبد فلک

دوار پیچید وزمزمه تهنیت وآهنگ تحیت از مقدسان مجامع ملکوت

بزمین وارسانان عالم ناسوت بگوش حزین رسید امید که همواره روزگار

سلطنت خداداد رشک افزای صبح عید وقوائم خلافت ابد

بنیاد غیرت بخش آئین جمشید باد بجناب حضرت ظل سبحانی تهنیت جلوس

عرضداشت غلام فدویت نشان علیمراد لوح جبین را بنقوش بندگی

نورانگین ساخته وفرق عبودیت بسجدات غلامی بذروه فرقدان

افراخته بعرض سعادت اندوزان پایه سریر عرش نظیر وجبه افروزان

بارگاه خلافت مصیر میرساند که درین هنگام فرخنده آغاز میمنت

انجام که مستحقان خط خاک را بحضرت کریم کارساز دست دعا

دراز و مقدسان طارم افلاک را زبان باجابت مدعا دمساز بود

بجبر جلوس

نوید جلوس حضرت خلیفهٔ الهی افتخار بخش اکلیل شاهنشاهی
بر اورنگ صاحب قرانی و سریر عالمگیری و کشورستانی غلغله در گنبد
مینا رنگ سپهر برین انداخته و بدین بشارت فرخنده اشارت
ساکنان خطهٔ خاک و مقیمان عشرتکدهٔ افلاک را نواخته جهانیان را از سیم
و زر انبار نقد مقصود بکف آورده پهلوی [illegible] غنا بقارون زدند محتاجان
و گوشه نشینان دامن دامن جواهر و زر فراندوختند و کیسهٔ فراخ
امل را پر کردند صفیر نفیر تهانی و غلبانگ تحیت و شادمانی از پرده
هفت آسمانی در گذشت و زهرهٔ طرب ساز قانون نواز در انجمن فلک
سیمین برقص در آمده با دف و چنگ بدین ابیات مترنم گشت
ابیات شهنشاه شد زینت افزای تخت ∴ وطن کرد در پای
اقبال بخت ∴ چو از پای او تخت افسر گرفت ∴ با فلاک خود را
برابر گرفت ∴ مراتب شکر و سپاس حضرت واهب العطایا
موظف و مرتب گردانید تسلیمات مبارکباد میرساند لوای
دولت قاهره بطراز نصر من الله مطرز و بارگاه جهانملجای
عالمیان را مقرر و معین بار نواب بادشاهزاده صحیفهٔ مراد آن مرجع
ارباب صدق و سداد عنوان جریدهٔ فیض لایزالی طغرای منشور
مفاخر و معانی نسخهٔ جامع همه دانی برقوم الطاف سبحانی تثبت
و مرقوم یافت الحمد لله و المنة که بیمن تائیدات آسمانی بوستان خلافت
و جهانبانی از خار و خس مدعیان دعوی کار و مغروران نخوت شعار
پیراسته گشت و هواخواهان خیر اندیش را نفس مراد بکرسی نشست

تفاصیل تفضلات ایزدی بار طومارها می باید و اگر مو بمو زبان گردد از عهده
ادای شمه از شکر و سپاس بر نیاید یاد شریف همواره بر زبان الهام بیان
میگذرد و مراتب حسن اعتقاد روز افزونست ان شاء الله تعالی بعد نزول بدار الخلافه
و حصول مواصلتها که عین مدعاست جمیع مطالب و مآرب بر حسب
مامول متمشی گردد بالکل شوق که بتحریر و تقریر در نمی آید چه بر نگارد

توجه رایات بصوب دار الخلافه چون طبع مقدس حضرت خلیفه الهی بصید و
شکار مالوفست عزیمت دار الخلافه کرباس تیلی نزهت آئین و
مساکن ارم تزئین عیش افزای قصور فردوس برین است پیش نهاد
خاطر دریا مقاطر گشته حکم قضا شیم صادر شد که عنان مکران اقبال بدان صوب
معطوف گردد اثنای قطع منازل و طی مراحل جا بتخانه انجاکه روکش جنت
الماوا است به نزول اشرف بیت الشرف کواکب گردید بعد از دو سه روز
بعزم شکار سوار شده داروغه توپخانه و بندها جلو قدیم و جلو خاص و چوکی
خاص و خانه زادان منتخب جنگ آزما و یکه تازان معرکه وغا برسم مقرر
و آئین معهود در رکاب ظفر انتساب عز اختصاص یافتند آن روز
دولت افروز شکار کنان و صید افکنان متوجه سیر و گشت بوده بسیاری
از جانوران را از پا در آوردند و تماشائیان که اصلا چنین هنگامه
صید افکنی بچشم خود ندیده بودند بمشاهده آن سیر چشم گردیدند بعد از ان
سیر باغ و گلستان و تفرج بنفشه و ریاحین و اوراق گلهای رنگین
و درختان موزون سرو قامت طوبی آئین غیرت بخش بهشت برین
و مشاهده آبهای روان و روند خانهای عذوبت نشان که دریای رونقی

بر چهره چشمه خضر بیخته و صفای زلالش آب آئینه بخاک بر آمیخته مسرت
افزای طبع مقدس گردید روز دیگر خدیو هفت کشور را که دقیقه سنج
رموز الانفس و الآفاق است بر ضمیر آفتاب اشراق چنان پرتو افکند که آن نگارگاه
پالم که بتوصیف طراوت و نضارت و حوریان آن نهال خشک خامه سرسبز
بهار جاودان و آب در جوی سطر روان گردد توجه فرمایند و مناهل پاک و سر
چشمهای فیض پاک آنجا که پنجه آفتاب تاب بنیروی آن ندارد و
مشاهده نمایند و از انروز متصدیان بارگاه خلافت بموجبی که حکم شده بود
بعمل آوردند و هنگام شب دولتخانه مشکات تمثال گاه که انموذج جنت از قطعه
روضه رضوان باستراحت خلیفه روی زمین رونق پذیر نگارستان
چین شد صباح آن که رایت خورشید از اوج چرخ کبود درخشان
و طلیعه تباشیر صبح از پیش طاق سپهر تابنده و درخشان گردید
باغ جنت بنیاد اعزّ ابالقدوم میمنت لزوم رشک افزای گلزار ارم
و کامیاب نضارت انجم گردید دو روز در عمارات استعداد بجا رخت اقامت
افکنده بسیر و شکار پرداختند و نخچیران آن نواحی دلپذیر را از پا در انداختند
بعد از آن عنان توسن اقبال بدار الخلافه عزّ انعطاف یافته حکم شد
که منتظمان مهام سلطنت و کارپردازان بارگاه خلافت لوازم جشن
دیگر بار آئین بزم کیقبادی و آئین جشن جمشیدی سرانجام نمایند **عرضداشت**
بجناب عالی متعالی فدوی عقیدت نهاد علیمراد بعد ادای آداب عبودیت
و انکه بعرض حاشیه نشینان بساط کرامت نشور مستفیضان انجمن
آفتاب ظهور میرساند درین هنگام میمنت مناط که عرصه جهان بهارستان

عیش و نشاط و بزم گیتی نگارستان عشرت و انبساط لبولبان
خجسته عنوان مبشر مراحم بیکران و ارشاد اینمعنی که بایستی که در هر منزل
و مکان بنابر رفع حالت منتظره عرضداشتی میفرستاد و ورود مسعود نموده
درادای اینهمه غلام نوازیها اگر جان و ایمان نثار خاکپای قبله جهان
سازد از عهده عشر عشیر شکر و سپاس بر نیامده باشد بیت هر دمش با من
دل سوخته لطفی دگرست : این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد :
بعد حصول رخصت از جناب جهانبانی چون منازل طولانی اتفاق افتاد
در ارسال عرایض تقصیر شد انشاء الله تعالی بعد ازین خاطر جمع از امر ضروری
تیمول عالی فیض اندوز قدسی ملازمت که اکسیر سعادت لایزالی است
میگردد زیاده چه عرض نماید بجناب عالی متعالی نفایح مراحم خسروانه و روایح مکارم
بادشاهانه طیب افزای مشام فدویان بار خانه زاد با اعتقاد العبد القدیم لوازم
دولتخواهی و خیرسگالی بعرض باریابان حضور عالی که مهبط انوار فیوضات
لایزالی و مظهر استفاده مفاخر و معالیست میرساند آیه رحمت الهی
سرمایه تفاخر نامتناهی یعنی نشان کرامت بنیان از آغاز تا انجام
مجلی بخط معجز ارقام که جان انسان فدای هر حرفش و روح قدسیان
سپند هر لفظش باد ورود مسعود نمود تارک مباهات از حضیض
خاک بذروه فلک الافلاک رسانید فرمایش جنس پشمینه و اقمشه که در کشمیر
موجود بود عمارتخان از رهگذر انسداد شوارع در ارسال آن عاریست
همینکه میرسد بر وفق ارشاد بعمل می آید کوکب حالت و اقبال تابان باد
بعمدة الملک خانجهان مبارکباد عید بمیامن برکات صدایای و ماثر دعوات

ایشان

الشان با وقات میمنت سمات نواب فلک جناب عالمیان مآب
خدایگان قدردان فیاض زمان و جهانیان واصل باد درین زمان عشرت
نشان که فضای کیهان نشاط اگین و اختران سپهر برزاران بخت
قرین بود ایام همایون ماه صیام بسر رسید عالمیانرا از بار گران طاعت
و حق پرستی سبکدوش گردانید و غره جبین افلاک نور بخش خطه خاک
یعنی هلال مبارک فال خوشتر از ابروی ماه رویان ظهور نموده عالمی را
بعیش و نشاط مانی اشاره فرما گردیده امید که داور بیهمال قدوم فرخنده
عید سعید بهواخواهان سال بسال مبارک کناد چون رویت ماه نو
پیشانی نورانی بخت بیدار نواب نامدار بترقیات روزافزون
در لمعات و اشعاب بهروزی فایز داراد به امارت مرتبت مهابت خان
پیرایه جهت و اقبال زیب قامت الصدر نشین چار بالش امارت
و اجلال بادا چون قلم قدرت مقدر مطلق برای استبقای نوع انسان که
و دایع بدایع ایزد برحق اند رقم تزویج ستوده سیرتان با عفت منشان
بر صفحات اطوار و اوضاع جهانیان کشیده و واسطه ایجاد کون و مکان
در تربیت سنت سنیه یا مر تناکحوا بگرداند حدیقه جهانرا رونق صحن
گلستان بخشیده بهواخواه اخلاص دیرین مطیع ملت متین میخواهد که فرزند
دلبند را بفرزندی العالی حسب گرامی نسب بهره مند سعادت
جاودانی گردانیده بتوسیل نسبت قرابت و وصلت ارجمند بایی الدقران
سر بلندی یابد و صحایف اخلاص صوری را بآیات لمعات پیوند معنوی
نورانی ساخته کامیاب عزت و ناموری گردد از انجا که ذره را نواختن شعار

آفتاب تابان و بحال بیقدران پرداختن شیمهٔ کریمهٔ بزرگان است
مهر منیر پذیر اثر مدعا بر ساحت آمال احبا پرتو افگن گردد زیاده
ابرام نرفت مرام خیر انجام بر وفق مامول و منهج مسئول میسر باد

خواجه حسین خان

خانمهٔ بامن مکتوب مرسل مشعر بر اجتماع نابک
پرستان در اضلاع چکله کلبهلک و التماس تدارک بدفع آن
بیدینان معروض متمسکان بندگی آستان فیض اقتران گردید
بمقتضای غلام نوازی یکهزار سوار و همانقدر پیاده به بندگی فوجی جمع شده
باید که در صیانت صوبهٔ مفوضه و حراست محالات متعلقه مساعی
موفوره بظهور رساند و جمعیت شایسته نوکر گرفته اطراف
و اکناف آن نواحی را از لوث وجود معصیت آمود کفرهٔ مردود
پاک سازند بیت سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد
نشاید گذشتن به پیل ش گروهی سیه روی سرگروه آن فرقه ضلالت
خو بحسن تردد صلابت خان و سادات بارهه گوشمال
سخت یافته بسیاری را بکشتن و خستن داده رخت فرار
بکوهستان شرقی کشیده و رفقایش مانند بنات النعش متفرق
و پریشان گردیده بسمع ایشان رسیده خواهد بود زیاده جمعیت بار

بجانب رضا قلیخان داروغه توپخانه

حسب حالی نوشته شده ابیاتی چند
قاصد بگو که فرستم بتو پیغامی چند   دیر شد از بهر رود مکاتبه
جانفزای مشعر بر تعمیر ویرانخانه دلها نشد موانع غیر از کار فرمائی
نگارستان اقبال و نخل پیرائی بهارستان آمال مباد از آنجا که بمقتضای

جانفزای مشعر بر تعمیر ویرانخانه دلها نشد گردیده

خطوطی اخلاص

خلوص اتحاد صفهای و فور محبت و ولا هم وقت در انتظار اخبار
مسرت آثار میگذرد ازین بعد پاس مراتب و مراسم یاد آوریها نصب العین
آن رابطه روابط مهرپروری باشند **بیت** بسرعت نامهٔ سوم روان کن
وگرنه قاصد جان بی درنگ است : زبان خوبیها یار **نواب والاجناب مستغنی**
الالقاب اسد خان بهادر بعد ادای آداب معروض رای قمر ضیای مهر انجلای
عاطفت اقتضای میگرداند درین هنگام فرخنده فرجام که روزگار در عین
سعادت و کامرانی و زمانه هم آغوش بدآمال و امانی بود
تفویض خدمت امر جلیل القدر وکالت مطلق از پیشگاه تفضلات
پیر و مرشد برحق در قبضهٔ اقتدار نواب نامدار مستبشر گشت ایلی کار
خلق آفریدگار و افتتاح ابواب فیوضات بر روی روزگار گردید
بیت من امروز ازین مژده شادم چنان : که گویی بملکی شدم کامران :
باریتعالی مبارک گرداند الی یوم القیام خیر خواه الجناب بقبول خاص
و عام و بدسگال بدسرانجام محروم و ناکام باد **بنجابت سعادت نشان**
میرزا محمد اعظم خان برادر از جان بهتر خجسته روی ستوده خوی عالی
اقبال شان به ترقیات صوری و معنوی فایز باشند **بیت**
بروزی که طالع برومند بود : نظرها سزاوار پیوند بود : مژده وصلت
ارجمند نیر عالم افروز با ماه جهان آرایی و قران برجیس سعادت
اندوز با ناهید طرب افزا در ساعت سعید معه میر گشته
صحیفهٔ خاطر را با آیات شادمانی منور و حدیقهٔ باطن را از رشحات
سحاب کامرانی منضر گردانید **فرد** ازین شادمانی جهان تازه شد

دل آسوده گشت و روان تازه شد : بیاد کبار و از برکت قدوم
آن عفیفه خانم جلیلت آثار و اثاث البیت جمعیت روز افزون
شتواد بخان حسین نایب صوبه ملتان خانمهربان همین درین اوقات فیروزی
سمات ظاهر دار الجهار حضرت خیام گردون احتشام گردید
چون مزاج حضرت قدر قدرت بر حجم و کرم و الطاف اعم منعطف است
نظر بر حال بخیه و عفو جرایم بادشاه زاده محمد کام بخش ملتفت
شده بود بمضایع ارجمند بادشاهی که نشانه پیش طاق دانش
و آگاهی است مطمئن و مشتمال فرمودند اصلا بگوش هوش نشنید
و سه گروهی از شهر برآمده در برابر افواج کشورکشا بعزم محاربه و
جدل صف آرا گردید فرد چو پروانه خود را زند بر چراغ : نمیرد چراغ او
بمیرد بداغ : مواکب کواکب حشم و عساکر نصرت علم بالفرمان شد بجم خدم
از هر طرف از پی هم چون سحاب متراکم روان شدند پس از مقابله بجنگ
توپ و تفنگ و بارش ناوک و خدنگ نوایر جدال و قتال اشتعال یافت
آخر الامر غازیان همت به تحریک عرق جرات و دلاوری یورش نموده
در محاصره گرفتند و با عیال و اطفال دستگیر پنجه تقدیر بحضور بدرگاه والا
آوردند و فتح نصیب اولیای دولت قاهره شد معاودت رایات
ظفر آیات بهندوستان جنت نشان نهم ذیحجه قرار یافته بایدکه مراسم
شکر و سپاس مواهب حضرت واهب العطایا بتقدیم رسانند
و ما لاعنقریب رسیده دانند حسب الامر شهامت پناه خدایار خان
شهامت پناه جلادت دستگاه محفوظ باشند حقیقت استخلاص

نظام بسوی

تهانه سیوتی از تصرف افاغنه ملاعنه بستد شهامت شعاران و ترددات
نمایان آن شجاعت نشان بانهای منهیان معروض عالی گردیده بپیشگاه
فضل واحسان شرف استحسان یافت مصرع این کار از تو آید و
مردان چنین کنند: مراحم عالی متعالی در جلدوی اینخدمت آن سزاوار
مکرمت را بعطای خلعت وشمشیر خاصه مورد نوازش فرموده شکر
و سپاس عواطف گوناگون بجا آورده در حفاظت حدود متعلق
خویش مراسم هوشیاری و بیداری بیش از بیش بتقدیم رسانند و نیز
بعرض رسید که مانک برستان هندی با گروهی از کفره لعین سر بشورش
برداشته اراده ناصواب باطراف و نواح دارند امر منیع و قیع نفاذ گردید
که آن شهامت پناه پسر خود را با جمعیت شایسته نزد شرافت
و عوالی نشان خواجه حسن خان بفرستند تا دفع فساد کافر
بدنهاد گردد در رفیق طریق بندگی باشد باید که مطابق ارشاد بعمل آرند
و تاکید اکید دانند عرضداشت بجناب عالی خانه زاد فدویت نهاد علیمراد
بعد تقدیم مراتب ضراعت و افتقار و تتمیم مدارج خضوع و انکسار
بعرض ملتزمان آستان فیض اقتران میرساند نشان کرامت
عنوان مبشر تفقدات باطنی اشراق مواطن با تحایف اقمشه و ارسال
اینمعنی که بعد استعفا ملازمت بمرحمت دیگر نفایس و هدایای فرق
افتخار رسید روح تازه میافزاید مصرع بشکفت دلم چو غنچه از باد بهار
ادای شکر و ثنا و گذارش وظایف دعا از حیطه حواس ست اساسی
و اندازه وهم و قیاس بیرونست مصرع از تو غریب نیست که رسم غریب پروری

چون غلام نمک حس مواید فواید حضور سیت و خو کرده بمکالمه و مجاوبه و موجب
خوارق ظهور امیدوار است که زود دستیاب طلب حضور شود و بشرف دوام استیلام
سده عالیمقام که حاصل زندگانی و سرمایه حیات جاودانی است عز و
امتیاز داشته باشد زیاده چه عرض نماید تا میدان و آسمان عرصه جولانگاه
شهسوار آفتاب است عنان ابلق خوشخرام ایام بقبضه اختیار جبهه
افروزان آستان فلک احترام مفوض باد مختار خان بن افتخار خان
خان صاحب مهربان و ملاذ مخلصان سلامت سامی صحیفه لطف آگین که خطش
چون خط خوبان دلنشین و عبارتش مانند زلال کوثر شیرین بود بورود
مسعود رحمت آمود زنگ کلفت از مرآت خاطر زدود فرد ز آب حیات مدحت
والطاف همچو خضر عمرم دراز کرد که عمر کسی دراز باد تشریح و تفاصیل
جاریها مترادف از خارج معروض مقربان آستان فلک اعتلا گردیده
چون انتهاض مواکب گیتی کشا بنابر پادشاهی اعمال نکوهیده کار
عاصیان سمت پونا مقرر است باستقبال شتافته ناصیه نیاز بتجلیات
سعادت ملازمت نورانی سازند ان شاء الله تعالی جمیع مطالب
و مراحم بر وفق خواهش سرانجام می‌یابد و محب بی ریا در عالم دوستیها بتقدیم
مراسم ما وجب علی الاحباب برو حاصل مینماید فرد کار من نیست بجز خیر تو
خاطر تو ما ملولیم ز هر کس که ملال است ترا حسب الامر بنام محمد یوسف
رفعت پناه شجاعت دستگاه محمد یوسف محفوظ باد درینولا معروض
واقفان انجمن فیض ما گردید که او از راه سفاهت و وقاحت قرب جوار
بتخانه عالی تجویز بدعت و ممنوعات و مرتکب منهیات و منکرات گردیده

بلطائف الحیل اسباب منادی

برای خضاب ندامت آماده میسازد امر منیع صادر شد که بمجرد
ورود حسب امر مطاوعت اثر آبای مرتکبان شنایع اعمال و خانهای مردم
نکوهیده افعال را خراب سازد و آینده از ارتکاب چنین امور محترز و
مجتنب باشد والا بغضب بادشاهی که نمونهٔ قهر الهی است گرفتار خواهد شد
باید که مطابق ارشاد عمل نموده جواب معروض دارد که بعرض عالی برسد
بخان عالیشان خواص خان داروغهٔ خواصان فرد در سفر اینم توشهٔ ره طالب زیک
دوگرانی نگاه یار پیش راه کار: مهربانی قدر عافیت کسی داند:
که بمصیبتی گرفتار آید: حق علیم است که درین دو روزه جدائی چه قدر
خون جگر خورده نمیتوان حیرانم که آینده چون گذرد هر دو حاصل حیات
یعنی نور چشمان بهتر از جان گنجد ارسپردم مهر و محبت شما را همیشه
استخبار احوال ایشان لازم و اکثر اوقات طلبیدن و دیدن الزم
و من از بیقراری و سوز سینه چه نالم و چه گویم فرد تا نظر از چهرهٔ گلفام
شان پوشیده ام: خار در چشم اگر روز فراغت دیده ام بخان
عالیشان خواص خان همواره توفیق حکم بخشی رفیق باد از ظهور آثار شعارک
نسخهٔ جامع استعداد میر محمد عمار خاطر منبسط گردید و حدیقهٔ دوستی را آب
و رنگی بهم رسید بسیار بجاست و مراعات اینقسم مردم بغایت
خوشنما از آنجا که از قدیم آشناست و بتوصیف قابلیت مستغنی
هرگونه تفضلی که در حق او نیز دل شود وضع منت بر مخلص است فرد
گر کند دعوی اعجاز مسیحا دور نیست: هر که برجا ماندها را دستگیرها کند
حسب الامر والا برلدار خان عرف خواجه رحمت الله صوبه ملتان فتح مند:

خان عزیز القدر سعادت نشان تمن حسب الحکم اشرف اقدس
اعلی قلمی میگردد درین ایام فیروزی انجام که همای فتح و ظفر بر پرچم رایات
خدیو بحر و بر بهزاران میمنت سایه گستر عرصه گیتی بفروغ نیر اقبال
خاقان هفت کشور چون طلعت صبح به انوار مهر انور منور است محاربات
عظیم که جگر گسل شیران روزگار و زهره گداز رستم و اسفندیار بود با مدعیان
نخوت شعار که از غرور کثرت لشکر و انبوهی اعوان و انصار
بخار استکبار در سر داشتند اتفاق افتاد بفضل فتاح حقیقی در هر
جنگ غازیان نصرتمند دست استظهار بحبل المتین تایید الهی و اقبال عدو مال
پادشاهی زده روی اعادی باطل آهنگ بضرب توپ و تفنگ
و بارش ناوک خدنگ بر تافتند و از آب تیغ خونخوار شربت خوشگوار
و شیوه سربازی سرمایه افتخار انگاشته بزد و خورد مردانه و حملهای دلیرانه
رایت غلبه و استیلای برافراختند بالجمله بفضل الهی فتوحات
متوالیه و متعاقبه روزی روزگار دولت پایدار گردید **فرد** باد صبح طرب
از مطلع امید دمید. نفحات ظفر از گلشن اقبال وزید. سر بر گردون
نظیر و چتر فلک فرسا بجلوس قدسی بر نثره و نظم ثریا تفوق گزید
و جبین پادشاهانه در محفل خلد طراز عز العقار یافته عالمی را کامیاب
موائد مواهب عظمی و عطایا گردانید ما بدرستی شکر و سپاس بخشایش بیقیاس
واهب حقیقی بتقدیم رسانیده شادیانه شادمانی بلند آوازه گردانیده

حسب الحکم امارت مرتبت حمید خان صوبه چکله مستقر فتح استقلال خدمت

مواهب جلیله الهی مکارم جزیله پادشاهی قرین روزگار فرخنده آثار

المهد سپهر افتخار

انمهر سپهر افتخار سپهر مهر اقتدار امارت و ایالت مرتبت سروت
و جلادت منزلت بار دربن زمان منزهت آئین که سطوة و شکوه
خلیفه رب العلمین زهره گداز مقهوران و صمصام انتقام اولیای
دولت ابد قرین سرانداز مخالفان است فتوحات متواتره روزی
روزگار اولیای دولت پایدار گردید و سریر مرصع سپهر نظیر که در انتظار
جلوس اشرف از جواهر شب تاب و گوهرهای فروزان همه تن چشم گشته بود
بارزوی نحوه فایز شد حکم محکم قضا شیم عز نفاذ یافت که آن سزاوار مکرمت
و احسان شاهانه شاری بلند آوازه گرداند و انتظام مهام الصوبه بدستور
مستمر متعلق بجواد انگاشته در حراست و بندوبست و ضبط و ربط
زیاده تر از سابق مساعی شایان و فراوان بکار برد و زرهای تمامدار
در دار الضرب اقبال بسکه پادشاهی مالک رقاب مسکوک ساخته
در اضلاع و اقطاع صوبه مفوضه نقش رواج دهد و انموذج ارسال
حضور سازد لازم که بر وفق مثال واجب الامتثال بعمل آرند و فرمان
معلی شان و خلعت فاخره و جواهر و دیگر مواهب و عطایا که مصحوب
گرزبرداران مرحمت شده متعاقب رسیده دانند حسب الحکم بنواب عبدالله بهادر
ناظم صوبه اله آباد نواب صاحب مشفقی مهربان سلامت گرامی مفاوضه
متضمن رسیدن فوج هزیمت اثر از کنار آب آسون و فتنه انگیزی محمد تقی
شقی و تعین زین الدین احمد با فوج گران بمدافعت و ممانعت
آنان و استعجاب از تقسیم جاگیر مقرری بمردم و وصول فوستجات مخالفت
سمات زمینداران گنفد و رعا نموده بمطالعه لامعه قدسیه در آمد

یرلیغ بلیغ قدر تبلیغ عز نفاذ یافت که پس از تفویض صوبه داری احکام
استمالت آمیز بنابر عدم شورش زمیداران و اقع طلب فتنه انگیز صادر
شد بهر الحال انتظام آن صوبه بآن سیادت و امارت مرتبت
تفویض یافته خود را صوبه دار مستقل و مختار دانسته در ضبط و ربط و
استیصال سرتابان و محافظات و مراعات احوال مالگذاران
سعی و کوشش فراوان بتقدیم رسانند و در صورت قرب وصول فوج
مخالف بلشکر گران همعنان نصرت از آب گنگ گذشته بسزای
کردار رسانند و نگذارند که احدی از فریق طاغیان جان بسلامت
برد یقین که بروفق حکم محکم بعمل خواهند آورد ایضا بنواب عبد الرحمن خان بهادر
نواب صاحب مشفق مهربان سلامت صحیفه شریفه مشعر بر رسیدن زین
الدین احمد با فوج سنگین به نجکوهی بنارس و انهزام جمعیت مخالف
از صوت آمد آمد فوج بادشاهی و گذشتن آنها از آب از غایت
سراسیمگی و اضطراب و گذارش مراتب حزم و هوشیاری که مناط
سپاهگری و سرداریست و التماس اینکه برآمدن متعلقان بدستور
ناظمان پیشین قلعه داری الله آباد بفدوی متعلق باشد چهره افروز
وصول گردیده و از نظر کیمیا اثر فیض گستر جهانی بر گذشت حکم محکم قدر
توام بنفاذ پیوست که استیلای فوج آن امارت مرتبت و هزیمت
جمعیت اعادی داخل واقعه نمایند و در جلدوی این خدمت یک اسپ
و خلعت خاصه و جواهر مصحوب گرز بردار مرحمت شد و در باب
تسلیم قلعه حسب الحکم به نجیب الملک نگارش یافت لازم که قدر تفضلات

والادرسنه

والا دانسته مراسم فدویت و جانفشانی بظهور رسانند و بمجرد قرب
وصول عساکر جهانگشای بشرف ملازمت بادشاهزاده فیروزی لوا
که بتادیب مخالفان مامور اند دریافته بشرط رفاقت بجا آوردن والله تعالی
بعد تقدیم لوازم فدویت زیاده بر تمنای شمول تفضلات والا خواهند شد
حسب الحکم والا بنام عبد الرحیم بهادر ناظم صوبه الهٰ آباد همواره نسیم فتح و ظفر بر پرچم
علم نصرت اثر آن رافع اعلام سعادت و امارت صاعد مصاعد
مکنت و جلالت عمده خوانین بلند مکان قدوه نوئینان عالیشان
مقرون باد گرامی نامه متضمن جسارت عبد الغفار به نهب و غارت در
کوره مانکپور و گذارش این که معاندان بعرض قدسی رسانیده اند
که آن سرآمد مجاهدان خلعت وشان مخالف را باستقبال گرفته
در جواب او عرضداشت نموده عذر در مقدمات که سماعی و قیاسی نسبت
لمحه وصول افگنده بلغتة از نظر ازهر اطهر گذشت در باب احتساب
و احتیاط بیجای و عدم مداخلت در اقطاع صوبه مفوضه ایشان
حسب الحکم والا بنام عبد الغفار صادر شد و بر زبان الهام بیان رفت
که ظهور مقدمات غیر وقوعی از آن خیرخواه یکرنگ چه ممکن بحرف لاطائل
و سخن پادر هوای غمازان از جا نرود و تفضلات قدسی بحال خود
هر روز افزون تر انگاشته بر منهج قویم خیرخواهی مستقیم باشد و نگذارد
که جمعیت اعادی از دریا عبور نماید یقین که بموجب ارشاد والا
بعمل خواهد آمد ان شاء الله تعالی عنقریب نسیمی که خاطر گلستان خواهد
و دل معاندان کاهد جمیع مطالب شریف صورت انجام می یابد

حسب الحکم والا عبدالغفار رفعت و عوالی پناه شجاعت و معالی دستگاه
عبدالغفار محفوظ باد از روی سوانح و وقایع معروض بهره اندوزان انجمن
خلد طراز گردید که او باجماعی از اوباشان و غارتگران در کوهچه مانکپور
آمده خود را نایب سند درگاهی به نیابت صوبه داری الهٰباد بدنام نموده جهت خرابی
قصبات معموره مینماید و از حرکات و سکنات نا ملایم که بحکم قدسی از و سر زده
دست از شورش و فساد بر نمیدارد الحکم آفتاب ضیا از ممکن عز و علا اشرف
اعلا نفاذ یافت که صوبه داری الهٰباد از پیشگاه سده سپهر اشتباه السیادت
و امارت مرتبت سید عبدالله خان بهادر بدستور سابق بحال شده
دخل بیجا برای او مضرت فاحش دارد اگر حفظ جان و از خانمان خود
امان میخواهد بمجرد ورود این حکم محکم دست از مداخلت بردارد و پیرامون
اصلاع و اقطاع متعلقه صوبه نگردد و الا بغضب بادشاهی که نمونه
قهر الهی است گرفتار شده و گرز بردار رفته او را کشان کشان و خفت
رسانی بحضور پرنور می‌آرد باید که به موجب بعمل بیاورد و پنبه غفلت
از گوش برآورده زود و شتاب جواب معروضدارد که بعرض اشرف
اقدس ارفع اعلی برسد بیست و پنجم جمادی الثانی سنه احد جلوس والا قلمی شد
عرضداشت بجناب شاهی خانه زاد درست اعتقاد علیمراد منطقه اطاعت
و فرمان برداری بر میان عبودیت و خدمتگاری بسته بعرض
جبهه فرسایان جناب کیوان قباب میرساند که درین زمان
میمنت اثر مظهر مواد افتخار اعنی نشان مهر انوار بر فرق ذره
بیمقدار پرتو سعادت گسترده سرمایه عزت و اعتبار ارزانی فرموده

کرده کامل

٧٩ فرد سزد که کاتب دیوان ازل خلد کند ٭ سواد نسخهٔ او بر بیاض دیدهٔ حور ٭
الحمد لله والمنة که فدوی جان نثار بمیامن تربیت عالی از تشخیص
وتنان مالواجب محالات تحویل سرکار فراغ حاصل نموده بسبیل ازورود
لشان لشکر آمده جاده نورد منزل مقصود است انشاء الله تعالی
السلام در معدوده ایام طلعت التیام سده عالیمقام درمیابد بزبان چه عرضه نماید
آیات نامداری و آثار کامکاری بر جراید روزگار و انواع اعصار
مثبت و مرقوم باد حکیم رضا خان جهانی ز رایحه دلپذیر الفت است
چو باغ خلد برین دایما معطر باد حکمت و حذاقت دستگاه فصد
سرامد و جلاب برحسب تجویز آن حکمای افلاطون ذکا بسیار مفید افتاد
و مزاج مخلص را که از شدت و ناتوانی و ضعف گرانبار ناخوشیها بود
به افاقت آورد حکیم شافی المظهر معجزات عیسوی اگر وجود ایشان
درین جزو زمان بسیار غنیمت است سلامت داراد در مقدمهٔ غذا
و پرهیز مفصل نگارش رود چون چندی در انتظار تمشیت مطالب
ضروری العرض بر چوکی معسکر والا دایره وار دوا احوال هر روزه اطلاع
مید هد من بعد که بمنزل روانه می شود دو قسم معجونهای مشتهی و مقوی
لطف شود تا در سفر بکار برد زیاده عمر باد نجدت و رفعت مرتبت حکیم صفوی خان
توفیق شفابخشی خان مسیح الزمان سرآمد حذاقت منشان فرد آنکه دم
مبارک و یمن قدوم اوست ٭ هر ناتوان بصحت کلی امیدوار است ٭ همواره روز
افزون باد ستایش و نیایش بحضرت مسبب مطلق که بمعجزات کسی
بواطن مشتاقان امری که درضمن آن دوام کالچیدنها از فیض [illegible] دیدنها

سرانداز

متصور است از مکمن غیب جلوه ظهور نموده یعنی برلیغ بلیغ قضا تبلیغ
مبشر معاودت احضار از مکان اقامت و رسیدن بسرعت سریع السیر
برکات شاهزاده والا گهر عز ورود یافته لهذا انتظار آمدن امارت مرتبت
صف شکنخان که برای پیرایش پیرامون قلعه پرناله و دیگر قلاع و بقاع این
اضلاع از خار وجود کفره مردود بجای فدوی درگاه مامور شده بود
بمجرد آمدن بعزم ادراک شرف تقبیل انجمن فیض مکمن گام فرسای طریق
مقصود میگردد بر جناح استعجال بموعد الحضور دولت ظهور میرساند
عرضداشتی محتوی بر اینمعنی ارسال داشته از نظر فیض منظر خواهد گذشت
زیاده بجز شوق لقای فرحت افزای که اهم مطالب و مآرب است چه بقلم آید

حکیم رضا خان محاسن تدابیر آنکه رافع امراض بدنیه و عوارض جسمانیه
محسن الدوران ارسطاطالیس زمان همواره شفابخش بیماران و
مصلح مزاج سقیمان باد دیریست که نمایق طمانیت پیرای آن سر آمد
اطبای آفاق متمم شفای صدور اهل وفاق نگشته موانع غیر از
عیش و عشرت مباد فرد میرود از خاطرت بی اختیار شکر نویسی
بر زبان نام مرا چون آب و هوای نواحی ولایت کوکن از کثرت
برودت هوای موذی مرض خیز است درین روزها ضیق النفس
بر طبع استیلا یافته شبها خواب نمی آید و شدت آمد و شد نفس
رگ جان میفرساید هرچند صعوبت پرهیز اکثر مینماید تحقیقی در ازاله
مرض بظهور نمی آید امید که دوائی صحت هرچه موجه باشد زود بفرستند
و ما را مشتاق دانند پانصد روپیه برای میوه خوردن نور چشمان

دیگر محمد [illegible]

وکیل محب خواهد گذرانید بمقتضای بی تکلفیها دست رد بر آن نگردد

سیر خان نجومی وقت شناس استخراج ساعات میمنت سمات برای رزین

و خرد صواب گزین محرم اسرار ملکیه دقیق سنج سرایر فلکیه برگزیده

ارباب تنجیم یگانه آفاق اصحاب ترویج و تقویم مثمر بهروزی و منتج

فتح و فیروزی با استماع سانحه هوش ربا و وقوع واقعه حیرت افزای

یعنی رحلت فرمودن روح پرفتوح حضرت قدر قدرت از تنگنای

جهان فانی به بستان سرای دار الملک جاودانی بسمع شما رسیده باشد

چون تهیه جنگ و صف آرائی پادشاهزادهای والاتبار با تهمد کرده در پیش است جامع

و درینوقت بنابر استخراج ساعات حضور شما بحضور ضرور باید بمجرد ورود

اینحکم برسم یلغار شتافته شرف استیلام عتبه ثریا مرتبه دریابند زیاده تاکید

اکید دانند بمرزا محمد یار بیت ای صبا سوختگان بر سر ره منتظر اند هیچ از آن

یار سفر کرده پیامی داری : از آن باز که از گردش فلک حقه باز عنان

اشهب عزیمت بدان سمت معطوف شده چشم حیران ز حسرت

دیدار بسان ابر نیسان گریان میباشد و خاطر از آرزوی چهره حال را

بغایتی کدورت و ملال منجر شد فرد بهر منزل که رو آرد خدایا نگهدارش

بلطف لایزالی : خبر خیریت و سلامت ذات والا صفات از

هر منزل و مکان نگارش رود و پیام راحت التیام زبانی هر قاصد

و نامه بر که در طی مراحل در خور گذارش یابد و بهکی میوه تر و خشک

و قدری لوزیات فرستاده اند انشاء الله تعالی مذاق اخوت را محظوظ

و متلذذ گرداند زیاده عمر باد بمرزا محمد شاه فرد برفت و طبع خوش برهم خزین کرد

برادر با برادر یکی چنین کرد: رقعهٔ مسرت مرقوم متضمن رسیدن البشو للدیور
وخوبی مزاج اخوت امتزاج در عین انتظار رسیده سرمایهٔ سرور وابتهاج
گردید چون تا حصول خبر وسعادت بمیامن مقصود خاطر خیرخواهان همه وقت
متفکر و منتظر خواهد بود باید که احوال هر روزه بقلم در آورده باشند و از انجا که در عالم
خیال نعمت وصال همیشه میسر و متصور است مرا با خود دانسته دل اخوت منزل را
خوشوقت دارند و مشتاق را مشتاق دانند **فرد** فرستادم بهمراهی
تو دل: که تا خدمت کند منزل بمنزل: زیاده ایام نرفت سعادت دارین
حاصل و متواصل باد **مجموعهٔ خوبیهای برادری داست** درین هنگام بهار پیرا
نسیم مقدم میمنت اداء برقضبان امال احبا وزیده غنچهٔ دلها را شگفته
گردانید **فرد** مرده بودم بوی یار دلنواز آمد بمن: بار دیگر جان از تن رفته
باز آمد بمن: شکر خدا که شام ناکامی بسر رسیده وصبح کامیابی از سر نو
بردمیده صورت مراد بچشم انتظار معاینه افتاد و هبوب نسیم فرح بخش از
مهب طرب وزیدن اغاز نهاد آب رفته باز بجوی آمد ورنگ جسته
بروی **فرد** ای محروم از بهار رخت لاله زار عمر: زود آکه ریخت بیگل
رویت بهار عمر: راقم صحیفهٔ الاتحاد از شغلی که دارد خیلی دل تنگ
بل با عتقاد خود در قید فرنگست مگر جمعیت برادر مطمع نظر عاطفت اثر باد

فصل دوم مشعر بر عرایض و مکاتبات و رقعات که خود نوشته بجناب نجیب الملک میرزا رضویخان که راقم این صحیفه عامل جاگیر بود

فدوی عقیدت انجام مادهوراو ناصیهٔ عبودیت با تجلیات سجدات بندگی
برافروخته بعرض مستفیضان افضال حضور انطباع ظهور نواب فلک جناب

جهانیان مآب والا خطاب که وسعت سما با فسحت عالم قدر واحتشامش
تنک تر از دیدهٔ مور است وثروت ثریا با رفعت آسمان عالیمقامش
به پست پائی مشهور میرساند درین ایام میمنت انجام که زمانیان
شاهد مقصود هم آغوش وآسمانیان در انتظار شرف لطیفه
بر مناظر سپهر سرایا گوش بودند نسیم تفویض خدمت بخشیگری
که انموذج ترقیات روز افزون وتحصیل بهروزی وبرتریست
از بهارستان تفضلات خاقان گیتی ستان بر ساحت آمال نوید
طلبان وزیده وفتوحات خلوق این بشارت مشام جان ودماغ
روح روان را معطر گردانید فرد امروز بخت نیک بشارت رسان ماست
اقبال را ز پردهٔ امید صد نواست ؛ امید که حق عز وجل این مژده سرا پا امید
بجمع خیرخواهان مبارک وفرخنده کناد وحدیقهٔ مرادات وترقیات انجناب را
برشحات غمام مکرمت خدیو کائنات بسرسبزی وشادابی مقرون داراد
بمجموعهٔ خوبیهای نهال چند لطف الهی همواره بهار سامانی در جوش وشاهد
مقصود هم آغوش باد درینوقت خورسند افزا نوید عطای منصب وخدمت
بانجلاد ذالاحتیاط بتوجه ودستگیری نواب کوکلتاشخان بهادر سامع
پیرا گردیده خاطر مضطر را جمعیت وپشت همت را تقویت بخشید
شکر خدا که وجه فیض آمود شریف در رفاقت نواب دریا دل بحر نوال
از مغتنمات عظیم است مخلص بسبب بادشاه گردی وبیماری تا حال
در خجسته بنیاد متوقف است عرضداشته مشعر بر احوال خود بجناب عالی که قدر دان
مامردم قدیم الخدمت اند ارسال داشته امید که بذریعهٔ الطاف سامی

از نظر بیمیا اثر بگذرد و جواب مرحمت شود که خود را بحضور فیض گنجور رسانیده
سعادت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردد نسخه جامعه قابلیت تنها کر
بجب درد لیست جانم را نمیدانم که چون گریم دلا خون شو که تا بر حال خود یکلحظه گل
گریم این غمدیده الم کشیده خانه بآب رسیده از دود دل چگوید و چه نویسد
که بمرگ راضیست و نمی آید و حواس ظاهر و باطن از ارکان ثبات اختلال پذیرفته
جراحت خاطر چون زخم آب رسیده باندمال نمیگراید نصایح غمخواران بدفع تویع
واقعات نمیخند مانند سیماب نقش بر آبست و اندرز واعظان باستسقای
این مرض عبث مزید پیچ و تاب فرد زمردن هیچ نمیترسم چه لاف مهر زنم که خاک
بر سر من باد و بر محبت من ؞ در مقدمه مکلاوه نور چشمی مکرر ترقیم یافته چون
خاطر از سنوح سانحه جانگداز گرفتار سوگواری و بکاهست عزم خانه ویرانه
بسان بیکس کردم و از ده بجکه مینخلد لاچار بلا کلاب رای نوشته که ازین
امر خطیر فراغ حاصل نمایند از آنجا که او خورد سال است و حفظ مراتب
رضاجوئی بزرگان و خدمتکاری بزرگان امریست محال امید وار است
که سهو و خطا بعفو و عطا مقرون گردد فرد چگونه سر ز خجالت برآرم
از بر دوست ؞ که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم تنها کر تلو کمن
این شکایت نامه بی التفاتی ایست قصد درد جدائی را جدا خواهم نوشت
صاحبا فراغت شعارا مطاعا فراموشکارا عمان عمان اگر کتب و بستان
نیستان قلم اگر میسر آید به نشو بد حکایت شکایت فراموشی از بدایت
کفایت نمی آید اینکه خود را کشیدن و با وصف توسع اخلاق و تکاثر
ماثر اشفاق بدرد مشتاق نرسیدن منافی آئین الطاف است

دیگر نسبت لوای تغافل افراختن و بیراهی نیز در داختن ما سپاس از جور و اعتسافست

قطعه طرب سرای دل هر کس ز تو معمورست ؛ چرا غم دل امیدوار من باشد ؛ گلی
بمثل تو نشگفت در بهار جهان ؛ روا بود که همه خار خار من باشد ؛

غلط کردم که نفس درازی ذره بجناب آفتاب عالمتاب لم یزلی ازلی است
و شکوه طرازیهای سها بحضرت ماه جهان افروز محال طلبی لیکن
مصرع سلیمانرا بان حشمت نظر بود بر موران ؛ اگر گاه گاهی سحاب لطف
و احسان آن دریا دل بحر امتنان بر کشت زار مراد مشتاقان بارد
جا دارد بیا که چه نگارد ای تهاکر دامن فیض الی ازعمر یک بوس میرسی نخواهم
القاصد ؛ که بر رویش نگاه اولین از چشم من باشد ؛ بس ازعمر نه حشمت
یک نگاه آشنا دیدم ؛ بحمد الله نمردم تا ترا بر مدعا دیدم ؛ شرفنامه عاطفت
آمود و رقعه مسعود نمود اشک بار آورد بیرون از حیط شرح و بیان میرست
و کلم خرام و سیها که زبان قلم گذشته نیز بجا بر رای بیضا ضیا ظاهرست
که در مقام شولاپور مدتی در ایام خان ... محمد علیخان مرحوم همنشین و
همکار بوده و از فیض صحبت شریف استفاده معقولات نموده قوت رسمیات
نه از رهگذر تفاوت میان اخلاصها ست بل نسبت باطنی نصب
العین است معهذا آینده مقصر نخواهد شد کورنش و بندگی که در حاشیه
خط بجناب نواب والا خطاب مرقوم بود بعرض رسانید و خط از نظر اکثر اثر گذرانید
بسیار حظ کردند و ذکر قابلیت و کاردانی ایشان مکرر بر زبان آوردند
اگر عریضه علحده میرسید جواب هم صادر میشد سخن شناس تهاگو ... درس
کردوم از تو نفس توام در نظر است دل بیست تن تا جهالت من اینقدر است

ازان باز که قرابت قریبه لاحقه ضمیمه ارادت سابقه گردیده لمحه لمحه برخود
می نازد و لحظه لحظه اسباب مفاخرت آماده می سازد الحمد لله که چمن زار
بندگیه قدیم را آب و رنگی بهم رسید و با بهاری پیوند ارجمند بستان
سرای محبت مجدداً منضر گردید بیت از کیمیای لطف تو زر گشت
خاک من آری بیمن لطف شما خاک زر شود عزیمت خجسته
بنیاد برای سرانجام شادی محلوه عاجزه مرکوز خاطر بود بسبب وقوع
حادثه موحشه طبیعت اقبال ننمود از اخلاق حمیده و سلوک
پسندیده توقع آنست که شادی مرحومه بآئین شایان و تدبیر گزین
متمشی گردد و در استرضای بزرگان فتور لازم نیابد زبان مهر بیان با میرزا محمد علی شاعر
سحبان آوان و حسان زمان سلامت دیروز نسختی از تصانیف
شریف سامع افروز شده فرد آمد آن آئینه دلها بغارت داده خود
قیامت قامت و عکسش قیامت زاده بارک الله داد سخن داده اند
و کارنامه تازه بر طاق بلند نهاده حق اینست که در وصف عمل مسیح از
شعرا بدین ندرت نگفته و هیچ سخن گذاری چنین گوهر بها نسفته
امروز قطعه از نتایج افکار آن ارسطو فکرت که شعر بر جنس طلب از رساله بی تکلفیها
رسیده نیز بسیار برجسته اکثر مضامین تازه دارد جوابش بقلم آمده و قرابه
می هم همراه است امید که مزاج مسرت امتزاج را سرخوش سازد ابیات
ای محیط کمال را گوهر وی تجلی طور را مظهر شان اقبال و کان عز و جلال
جان فطرت جهان فضل و هنر نی کلک تو عندلیب نوا نخل طبع
تو آفتاب ثمر لطف کردی که از رقیمه مرا به بهشت کرم شدی رهبر

نی نظو

بی تکلف زلال مضمونش : رشک تسنیم و غیرت کوثر : هر سخن از کلام منظومش :
همچو آب حیات جان پرور : اگر کردی ز درس حسن طلب : نسخهٔ بی تکلفی
از بر : صاف سر جوشی ازین خجسته کلام : داد از کرم چو نصیب تو خبر نیست
بیجا بطبع معنی زا : لاجرم افتاد باده احمر : آفتابی ز مطلع مینا : طوف
بزم تر الکند رهبر : تا کند خاطرت شگفته چو گل : زند اندر لباس غم آذر :
بسخن شناسی ریس حسن فردی روزگاری شد ز چشم اعتبار افتاده ام : چون
نگاه آشنا از چشم یار افتاده ام : باطن عاطفت مواطن از حرکتی
نا ملایم که در عالم پریشانی و ضعف سن بهم رسیده اینهم نغورست
هرچند نامهٔ اعمالم از رنگ تقصیر سیاهست و شو یافته همت شریف
بر بیجان بی رحمی مقصور رباعی چه بودی اگر دل آن ماه مهربان بودی :
که روزنامهٔ چنین بودی از چنان بودی : برای خوشدلی ما چه کم شدی یا
یارب : گر نسخهٔ تفقد این زار ناتوان بودی : از آنجا که خبایث عباد
در حضرت بیچون الا بس ندامت و استعفای العفو مقرون است انبعاثی
نیز از کرده و رفته رهین شرمساری است امید که رقم بخشش بر
صفحات تقصیرات جاری گردد بیت ما جرم و گنه کردیم و او لطف
و کرم : هرکس کاری که لایق اوست کند بلاله تلو گهنند بیت
رواق منظر چشم من آشیانهٔ تست : کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست :
مژدهٔ عزیمت از احمدنگر خجسته بنیاد قانون دلها را بنوای شادمانی
نواخت و فضای خاطر را رشک صحن چمن ساخت الحمد لله که کشتی
باطن بجائی رسید و ادعیهٔ سحری و دعوات نیم شبی باجابت انجامید

قطعه برگشتی عمر رانمود آمدنت ∴ بسیار بکام شوق بود آمدنت
از آمدنت که نوبهار عمر ست ∴ حقا که چه خوشتر ست زود آمدنت

قدومی که در طی مراحل بر میدارند منت بر چشم مشتاقان میگذارند و غبار قدم که در طی مسافت بر میخیزد در دیده منتظران بکحل الجواهر بصیرت میریزد هر چند منزل طولانی اتفاق افتد بسیار بجاست و هر قدر در سرعت سیر بر پیک صبا سبقت رود پسندیده و خوشنما بیت

بیش ازین بی تو زندگی ستم است ∴ میزنم گر تو زود می آئی به

خلیفه حسن علی

صفحات امانی و امال آن نتیجه دودمان فضل و کمال برقوم الطاف ابدی و نقوش اعطاف سرمدی منقش و مرقوم باد از نیکنامی که مصور تقدیر صورت فراق بر لوح جبین نقش نموده دل پر آرزو چون پرکار و نوک قلم بر منصه خیال هندی میگردد و بگوناگون رنگها امیزش دارد بندار زان رنگ نخلش نگار محبت و وداد چشم آن است که بنگارش نگارین نامجات نگار فرمائی و دوست یکرنگان باشند

به مجموعه خوبیهای گوکمن

بیت
فریاد که دلدار رخطانی نفرستاد ∴ صد نامه نوشتیم و جوابی نفرستاد
فریاد از آن ساقی سرمست شکر لب ∴ دانست که مخمورم و جامی نفرستاد

چشم انتظار در راه نامه بران سفید شد و دل از توقع یاد آوری نومید اینهمه فراموشی دلیل واضح جفا کیشی است هر چند که نسبت معنوی محتاج رسمیات صوری نیست لیکن در عالم خیال صورت رعایت روابط صوری یعنی ترسیل مراسلات که راست کاشف راز نهانی و در یافت استدراک خصوصیات اسرار نهانی و امتحان جوهر محبت و ولا

وانتظام معاملات

و انتظام معاملات دنیا بران منوط و مربوط است بسیار مستحسن داشته اند
و مقدم معنوی حرف نیستی نیست که هاستان دغل بغرض خود اظهار یک جهتی
و یکدلی نموده از جاده خلوص اخلاص بقدر سنگها پای در وحل مانده اند چنانکه
الظاهر عنوان الباطن مصداق اینمقال است لازم که ظاهر و باطن را برنگ
و تیره کار نمی باشند **فرد** بمکتوبی حیاتی رفته من باز بر آید: مرا صور
قیامت از صریر خامه برمی باید رسید **عرضی احوالی بجناب لطف الله خان فرد**
ای سروری که از تو بود سر فرازیم: وقت است گر ز راه کرم می نوازیم فدوی
علامم که در زیر بار پریشانی پشت طاقت دوتاست و قامت
استقامت احوالش از لباس جمعیت معرا چون از دخل گذشته
و دخلش استحقاق فضل بهم رسانیده امیدوار نوازش بسی است
فرد درد جهان را علاج در کف تدبیر تست: از نفس روح بخش
عیسی دوران توئی **برای تیرداس محرم جانی بیت** سینه مالامال درد است
ای دریغا مرهمی: دل ز تنهائی بجان آمد خدا را همدمی: واجب
الوجودی که هفت کره سپهر یک برج چمن زار اختراعش
و نیر تاقت یکنقطه خامه زرنگار ابداعش تواند بود آگاه است
که محبت شمار از نوایح اشتیاق احرار صحبت رنگین جیب و دامن
آرزو آنقدر مملو و مشحون دارد که استقصای آن بدربعه الدّلت معاینه
فهم و فطرت خیال فاسد و توهم کاسد است **بیت** بجنان
شعله کشیده است که خاموش شود: آتش شوق من از دامن صحرا نشینه
کم و قتی خواهد بود که زمزمه ریز تفقدات باطنی نیست اگر چه صدور

نمایق نامیه در دست بر کارها ید بیضا مینماید لیکن دیده دیدار طلب
چون زخم آب رسیده بهم نمی آید فرد شوق لیلی کم نمیگردد در چشم آهوان
این خمار نیست کز هر جام صهبا بشکند خدا کند که بعد بآخرت
انجامد و تعطش هجران بزلال وصال الطفا پذیرد بمجموعه سخندانی امیر امرا شاعر
افضل الشعرا اکمل البلغاء سلامت قدری تمباکو صورتی که مفید
برودت هوا و مزیل رطوبت فاسده بدنیه است فرستاده آمد
امید که دود عنبر آمودش مشام جان را معطر و بوی عنبر آگینش حواس ما
ظاهر و باطن را مشک اذفر سازد قطعه که درین موسم بهار طرح شده بر زبان
خامه میگذرد نظم صاحبا شفقا سخن فهما بانی نظم و نثر جان پرور ابر
با من ستیزه دارد سخت برق سازد کباب لخت جگر چون تغافل
کنی مکن سخت نیست از موسم بهار خبر درچنین وقت از برای حسن
جسم و قیتی تو میکشی ساغر بهر دفع خمار مخلص نیز لطف کن لطف باده گر
به نتیجه خاندان فضل و کمالی نورالله درین هنگام مسرت آثار نوید طلب حضور
آن اشرف دودمان عز و علا فخر خاندان مجد و اعتلا برای تفویض بیگار
خالصه شریف سامعه پیرا گشته منبسط و مسرور گردانید میدانست که چون
فضل ایزد کارساز بنده نواز اقتضای آن فرماید که وسعت آثار فیض عام شی
به بسط بساط کام بخشی رونق پذیرد و از فواید خوان الوان احسان
بیکران عالمی بهره معاش ابدی فرا گیرد چنین لطیفه اقبال بر منصه ظهور جلوه میدهد
محمد الله محب دیرین که شریک حالت است چشم بر شاهراه تفقد دارد
و یاد دهی فضولی میداند بیت عرض حاجت در حریم حضرت محتاج نیست
راز کس از لطف نماند

رازی مخفی نماند بر دل دانای تو ؛ آفتاب فیض ربانی بر ساحت آمال و امانی
اعالی و ادانی انوار افشان باد بملاحظه گوپال رای عاقد معاقد سعادت
صاعد مصاعد رشادت عزیز الوجودی بعافیت باشند کیفیت
بذل توجهات لا تحصی بجای گماشته خیرخواه عز انجلا یافته سرور افزای خاطر گردید
جزاکم الله **فرد** هر که بود معنی ظاهر درو ؛ آب زلال است و جواهر درو ؛
لله الحمد که عنصر العزیز القدر مسرت الصدور بدین اوصاف ستوده
و محموده موصوف است خیرخواه بعد سرانجام ضروریات اعظم مقصد علامت ۳
میگردد لازم که در جمیع امور گماشته مذکور بیش از بیش مشمول عواطف
موفوره بوده دست گذار باشند بملاحظه [illegible] رباعی گر بدانستمی که فرقت تو ؛
اینچنین صعب باشد و جانسوز ؛ از تو دوری نجستمی هرگز ؛ وز تو غایب
نبودمی یک روز ؛ ناوک دلدوز فراق به پهلوی دل چنان میخلد که زندگانی شاق است
و جاذبه اشتیاق صحبت بنوعی نفاق نخوری میکشد که طاقت تحمل طاق
قطعه بی مهر رخت روز مرا نور نماندست ؛ وز عمر مرا جز شب دیجور نماندست ؛
صبر است مرا چاره هجران تو لیکن ؛ چون صبر توان کرد که مقدور نماندست
کاشکی دست بیعت بمهر و محبت ندادمی تا بسان الوداع حسرت
بر دل ننهادمی و از روح فراغت بخصص جانکاهی نیفتادمی **بیت**
به درد دل گرفتارم دوای دل نمیدانم ؛ دوای درد دل کاریست بس مشکل نمیدانم
بهر حال در عالم اسباب بمراد خویش زیستن محال است ایزد متعال سببی سازد
که جمال با کمال چون آفتاب تابان از مطلع اقبال طلوع فرموده دیده مشتاق را
نورانی سازد برآمدن ارباب سخن بملاحظه گوکمن داس خانی ابلق ایام رام راکب

بخت اکرم الانام عالی نسبی والا مقام بار دیگر بجهت که صدور رقایق نامیه
و ورود صحایف سامیه فرحت افزای نگشته مواسی غنی از گرمی هنگامه نشاط
و لذت اشتغال عیش و انبساط مبادا **رباعی** آنقدر که یاد ما نکنی آنقدر یاد
کرده ایم ترا کوه صحرا پرست از نامت بلکه فریاد کرده ایم ترا چون
سامعه در ترصد خبر خیریت همگی گوش و خاطر انجمن آرای اوصاف
حمیده لسان بهار در جوش میباشد امید که با بباری ترسیل
رقایم زمین دلها را لکاری طراوت منتظر داشته باشند تا نسیم سحری
در گلشن گلهای سامری دار و خاطر عاطر مانند گل شکفته و سر دشمنان
چون بنفشه در زمین نهفته باد **بملاذ الملوک گنبد خدمتگار خانی مشتمر رعایت قافیه میم
از آغاز تا انجام** زمام اهتمام مهام انام بقبضه اقتدار آن مرجع خاص و عام مفوض باد
بعد از شوق عزام و ادعیه اجابت التیام نوش خوش خرام خامه مشک ارقام
بعرصه مدعا طرازی سبک گام میگردد که در سوابق ایام خطی مشعر بر استعلام
خبر خیر انجام خدام ذوی الاحترام بنیه رام تحریر ارقام در آمده جواب آن باوصف
مبالغه و ابرام بتغافل آن سلیم طبع موزون کلام منتج جمعیت و آرام نگشته
آفریننده ارواح و اجسام علیم و علام است که ازین رهگذر خاطر مستهام
مورد اقسام تردد و آلام میباشد اگر باتمام توجه مستمر ارام اجوبه رقایم نیاز
انجام برسد باعث طمانیت تمام خواهد بود درین هنگام فرخنده فرجام خبر
قرب وصول رایات نصرت اعتصام از روی احکام لازم التعظیم و
الاکرام موشح بنام متکفلان مهام این بلده فیض مقام در باب تخلیه
و تصفیه عمارات چهلتخانه و نشیمن خاص و عام و مرمت حویلیهای برای

بادشاهزاده

بارت شاهزاده جمشید فر فریدون اعلام و عمدة الملک مدار المهام و دیگر امرای
عظام بظهور انجامید و این معطل بی سرانجام و الم از دیرباز هدف سهام
انتقام ایام است سرمایه تقویت تمام گردید اما چون موسم بارش متوجه استقبال
و استقدام موکب فیروزی اعلام است بر تقدیر توقف خیام گردون
احتشام که تا انصرام ایام تقاطر غمام مرور اعلام بخشند عازم حضور گردیده
بهره دار آن نیکوکار نیکنام کامیاب سرور دوام گردد عیش مدام بفضل
ملک العلام مستدام باد **بلام مکندرای** جانان عمر من مکتوب مفرح القلوب
با سرمشق مرغوب که سواد کشش بچشم افروزی نظاریان سزد و بیاض بحیرت
افزائی ریاض رضوان ارزد رسیده سرور خاطر افزود و الحمد لله که خط و عبارات را
بنسبت سابق بی مبالغه و اغراق تفاوت از زهر تا تریاق است لازم
که در استکمال این بضاعت دیرپا و در استحصال چنین دستمایه دست بالا
جهد رسا و کد لا تحصی بکار رود و در هر وقت خیال استماع این
گرامی فن و استدراک صحبت اهل سخن و جمعیت سعادت منشت باشد
زیاده عمر باد برب العباد **سنجن سنکه رای تیرداس فرد** دلم ز خار غمت صد هزار
خار نیست است: کسی که با تو بود دوست دشمن خویش است: چه گوید از درد
جدائی و چه نویسد از شدت تنهائی که لمحه بلمحه سپاه غم با دل پر الم میستیزد
و لحظه بلحظه طوفان سرشک از دیده خونبار فرو می ریزد و نمیدانستم که نیش افعی
فراق اینهمه زهرناک است و ناوک انداز هجران در خونریزیها اینقدر
بی باک **فرد** فراق هجر که آورد در جهان یارب: که روی هجر سیه باد
و خانمان فراق: بهر حال چون حدیث شوق و بیان فراق وقتی و

وجمعیتی و فرصتی میخواهد ما چاره بجز عا میگردد آید لکه این نامه روان آسا که بخاصیت

گلگونه عارضی ارم و سواد دشت مشک لوح و قلم بوا خضر وادی و داد را بسر چشمه

حیات ابدی راهبری فرموده عوارضی محبت و واردات ملفوظات ضمیر آفتاب ضیا

که انجم رخشان در شبهای تار از حروف مشکین هویدا بود دیده لیلای دستگیر دارا

بسرمه وفا و توتیای الوف اخلاصهای نورانی نمود ابیات رشح قلم تو

چشمه آب بقاست ؛ الفاس جوش تو نفخ باغ وفاست ؛ این نفحه

در شمه راز من بازمگیر ؛ زیرا که دلم زنده بدین آب هواست ؛ از ورود

حسب الحکم والا حاوی طلب حضور خان صاحب و میل ضد الیقان و تاکید عت

رسید نهایت بکمترین اخوان نگار شیافته ان شاء الله تعالی عنقریب از تیاری

کاغذ مطلوب فراغ حاصل نموده بملازمت میرسد و در رکاب خان صاحب

و قبله عازم حضور ساطع النور از مونگاه جوهر قابلیت و محک امتحان

لیاقت و شعور است میگردد در زبان مهربانی و قدردانی ابلا ملازم کلاب رای ساطوبیره

فرد بی رو بیتو زنده می توان بود ولی ؛ این زندگی از هزار مردن بتر است

جائی عمر لخد نگ جان شکاف فراق بجگر میخلد و سیلی گردن شکن

هجران شریان جان میگسلد کاش در عالم تعلق فکر معیشت بجان

نمی بود تا هیچ آفریده از نور دیده خود جدائی تجویز نمی نمود یکلها در دیده ام خار است

و در روز روشن در نظرم شب تار موی خامه خیالم بر لوح دل سرگرم صورت

سازیست و دل در آرزوی دیدار از غرفه چشم مشغول نظربازی از ناتوانی

موبر تنم گرانی میکند و آتش اشتیاق در کانون سینه آغاز سوز جهانی نهاده است

دیده دریای بارا ابریست که ناپره آتش بریده اند و دل بیقرار دوکان سیماب فروشی است

صفر ۱۴ الف

که متاع اضطرار درو چیده بیت دل بامید وصل تو همدم جان نمی‌شود جان بهوای
کوی تو یار چمن نمیکند : چمن آرای ریاض آفرینش که زیبا نهال خلقت انسان را
در بستان سرای گیتی نشانده و تخم مهر و محبت در مزرع دلها افشانده
بنو بهار فضل و کرم سبب سازد که گلهای مراد در گلشن تمنا بشگفد و نسیم
مسیحی در گلستان کمال رنگ لالان اعجاز عیسوی بکار برد رنگین نامه
که بیاضش چون طلعت صبح دلکشای و سوادش مانند مشک تتاری عطر
سای بود نزول نموده اگر چه خط و عبارت نسبت بسابق تفاوت کرده
لیکن بمقتضای شعار تمندی آنست که نظر بر مزید داشته رخش کوشش در میدان
کسب هنر بتازند و بمزاولت خط و ممارست املا از همچشمان لوای تفوق
برافرازند هنر درختیست که حلاوت بار آرد بل ابریست که باران دُر و گوهر بارد
ابیات هنر هست آن کزو رسد یاری : هم داری اگر هنر داری : هر که از
آموختن ندارد ننگ : دُر بر آرد ز آب و لعل از سنگ : از هنرمندی
بگردد بخت : بی هنر کی رسد بتاج و تخت : لازم که این سخن را آویزه گوش
هوش سازند و بتحصیل چنین نعمت بپردازند به سخن شناس را بگوئید
دراس گلشن مزاجها بهار طبع را رقیمه عاطفت ضمیمه متضمن باعتذار امری که خاطر
اخوت مآثر از وقوع آن اصلا متوحش و متالم نبوده و بوده سعی نموده جائیکه
استقامت مزاجهای در میان و آفتاب محبت معنوی بر ساحت
خاطرها نور افشانست گنج ظلام کدورتها چه امکان فرد گر ز دست
زلف مشکینت خطائی رفت رفت : ور ز هندوی شما بر من جفائی
رفت رفت : بسیر گلزمین قصبه آنوره که مرکوز خاطر است

باوصف قرب اینهمه دیرچه امناقب انیکان متبرک ومحامد این مفاخر الهی
بسمع آن نکته دان دقایق رسیده باشد فرد اگر فردوس بر روی زمین است
همین است همین است و همین است : امید که اراده صواب آماده زود بفعل آید
تا بگل گشت این مرغزار ارم تزئین وقت خوش گذرد و چشم انتظار
بفروغ مقدم شریف مردم نشین گردد فرد براه جستجو هر کسی منت قدم ساید :
بهر گامی که بگذارد زما چشم از و پائی برای تبردوس بیت
اگر بگوی تو باشد مرا مجال دخول : رسد ز جهت وصل تو کار من بحصول :
دلم بیوصالش صفائی ندارد چو بیگانه کاشانه ندارد حالتیکه از فراق
میگذرد نمیتوان گفت ونمی توان نهفت زیرا که گفتنش وقتی وفرصتی
میخواهد و نهفتنش جان وتن میکاهد ناچار بمدعا میگراید خط فرحت نمط
که بنیاتش تازه غازه ناصیه ماه رویان وسوادش وسمه ابروی مرغول
مویان بود رسیده ودیده دل را نورانی ساخت چنانچه نوشته اند که میل
خاطر را باکتساب هنر بیشتر داشته باشند که این کالای دست بالای
بضاعتیست پایدار ونفعش بسیار یعنی هرچند بصرف در آید بر دخل
بیفزاید واز گزند سرقت بمعرض خطر نیاید وهنرمند هرجا رود اهل دول
معزز ومحترم دارند وقدوم او را مغتنم شمارند بنابرین این گوهر بیبها
قدر افزا در کرو محنت است فرد تا غم نخورد مرد نیفزود قدر مرد : تا لعل خون
نکرد جگر قیمتی نیافت ایضا برای تعبیر دوس نوم اگر بگوی تو باشد مرا مجال دخول :
رسد ز جهت وصل تو کار من بحصول : تحقیق انیقه ش هر حرفش تفسیر عواطف
محبت قدیم وهر لفظش منبع زلال کوثر وتسنیم بود عزورود نمود در مقدم

خدن

[illegible]

خدمت مجربه مکرر بقلم آمده که هرچند فی الحقیقت خوبست و در ظاهر
معیوب انشاءالله تعالی بعد ترتیب سلطوامیر روز فرخنده بنیاد میشود چون حالا صاحب
و قبله برای کامیابی فقیر غایبانه فرموده اند در رکاب ایشان عازم حضور
پرنور میگردد زیاده عمر باد رمز شناس سخن نهاکره ولی جنون درد دل بیستی تو دیده از جمالت محروم
ای کاش که دیده نیز با دل بودی اگرچه بتقریب مکاتبت گوهر جنس بندگی را
آب نخورده مالک دلها آگاه است و سوز نهانی بر صدق مقال گواه که در هیچ حال
از استحصال وظایف حفظ الغیب غافل نیست الحمد لله که از اثر جاذبه قلبی
مکاتبه قدر افزا که ذریعه استخراج نخبت مندی و وسیله استنباط سربلندیست
ورود نمود مزاج محبوب را بترغیب گرم جوشیهای اشاره فرموده ضرور صد کم
بعد ازین هم سواد دیده بسواد صحایف شوق افزا روشن و خورشید
تفقدات باطنی بر ساحت دلها پرتو افکن باشد شفقتی میان نورالله
که استکشاف احوال عاجز مینموده اند و بر تقدیر فقدان رفاه به نعم البدل شغل
معهود موعود میفرموده اند فقیر بالفعل بکاری عمده مامور است و باشانه جمعیت
باده بیمای عیش و سرور اگر برای مخلص زاده کاری مناسب تواند گرفت
یاد دهی باید کرد زیاده عمر باد مجموعه اهلیت میان نورالله بپیام راحت التیام از رقعه
رمزشناس سخنی تهیا گردان ممهن بیبراییه الصلاح یافته متمم سرور موفور و امتنان
نامحصور گردید و شمایم مکارم اخلاق مشام ارباب وفاق را معطر گردانید بیت
خدا از سوز دل آن سینه را نگهدارد که حق صحبت دیرینه را نگهدارد اختر
شناسان اسرار آسمانی آثار ثروت و اقبال را از لوح پیشانی شریف
استدلال مینمودند بچشم ظاهر معاینه افتاد و سواد حوز ان صحایف پیش بینی

اطوار ترقیات که از ناصیهٔ حال ایشان استخراج میفرمودند آغاز بهروزیها نهار
امیدم هموار ره لب تشنهٔ املای رشحات سحاب مکرمت ایزد متعال منتظر باشد
چون مخلص بعلاقهٔ خدمت امینی و فوجداری پرگنهٔ آکوره در افراز معزز است
و کسوت احوال بطراز جمعیت مطرز خاطر عاطر جمع باشد بلاتیلوکچند خدمتگار جانب
مشتمل بر نسبت ترکش کمانی فرد ای نور چشم من سخنی هست گوش کن ؛ چون
ساغرت پر است بنوشان و نوش کن ؛ از انبارگه گردش چرخ مقوس من
ناتوان را هدف تیر هجران ساخته و ناوک انداز فلک مرا چون تیر از شست
مفارقت دور دست انداخته پشت طاقت از بار غم کمانوار خم گشته و جسم
ناتوان از تیرباران الم سان تیر در خاک نشسته پهلوی جان به پیکان
تغافلهای آن سخت کمان فگار و دل حیران چون خانهٔ کمان از اثاث البیت
جمعیت بر کنار از انجا که مزاج آن تیزفهم زود رس تیر آسا بکیش راستی
آشنا و بخلاف رسم کمان از خیال کج نشینی و کج اندیشی معرا است
اگر گاه گاهی امید نشینان هجران را بیاد آرند گنجایش دارد حقیقت معطل
نشینی در رنگ کمان بی زه پی در پی بالعزیز نگاشته میخواست که خود را
بسان تیر به هدف مقصود رساند بسبب کسی امیدگاه اخوان که چون
پیکان زهرآلود بجگر میخلید میسر نشد حالا که ایشان چاق شده عزم مصمم
دارد مگر جمعیت فقیر که چون کمان بقربان پیوسته بخاطر متعلق است ترکش
نخواهند داد فرد مارا بس است گوشهٔ ابروی التفات : این صید رام را
بکمانی میتوان گرفت : تا مهر منیر از خطوط شعاعی ترکش زرین بکمر دارد
کمان راستی در قبضهٔ قدرت آن سرآمد راستان باد بابو تیجداس مشتمل بر چار بیت

بصاحب امیدگاه

صاحب امین کاه اخوان سلامت درد دلرا دل صفا منزل آگاه و مخلص خاطر را
خاطر ملکوت ناظر گواه است صعوبت علل متعدده مشدده که بمزاج وهاج
طاری است خون جگر بکاوش این غم از دیده دل جاری و القدر که القدر افزای
پایه اخوت را از عارضه بیقراری است چشم چشم را حالت ابرآذری فرد
یارب بسر شش حلیم دانا بفرست ۞ وز بهر شفای او مسیحا بفرست ۞ مناجات
بحضرت باری نمود ابیات ای آنکه دوای دردمندان دانی ۞ روحی بدمی در تنها
بیجان آنی ۞ گر یک نظر کنی بحال بیمار ۞ مشکل شود دشش سهل بصد آسانی ۞
ای از کرمت خزان بدل شد به بهار ۞ از ساحت دهر قحط بگرفت کنار ۞
بر حال مریض ما نظری گر کند ۞ علت ز مزاج او بفرسنگ فرار ۞ ای افسر
زرفشان بخورشید دهی ۞ وی جام جهان نما بجمشید دهی ۞ مشکل همه حل شود
بفضل تو اگر ۞ بیمار مرا شفای جاوید دهی ۞ ای فضل تو درد را دوائی بخشد ۞
هر دیار اسر و پائی بخشد ۞ درد دل بیمار ز حد میگذرد ۞ امید که لطف تو
شفائی بخشد بلاد تلو بخند خد شکار خانه اقبالمند دل بند بجان پیوند همواره
در اقران معزز و در همچشمان سربلند باشند خبر میرسید ایام حیات مستعار
نهال سرو کسوار نمک جراحت پاشید و رخساره حیات بناخن ناکامی خراشید حیف
که صاحبدلان را در سیل حوادث روزگار غدار اقامت دشوار است و مقبلان را
درین سر منزل فنا همیشه بدل خار خار فرد گلستان عمر را در مرغزار روزگار ۞
نوبهار خالی از بار خزانی کس ندید ۞ از بیطاقتی خاطر رنجور باز ماندی آنچه رنج تو رسید
نه همه شدی را آتش مصیبت بریان و به اشک خونین گریان می باشند و بنالهای جانسوز
و فغانهای حسرت اندوز رخنه در دل فلک سنگدل کینه توز میکنند الله تعالی توفیق

صبر کرامت کند ترکهٔ متوفی که نزد رحمت خان افغان امانت است زود بفرستند

که سعی در حق بیوه‌ها فوق مراتب اعانت و امداد است زیاده عمر باد بنام

رتنا رام فرد مردم دیده به پای قلم افتند هر دم • که مرا لفظ حرفی کن و یا نامه

فرست • اظهار شوق زائد را حواله بدلها کرده بمطلب میگراید صحیفهٔ طمانینت پیرا

و هوش افزا المحتوی بر تعزیت ٹهاکر بزرگوار که در جوار رحمت آفریدگار

با حوران جنت الماوی هم آغوش و همکنار یار وار دشد اگرچه هر فردی را

از افراد موجودات به پیک اجل لبیک اجابت باید گفت و هر صنفی را

از اصناف کائنات سر بگریبان عدم باید نهفت لیکن بر بیکسی وا

بستهای متوفی رحم می آید بهر حال بیت بدست ما چه ازین حل و عقد چیزی یا

نیست • لعبتی ناخوشی و خوشی که رضا هم سزا است • خیرخواه ترک

خدمت جزیه نموده در خجسته بنیاد متوقف است در باب عزیمت لشکر

ظفر اثر باستطلاع عزیز القدر رجند لال تلوکچند نحو یکه برنگارند بعمل آ

محبت معنوی مستزاد باد بجلال تلوکچند نوشته فرد سواد دیده از

تو بودی یکه بجا یارب که این ویرانه یکباری دگر مردم نشین گردد • حق

آگاه و مالک دلها بر صدق گفتار گواه است از آن باز که از علاقه خدمت

جزیه استیفانده در خجسته بنیاد متوقف است کسی را محل بی اختیار

با حراز سعادت دیدار مسرت آثار میکند نخلبند ریاض آفرینش کسی سببی سازد

که چمن زار صحبت رنگین چیده‌ها و از همیشه بهار دیدار گل چیده‌ها میسر آید

سعادتمندی و سربلندی روز افزون باد بسواد اهل تماشا لوگن ابن چند فوجدار فرد

دریچه نظاره بگذار دیده من • بجز خیال تو از هر چه هست مسدود است •

جزئین

خبر عزیمت میمنت قرین باین طرف ابواب خورمی بر روی دلها کشود
و خضر مشربان وادی طلب را بچشمه سار حیات ابدی هدایت فرمود
خوشا وقتی که صبح وصال از مکمن اقبال دمیدن گیرد و شبستان امال
بمصباح قدوم فرخنده روشنی پذیرد **بیت** کی بود یارب که شود بهره ور دیده ز
دیدار چو گوش از خبر دوستدار الی الیوم در قصبه غیر بیکار نشسته چون رسیدن
در رکاب شریف اند تشخیص جمع جزیه بر آمدن آنها موقوف است امید که
بدولت و اقبال بر جناح استعجال تشریف آرند **بیت** بیا که آمدنت از خدا
همی خواهم بیا که گوش بر آواز و چشم در راهم **بلا الله تلو لکجند خدمتگار خانی فرد**
میزنم هر نفس از جور فراقت فریاد آه اگر ناله زارم نرساند بتو باد اگر
از شوق حرفی نویسد آتش بقلم در گیرد و اگر از بیداد فراق فریاد کند عرصه
آفاق شور محشر پذیرد ناچار بطلب میگراید خط طمانینت نمط که بیاضش
چون رخساره خوبرویان منور و سوادش مانند مشک ختن معنبر بود
در وصول اراده عزیمت از خجسته بنیاد بلند ظفر اثر رسیده بهار خاطر را
نهایت مضطرب گردانید با وجود قرب جوار رحلت دیدار میسر نگردید
والله اعلم که خواهد شد انشاء الله تعالی در هفته از ترتیب کاغذ فراغ یافته
بمقصد میشتابد بهر کیف تا رسیدن مشتاق توقف لازم
مردم از غم سخن از رفتن خود چند کنی این نه حرفیست که گویی و شکر خنده کنی
بسخن بشناس ای بلبل نت دارکی سواد دیده تر کردم نوشتم نامه سوی تو که در هنگام
خواندن چشم من افتد بر روی تو داستان شوق چون زلف مشکین
کاکلان دراز است و زبان خامه در تسوید آن بعجز و کوتاهی دمساز

لاجرم بمطلبی می‌پردازد که حصول رخصت از خدمت کثیر المنفعت
بسبب عجلت بدرقهٔ همت نیامد معذور باید داشت شکر خدا که قرین
خیریت بلکه ظفر پیکر رسید عهد نشکری بنواب والاخطاب کلکتا استحسان
در سرکار بادشاهزاده جهان و جهانیان جهاندار شاه بهادر بعطای خدمت
و منصب میر منشیگری مورد نوازشها گردید امید واثق است که عنقریب
شاهد جمعیت چهره گشا بیدوک لیشها تدارک مافات نماید لیکن
خار مفارقت به پهلوی دل میخلد و صدمات مهاجرت عروق جان میگسلد
غبار کدورتها بر صفحهٔ خاطر القدر نشسته که شست و شوی به سیل سرشک
دشوار و سیجنجل دل از زنگ سرد گوی زنگ بسته که تصفیه آن بمصقل
کوشش امریست محال دور از کار فرد بسکه دارد گرد کلفت چهرهٔ
احوال من :: روی میمالد بخاک آئینه از تمثال من :: صنع پرداز حقیقی که تصاویر
مخلوقات را بر صفحهٔ هستی کشیده و مزاج هر یک برنگ جدا ستیها امتزاج بخشیده
نقش وصال بر لوح تمنا بر نشد و دیدهٔ دیدار طلب را چنین چشم تصاویر سزاوار
سرمهٔ حیرت نه پسندد زیاده عمر باد بود مدامی سخن تمنا کردی فرد هجر بس است الهی خدا از وصـ
وصالی بده :: شوق مده اینقدر یا پر و بالی بده :: اگر در طریق شوق قلم میراند
در اول قدم میماند ناچار از بیوادی دشوار عبور و کتل صعب المرور پای
همت پس کشیده بمطلب میگراید چون عمری بصحرانوردیهای مشغول و از
صحبت رنگین بحرمان موصوف بنیابت امانت جزیه باستجازت شریف
اختیار نموده بقصبه غیر رسیده در ینولا ظاهر شد که زمینداران واقع طلب
در خجسته بنیاد هنگامه آرای سر گردن بقلاده سخن شنوی نسپارند و چون

سلمانان پیمان عوض

سکان همان عف عف کرده دارند از انجا که پرواز گنجشک تا لب بام
و ستیزه با بزرگان خیال خام است خدا کند که آرزوی ناتمام آن فریق
بدسرانجام بجائی نرسد و مراجعت شریف قرین آبرو و استیلای زود
بمنزل مقصود اتفاق افتد بیت یارب آن آهوی مشکین بختن باز رسان
وآن سهی سرو روان را بچمن باز رسان بمبارکباد که چند خدمتگار خانی را فرد
صبا غبار دهست را بچشم ما نرساند میان ما و صبا این غبار خاطر ماند
اضطراب خاطر از حد گذشت و بعلت عدم تیاری کاغذ دیده‌ها منکسر ست
حیف که با وجود قرب مسافت آرزوی دیرینه بدل ماند و بملک جان ست
مشتاق زائران زوار بخاک نشانند بهر حال اگر چندی در خجسته بنیاد متوقفست
افغان و خیران میرسد والرضای الموالی اولی زیاده بجز شوق چه نویسد
سنخ چند خلیفه محمد حسن بهار طبع عالکشن فرا جلد عالمگیر نامه حسب الطلب
فرستاده آمد شروع باستکتاب باید نمود و بکاتب باید فهمید که زودتر از
زود نقلش بردارد و پیر و طرب اندوز صحبت رنگین و ذکر اشعار
متقدمین و متاخرین مسرت پیرای دلهای حزین بجا زبان سحر بیان سخن
آفرین فرمایش رباعی بتضمین این مصرعه مصرع باد سحر از میانه برخاست زمن
چنانچه دو سه رباعی که بخاطر ناقص گذشته بقلم آید جای اصلاح خالیست
رباعی زد ناله درد بلبل از کاهش تن گل داد بوصل خود مرادش بچمن گفتم
سبق وفا که تعلیمش کرد باد سحر از میانه برخاست که من رباعی میکرد
فغان و ناله بلبل بچمن گل گوش باو نکرد و نشنید سخن گفتم که بیاموخت
بگل بی رحمی باد سحر از میان برخاست که من رباعی شد خاک چمن

زبوی گل مشک ختن : بلبل اندیشی چشمم تمنا روشن : گفت آه بجانان
که رساند خبری : با سحر از میانه بر خاست که من رقعه ملازمتی فرد
رخ تو در نظر آمد مراد خواهیم یافت : چرا که حال نکو در قفای فال نکوست :
استعداد این قلیل البضاعت عدیم الاستطاعت از ان قبیل نیست
که بر محک امتحان آن ارسطو فطرت فلاطون زمان کامل عیار برآید لیکن
اگر بیاوری بخت و دلالت طالع منظور نظر اکسیر اثر گردد هر آینه از
حضیض کم فطرتی و فرومایگی برآمده بر اوج نیک اختری چون مهر و مشتری
صعود نماید بیت از وجود تو مسند اقبال زینت یاب باد : در ترقی تو
بخت حاسدان در خواب باد : بنده میخواهد مراد از فیض نور تربیت :
ای بفضل حق ترا باغ امل شاداب باد رقعه ملازمتی واهب بی منت
و رازق فی الحقیقت که فضل بیکران لوای دولت خواقین باوج علیین
برافراشته و مایده روزی اصناف موجودات بر صفحه ارض مهیا داشته
چون خواهد که هرزه گرد منهج پریشانی و جاده نورد طریق بی سامانی
بمیامن بهبود رسد الثیام جناب همت مندان عالیمقام وجه همتی
سازد نظیر این مطلب ارجمند صورت حال این نیازمند است که بر بی
سعادت روی ارادت بقبله حاجات آورده امیدوار است
که باستفاضه انوار تربیت زنگ زدای اختر طالع گردد مصرع
هر مس که بکیمیا رسد زر گردد ایضاً رقعه ملازمتی فرد
الهی تا جهان را نام باشد در جهان باشی : بدولت کامیاب و کام بخش و
کامران باشی : مقصود الاستعدادی که بمساعدت بخت و معاضدت

طالع راه برد

طالع را به دولت سرائی والاجاهی برود حلقه بگوش بخشش آردن رائینه بیمن
قبول و برکت اقبال آن صدر آرای انجمن جاه و جلال از حضیض بیقدری
برآمده بفراز پایه نام آوری و روش اختری صعود نماید مصداق اینمقال
صورت حال این نیازمند که با تجلیات سجدات جناب جهانیان مآب
ناصیه کربت برافروخته امیدوار است که بنظر الطاف ملحوظ گردد ٭
گر به هنرم وگر به هنر بند ٭ لطفست امیدم از خداوند عرضی بجناب لطف الله خان فرد
در زکم قیمتی زد در شکستن بس است ٭ به که بر سنگ زنم گوهر بی قیمت
خویش ٭ همه همچشمان بمرحمت اضافه‌های امتیاز یافتند فدوی
در مقام بریز بریزست و مایه رشک از کانون سینه شعله خیز
پیداست که بمجازی ناتوان بینان کار تا باینجا رسیده والا درپی
نفس شرمنده نیست که مصدر تقصیری که سزاوار اینهمه تعذیر باشد شده
از پیشگاه انصاف امیدوار است که مورد نوازشهای گردد یا حظ آزادی
یابد که در کنج عزلت بدعاگوئی بسر برد ٭ وانکه از چشم تو انداخت مرا بی
تقصیر ٭ چشم دارم همین درد گرفتار شود عرضی بجناب نواب نظام الملک میرزا صفوی خان

عرضداشت فدوی غلام مادهو رام ٭ عرضداشت فدوی غلام مادهو رام
تارک نیازمندی را بکلاهای تسلیمات سربلندی افراشته بموقف عرض
مقیمان انوار حضور نواب کریم الخطاب والاجناب عالمیان
مآب که بمیامن ارتفاع سراپرده دولتش بخطوط شعاعی مهر منیر متعذرات
و عالمی بریزه چینی خوان الوان نعمتش مستنفع و مستبشر میساند
که فدوی بعد حصول رخصت ملازمت الکثیر خاصیت متقربین خدمت

امانت و فوجداری پرگنه راجپور نوزدهم ربیع الاول بتعلقه خدمت
رسید و زمینداران کلهم اجمعین موافق ضابطه پیش آمده عاجز را دیدند
چون تحصیل اینحال بسبب آمدنی محصول برگذار تمام سال دوازده ماه
جاریست موافق ضوابط و معمول عمل نموده مبلغی که موجود بود ابلاغ حضور نموده
کیفیت حسن عمل و ضبط و انتظام پرگنه از خارج بسمع عالی خواهد رسید
ایضاً بنواب نجیب الملک رضوی خان عرضداشت فدوی عقیدت التیام مادهو رام
ناصیه نیاز بر زمین عبودیت سوده و درج خاطر را به لآلی حسن اعتقاد پر نموده بعرض
باریابان حضور نواب مستغنی الالقاب خدایگان قدردان که دل فیض
منزلش بکام بخشی ناکامان روزگار چون تموج بحر بی اختیاریست و کف
گوهر آمود جودش در عطا پرستی لسان ابر نیسان گوهر بار میرساند غره
شهر حال غنده ضلالت سگال با جمعیت کثیر در ینضلع آواره
دشت ادبار گردید و دست جسارت به نهب و غارت برگشوده
وقافیه عافیت و تردد گستکار بر ساکنین و مواطن تنگ نمودند
فدوی با وصف قلت سهبندی و کثرت غنیم پای اقامت در زمین تمکین
افشرده بممانعت و مدافعت پرداخت و در حفاظت قطعات
برگذار بلکه مکت و صیانت دیهات قریب جوار مساعی موفوره بظهور
رسانیده دست تسلط و مداخلت آن فرقه لازم التفرقه کوتاه ساخت
و درینضمن امارت و ایالت مرتبت مغل خان ناظم صوبه خجسته بنیاد با فوج
گران بتقریب زیارت روضه منوره روی عزیمت بانطرف نهاد آورده و از آوازه
غنیم لئیم جهنم مقیم خبر یافته فوجی به تنبیه و تادیب لعین نموده عاصیان قریب پاس

م تصدیع امور و قربات چند سپهر جاه الانتقال کرده

وصلش

وخذلان خایف وهراسان روی بوادی فرار نهادند وبه نیرنگی اقبال
نواب نامدار جمهور سکنه وعموم متوطنه از اذیت گمراهان شقاوت
شعار محفوظ ومحروس گردیده زبان بدعای دولت برکشادند هندوی
ده هزار روپیه ارسال داشته قبض خزانه مرحمت شود سایه هما پایه بر تارک
بندهای جان نثار تا گردش فلک دوار مبسوط باد

بنواب نجیب الملک میرزا صفی خان

عرضداشت فدوی ارادت انجام مادهورام که صحیفه دل را بر رقوم ادعیه
خلود دولت واقبال ودوام عهود مملکت واجلال مرقوم دارد بعد تمهید
قواعد تخشع وابتهال بعرض فیض اندوزان پیشگاه فضل وافضال نواب
دریا دل بحر نوال قبله امانی وامال میرساند درین اوقات میمنت سمات
خبر ولادت اختر برج سعادت نوباوه باغ دولت وکامرانی ثمره
شجره حیات وزندگانی سامع افروز گشته غنچه قلوب نوید طلبان را
بسان شکوفه از نسیم بهار شگفته گردانید وشمایم حصول عمر ابدی که
عبارت از میلاد مسعود اولاد واحفاد است بمشام جان رسانید
مبارک طالعی وفرخنده فالی   ز باغ خوبی زیبا نهالی   مبارک وفرخنده باد
وایجاد این همایون بخت والا نژاد جمیع ملتزمان جناب فیض قرین را
واسطه حصول مآرب ومقصود شود

بجناب نواب نجیب الملک میرزا صفی خان مبارکباد واضافه جناب عالی

فدوی مادهورام تقدیم آداب کورنش وتسلیم را ذریعه
سعادت ووثیقه عبارت انگاشته بعرض حواریان محفل فیض منزل
نواب عالیجناب مبادی آداب سپهر جناب مرجع مآب
جهانبانان جلیل المنقبت منیع المکان فیاض عالمیان دستگیر

هر توانا و ناتوان میرساند که درین خجسته زمان دولت اقتران مژده
اضافهٔ مراتب و مناصب آوازه کام بخشی و شادمانی بجامع اعالی و ادانی
درداد و ناهید عشرت ساز ازین نوید مسرت طراز از غایت نشاط
و نهایت فرحت و انبساط در انجمن فلکی برقص آمده کوس شادمانی
و مبارکبادی بر بام سپهر نهاد بیت ازین شادمانی جهان تازه شد ؛
دل آسوده گشت و روان تازه شد ؛ چمن آرای ریاض آفرینش
فرخنده و همایون کنار و نخل ترقیات روز افزون را در جویبار بهروزی
بالیده و قد کشیده داراد احقر در سرانجام کارها محتاج بتاکید نیست کیفیات
جزئیه و کفایت جاه بتخواهی از روی دخل و تشخیص که متعاقب میرسد بعرض خواهد رسید
ایام جلادت مزید کواکب دولت و بهروزی تابان باد برای تهنیت درس بجز معانی نوید
ما از خیال روی تو در خواب رفته ایم ؛ یوسف نقاب بسته در آید بخواب ما ؛
رقیمهٔ کریمه متضمن کلم فراموشی ها رسید خاطر را متوحش گردانید ملکت و
درنگ مبتر سیل صحایف ثنا آن ملاذ که نزهت گاه دوستی را بصرصر
سموم سرد مهری زبانه افیتی رسیده باشد در عالم بشریت گاه گاهی چنین
هم اتفاق می افتد و گرنه در عالم خیال هم وقت دیده بر جمال مهر تمثال محو
تماشا است و از استیلای شوق لوح دل آئینه خانهٔ لقای خورشید
سیما خواه الصاف کنند که مستغرق محبت معنوی را بشکوه فراموشی
چه کار است و سالک مسالک باطنی را رعایت رسمیات ظاهری
چه ضرور بیت در و دیوار من آئینه شد از کثرت شوق ؛ هرکجا می نگرم روی
ترا می بینم ؛ امید که حاضر و غایب با خود تصور نمایند و همین طریق خاص ملحوظ مقبول

و گلچینان را که مرمان

ومختار برگزیدگان عالم اخلاص است اختیار فرموده بود نتیجه دودمان فضل و
کمال خلیفه حسن علی خلیفه صاحب منش ریشه اکثر عزیزان سخندان که چاشنیه
نظم و نثر مذاق جان شان آشناست بتقریب دعوات بغریب خانه
محفل آرا بوده از اشعار متقدمین بلاغت شعار و سخنان ذکا از نتایج
افکار متاخرین سخن گذار زلال افاضت آنها مطارحه میرفت رضوان شاعر
که کلام دلپذیرش مقبول مقبلان و سخن بلندش مرغوب صاحبدلان است
بیتی از شعر ملک الشعرا فرخی سبزواری برخواند جام یاقوت و می لعل
بهم باده بیند زان نماید چون لاله و داغش بمثل گفت که مثل لاله بجام
یاقوت مسلم و مناسب لیکن بمثل داغ سیاه است با می لعل که سرخ
فام است مناسبتی ندارد و هم موشگافان دقیقه رس در نیقد هم جواب
ندادند مهر سکوت بر لب نهادند الکاشف رموز سخنوری و کشاف
دقیقه نکته پروری در بنابچه فرموده حق اینست که ملا منیر در وصف
لاله بیتی چند گفته الحق که گوهرهای مناسب در رشته نظم سفته این
ابیات از اوست ابیات سواد گلشنم حیرانی آرد ۞ ازین لاله که بر دل نقطه
دارد ۞ سیاهی در درونش ساخته جا ۞ در آغوش شفق شب کرده ماوا ۞
چو نیکو بنگری داغ دل وی ۞ سیه مستیست بنهاده در وی ۞ شده داغ دل او جلوه
آرای ۞ ببرج آتشی کرده زحل جای ۞ درون او ببین داغ سیه تاب ۞
مگر زاغ میان خار سرخاب ۞ فلک تمثال او را چاره سازد ۞ اگر
خورشید را صد پاره سازد برادر عزیز از جان لاله هر پرشاد
دوحه حدیقه مراد ثمره شجره خواد لاله هر پرشاد همواره شاد و با کتاب

هنر و تهذیب اخلاق دل نهاد باشند خطی که سوادش مشق خط خوبان
پر نزاد و بیاضش غیرت بخش کارنامهٔ مانی و بهزاد بود در وقت خوشی نزول نعم البواب
فرحت بر روی خاطر گشاد و خط و عبارتش از حسن تلاشش و جهد بیقیاسش خبر داد
بارک الله بعد از این هم بهمین قدر غره نبوده نظر بر مزید دارند و اوقات شبانروزی
باستفسار معقولات و منقولات مصروف داشته همت بر کسب کمال بگمارند
بیت کسبی کمال کن که عزیز جهان شوی: کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من:
بشیخ نور الله شاعر فرد این پیک نامور که رسید از دیار دوست:
آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست: خوش میدهد نشان جمال کمال یار
خوش میکند حکایت عز و وقار دوست شیخ نور الله سامی مکتوب
جمعیت اسلوب مشعر بر تفرد خدمت پیشکاری جزیه ممالک محروسه
از پیشگاه جناب جهانبانی بعهدهٔ آن بانی مبانی قدردانی لمعه وصول
افگنده مواد سرور و روشنائی افزود شکر خدا که حق بمرکز خود قرار گرفت
و احکام ملت بیضا بکار فرمائی شریف رونق پذیرفت مراعات
مراسم آشنائیهای که نظر بر قدیم ارتباط مکنون خاطر اخلاص الاحباب است
از خارج جلوه ظهور یافته محمدت و ثنای آن فایق از شرح و بیان میداند
و بمقولهٔ ما شکر باک حق شکر که قایل و گویا میگردد مصرع دولت ندهد
خدا کسی را بغلط: بالفعل خدمت امانت فوجداری پرگنه ایلور از محال
جاگیر یحیی الملک میرزا صفوت خان بمخلص تعلق دارد و هم آغوش
شاهد جمعیت است خاطر عاطر من کل الوجوه جمع باشد برادر عزیز [illegible]
فرد ستم لطفیست که با تیر محبت در میان باشد مل از دست تغافل نخورد گفتم

دوستان صاحبدل رضاجوئی احباب بر همه کارها مقدم انگاشته در هیچ حال
مراعات این رابطه مهمل نمیگذارند آنمهربان باندک لغزشی در سلوک
امر سهل که لازمهٔ عالم بشریت است آنقدر نفرت گزیده اند که از وضع و آئین
ایشان رایحه التفات بمشام جان نمیرسد و غیر از نفاق که منافی اطوار
ارباب اشفاق است از ناصیه احوال شریف معاینه نمیگردد از انجا که لطف
و کرم بهترین صفات انسانی محل حاصل عمر و زندگانی است لازم که بعد ازین
تدارک مافات بعمل آید ه از جبهٔ کریم گره زود واشود : یک لحظه بار
خاطر دریا بود حباب : هرچند میدانم که آن توفیق یافته اخلاص باطنی را
همان ارتباط دلپذیر خاطرپسند منظور است اما در عالم صورت حفظ
رسمیات صوری که عبارت از ترسیل رسل رسایل باشد نیز بسیار ضرور
بقول بزرگی ه زان مینگرم بچشم سر در صورت : زیرا که ز معنی است
اثر در صورت : این عالم صورت است ما در صوریتم : معنی نتوان دید
مگر در صورت برای تیمن انس چمن پیرای باین آفرینش
ریاض امانی و آمال آنمجموعهٔ دانش و بینش را برشحات سحاب
فضل و احسان نضر و ریان دارد مکاتبه فرحت انگیز که بیاضش چون
طلیعه تباشیر صبح صفا خیز و سوادش مانند کاکل عنبرین مویان غالیه بیز بود
غبار و علو رنگ کلفت و محنت از مرات خاطر زدود از نهیه عزیمت
لشکر و تاکید رفاقت باین برادر ایمای رفته هرچند پروانه طلب حضور بمهر عمدة
الملک نواب فیروز جنگ بنام احقر رسیده لیکن مرافقت شریف را برارادهٔ اصوب
افضلی ترجیح داده اند اگر اتفاق می افتد زود میرسد والا انتظار نخواهند کشید ه

کرده عزم سفر لطف خدا یار تو باد ∴ همت اهل نظر قافله سالار تو باد

منشی سیم که در ایام مرض منصب نواب غفران پناه گذرانید در دیوان قضا و قدر بکلک قدرت قادر
مطلق چنان مثبت گردیده که چون خواهند که برگزیده عنایت یزدانی مرتبه
دولت عظیم و منزلت و رفعت فخیم برسد بصعوبت صوری و شدائد
ظاهری باز نمانند و هرگاه ایام ظهور مواد اقبال و سنوح ارکان اجلالش مقترن
گردد مکروهات سریع الزوال و ناخوشیهای قریب الانتقال بچشم عبرت بینی جلوه
ظهور دهند چهره کشای این مطلب سرگذشت حال حضرت مالک نواب کریم الخطاب منبع
فضل و احسان معدن لطف و امتنان است امید واثق از حضرت وهاب
مطلق که موهبت مملکت و جاه سلیمانی و عطیه چاربالش وزارت
و کامرانی کمترین مواهب جلیله اوست چنان است و در کمتر مدتی عالمی
بشمول برکات حشمت و محاسن تدبیر و فطنت نواب سطوت فطرت بکام
دل فایز گردد ان الله قریب مجیب مرآت اهل سخن محمد رضا شاعر ایرانی فرد

از دیده غبار رفت و ز دل کلفت ∴ این جامه یوسف است یا نامه تو بشارت
افزایش مراتب ایشان از مطاوی آن حرز جان بسمت تبیین و ایضاح یافته
انشراح وافر بخشید و ارتیاح قلوب احباب را از حد گذرانید طراوت گلشن
بساطین گیتی بجمیع هواخواهان مبارک و فرخنده گلزار و آن نونهال بار ور اقبال
دولت منظور انظار ارباب نظر را از نسایم ناملایم روزگار غدار در کنف
صیانت خویش مصئون داشته بزلال سرچشمه بقا سرسبز و شاداب داراد
فرمایش نشاء غم ترا بس در خمها خوش خروش و نعمت بدو کسی ندارد
همین که از شورش و گداز خون نائی خاموش شود و در دلهای مینا جا یابد

بنظام ارا

۸۶

هنگامه آرای سرور محفل و طرب پیرای میگردد غزلی که از بطن فطرت بعالم
ظهور رسیده بقلم می آید ابیات ای متاع دل و دینم نکهت یغما کرده نسخهٔ
عشق تو بر لوح جبین انشا کرد : خواب از دیده سفر کرد و ز دل صبر و قرار :
تا نگاهی تو بدل خلل ازیما کرد : غمزه ات کشته مرا لیک بشکر خندهٔ تو :
جان بلب آمده را معجزهٔ عیسی کرد : چشم بد دور بیا مردمک آسا بنشین :
که دل از شوق تو جائی تو بچشم وا کرد : تا ز آئینه برآشفتی و رفتی بچمن : آب
آئینه ز شوق تو بجو جا وا کرد : دیدها فرش و نظرها همه پا انداز است :
مژدهٔ مقدم خیر تو بدل ایجا کرد : چه عجب گر دل سنگین ترا نرم کند : رایت
حسن ترا آنکه قدم فرسا کرد : خاک گل کرد ز خون ریزی چشم تو شهید :
چه ستمها که بمن نرگس شهلا کرد : منشیا عشرت جم تازه کن امروز ز جام :
خون دل خورد هر آنکس غم فردا کرد میرزا محمد عمارت شاعر

گرچه دل سوخته آتش مهجوری شد : نامه ات داغ مرا مرهم کافوری شد :
سواد نسخه را که کحل الجواهر معانی عبارت از آنست بر بیاض دیده جا داده
و بیاضش را که غرهٔ صباح کامرانی اشارت بدان است بر سواد چشم
جهان بین نهاد علی الخصوص غزلی که از نتایج افکار صایبه بزبان قلم
عنبرین رقم گذشته بمطالعهٔ لطایف مضامین تازه طبیعت را حظ
بی اندازه حاصل شد در صدد القرابه می تابد که ازالهٔ غم قلوب احبا را سزد مسئولات
در صدد که عز قبول یافته سرخوشی افزای مزاج سراپا ابتهاج گردد غزلی که در جواب
غزل تیار کرده عجالةً بخاطر گذشته نیز نگارش یافت غزل بمور سیم ننمودیم
زور با زور ما : بناتوانی ما کی رسد سخن او را : معلم است که درس تکلم آموزد :

خله

زمور گوشه چشم تو چشم آهوران :. نمی رسد بمیان صنم زباریکیها :. هزار بار
بدقت شگافتم موران :. برای قتل دل خستگان گره تا چند :. کیی بناز
کشا قفل چین ابروران :. بیا بمیت بیچاره رحم کن اکنون :. وفا و لطف
وکرم نازنین خسرو را دقیقه سنج نکات جعفر چلبی خلیفه محمد عبا
حسان عهد و آوان سحبان عصر والدوران سلامت پرور
علامه ارسطو فطرت میر محمد عشرت بدیدن محب قدم رنجه فرمودند
تا دیر فرز رونق افزای محفل احباب بوده از نتایج افکار ابکار و اشعار
منتخب شاعران سخن که از مطارحه در میان بود چاشنی آن مهربان خاطر دیده
مکرر خیر طلبیده شده ظاهرا بتفرج باغ و بساتین و تماشای گل دریاچی
رخش عزیمت انگیخته بودند در بعضی کلمات سر باوج کشیده
این مصرع شیخ سعدی برخواند مصرع دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست :.
فرمایش رباعی کردند همانوقت بدیهه گفته گذرانید رباعی دلبر که متاع جان
فدای سر اوست :. جا کرد محبتش میان رگ و پوست :. او بر سر مهر
و بر سر قهر رقیب :. دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست :. باری مستحسن افتاد
و وقت رخصت تکلف نمودند که فکر بیتی به ازین متضمن این مصرع
نیز باید کرد مصرع دست گل بدست یار بسته نه بسته بسته است :.
اگر چه بقدر استعداد و دانش و دریافت دست و پای خواهد زد لیکن
آن مهربان و مرزا رضوان نیز جودت طبع دشوار پسند را کار فرمایند
تا جوهر قدرت سخنوری هر کدام بمعرض عرض در آید فرد عشقت اندر پس
پرده مرا مفتون کرد :. اگر رخسار ترا دیدندانم چون کرد :. ذکر جمیل السان

باطلادارم

باظهار مرهم جراحت دلریشان مناجاتی سزا که سمت وضوح یافته
مشتاق دیدنها کرده اگرچه صحبت داشتن با مردم دنیا برای صاحبدلان
خدا ترس و موحدان صحیح نفس باعث تضییع اوقات است بمقتضای
مهربانی از وقت خاص گر ساعتی مخلی بالطبع بهره یاب همنشینی
و همزبانی گردد زبانی حامل رقعه اعلام نمیکنند برای تبرک درین محرم جانبی فرد
فرد چندان بنشین هند که بیهوشی آورد ٭ شاید که یاد ما بفراموشی آورد
هرچند بزهد و تقوی منفرد و ممتاز اند و در زمره مقبولان درگاه صمدیت
سربلند و سرفراز دوستان بی ریا اگر جرعه از میخانه لطف و کرم
آرزو دارند بیاد آوردن کنایت و حفظ این وتیره درستی
صاحبدلان قابل اگراه نه دل بیار و دست بکار باید داشت
نه اینکه ضمیر را خالی و انجوم همت بر عونت و خودنمائی باید گماشت
لازم که از گران خواب غفلت بهوش آمده اوقات شبانروزی با تحصیل
هردو مطلب ارجمند مصروف دارند و تدارک معاش و معاد را بالکلدسته
این شمایل حمیده برآراسته نقد قبولیت و پیوند آخرة بدست آرند
س بشوی دست از اصلاح تن بجان پرداز ٭ که دل سفید نگردد
ز جامه شوئیها بنگرام منشی معمورخان خالق کائنات رازق ذیحیات
الخلاصه موجودات را از عوارض آفات بر کنار داراد از حینی که جلباب
فراق فیمابین حایل گشته لشد ابد بیطاقتی گرفتارست و از دیده های
طوفان خیز چون ابر مدرار اشکبار هرچند درین چارسوی آفاق
دویده سری بسر منزل مقصود نکشیده چندانکه در بحر ناپید کنار دهر

دست و پا زده از چشمه مراد زلال وصال نچشیده فرد همچو طفلی گر دبستان
رخصت یابد بمستی دهند: میدود هر قطره اشکم بجست و جوی دست
از انجا که در حضرت کبریا تمشیت هر امری را وقتی مقرر و معین است
و پیش از وقت قلق و بیقراری را ترتب اثر نامقدر ناچار بحبل المتین
توکل توسل جسته نظر بر فضل خداوندی دارد دست فرد ابلی صبور باش
و مخور غم که عاقبت: از صبح شام گردد و ز شب سحر شود به آنعزیز که با همه دست
رسی عذر بیدستگاهی فرموده هرنگ مایه اگر قابل فیضی می بود: آب هم در صدف
ابله گوهر میشد: رقعه مرسله که هر حرفش از رونق معنی و هر لفظش هزاران
نفرین را سزا بود مطالعه نمود و آثار برخوردن غلطی و بیدولتی از سواد بیاض
ما بین فرمود در ینوقت که روزی یاران مواد جمعیت ایشان
انا فانا سامان میدهد عذر بیدستگاهی علامت کفران نعمت
و زوال حالت است فرد هر که با جمعیت اظهار پریشانی کند: میزند
فال پریشانی برای خویشتن: حوصله سفله مزاجان قدر تفضلات
یزدان کجی میدانند و دل تنگ ظرفان توفیق ادای شکر الهی جلوه
می دریابد بهرحال مصرع هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
به آنعزیز که تکلیف تکرار میکرد ساغر مراد بباده صحبت و سفال پر بار پیام
تکلم فرجام بتلخ شراب و مواعید دلپذیر و نصایح هوس افزا در پیاله
بسمع رضا اصغا نمود فی الواقع سخن شنیدن منهج حالت است لیکن
از مرض متخالفه و متضاده را جستن علاج چند مرتبه بنیت واثق لذا است
و مدتی هم بتقلیل ساختنی این طبیعت باشتها نمیگراید و مواد رایده

درمزاج مولد ان

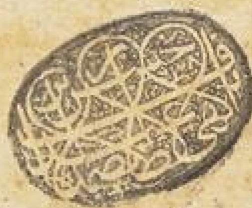
در مزاج مولدانها ر تضاد و فساد نشسته آزار رسید بنابر این بفتوای جرعه
کشان بیدار دل و هوشیار در رهن اختیار معیار بقدر دوا ضرور
دانسته مداومت دارد و تجاوز از حد اعتدال محض حرام میداند بقول
صایب **بیت** باده در چشم و دل پاک پریزاد شود: قطره چون در صدف
افتاد گهر برخیزد: عمر جام میفرماید **ابیات** چون کم بخورم عیش زمین پنهان است
ور بیش خورم در خردم نقصان است: جانی است میان مستی
و هوشیاری: من بنده آنکه زندگانی آنست **بلا از تلو گجند خود متکار**
جانی فرد بروی ما زن از ساغر گلابی: که خواب آلوده ام از بخت بیدار
لله الحمد و المنة که دوحه مراد آن چمن آرای اقبال بثمرة الفواد بارور
گردید و ریاحین امانی و امال را موسم پیش آمد و بالیدگی در رسید در ضمن
این از احوال دوستدار که انشراح استعفا در رفت بقول بزرگی که پیش
ـست تکلیف شاق در مذهب اهل وفا و وفاق حرام است
بمحال طلبی نپرداخت حالا که قسمت یا رو طالع مددگار هست اگر بحرکت
همگی برکت کاری ساخته شود متمر جمعیت خواهد بود علی الخصوص امانت
و موجداری مرتبه ممالک صرف خاص رعیتی و سیر حاصل است و صرف اردوی معلی
مالصامن مشبوه اگر به سعی شریف ممکن و مقدور باشد خود در امعاف
نباید داشت **مصرع** انچه در لوح نوشت است همان خواهد بود **بعزیز بزرگ موبلی**
پر از شراب فرستاده بود ساغر تمنای مراد بجرعه حصول مدعا لبریز بار فرابه مل
که بمقتضای تفضل مرسل بود در هنگام ترشح سحاب که عالم آب از کمال تعلق
زمین را در کنار گرفته چون نعمت غیر مترقب بر وقت رسید هنگام شرب

مدام را صلای عام داده مزاج محب را سرخوش گردانید رنگش از یاقوت
ممتاز و بویش ببوی گل انباز ذایقه‌اش کام پیرای مذاق انشاء اش کام بس
بیل وفاق فرد چکانی از او قطره در گوش کر ؛ ز سر گوش بی وهم یابد خبر ؛
فانی از او در شکم بر بال زاغ ؛ بر آید لطاوس از صحن باغ ؛ خانه اسباب
عمرت زیاله لیکن انتقام شراب نی از کرک کباب حیف است بعد ازین
هر گاه همت اقتضا فرماید هر دو نعمت معاشر باشند بحضرت مجیب
الدعوات خاتم کتاب هزاران شکر بدرگاه کارساز بی نیاز که چندی از مسودات
بنده در محاربات سلطانی از دست غارتگران محفوظ مانده بود درین
صحیفه لطایف با کار سمت سواد پذیرفت منشی را هر چه باید درین انشاء
بی نظیر و عدیم النظیر موجود است اگر بمطالعه مزاولت و مداومت نماید
در عبارت آرائی مضامین رنگین و تمهیدات دلنشین و گذارش مطالب
و مآرب چه تمکن منشیان سخن گذار و چه با مکنی الف پردازان ساده پرکار
عاری نشود لیکن حیف صد حیف که عمر گرانمایه در فکرهای لاطایل و تلاش
معاش بسر رسید و اندیشه معاد که مفید رستگاری عبارت است پیرامون خاطر
نگردید چرا نکه من مستهلک مضیق گناهان و غریق لجه عصیان بچه تحفه رضیات
ولدام دستمایه عبارت اهر رستی خواهد بود قطعه هر چند که سر بگناه آوردیم
در سایه رحمتت پناه آوردیم ؛ در حشر بامید زلال کرمت ؛ چون نامه
خود روی سیاه آوردیم ؛ صبحی که از بستر استراحت بر میخیزم بفکر سد رمق
که مناط زندگانی نوع انسانی است خاک مذلت بر سر میریزم چون شام
در رسد از خلو معده و غلبه جوع رقیبه خود را بهمان رنگ سخت گرفتار می بینم

بعد از ان

بعد از آنکه شب پرده ظلمت بر روی روز افکنده مغلوب خواب غفلت
و مسلوب اسباب عطلت میگردم ∴ هر شبی گویم که فردا ترک
این سودا کنم ∴ باز چون فردا شود امروز را فردا کنم ∴ الهی بر من عاصی ببخشا
و بر این کمینه گناهکار کرم فرما که استطاعت طاعت ندارم و از غایت نومیدی
تخم حسرت بدل میکارم امید بعفو جرایم و صفح مآثم دارم و غبار انجاس
ذلت بخت سر یعنی فرو نمی آرم ∴ رباعی ∴ میتوانی که دهی اشک مرا حسن قبول ∴ ای که
در ساخته قطره بارانی را ∴ تو که تن را سر و سر را دهی سامانی ∴ سر و سا
که دهی بی سر و سامانی را ∴ الهی بواخواهش مرا که کوچه گرد شهرستان
غفلت است کامیاب جمعیت ساز ∴ و نخل حرص و طول امل را از زمین
خاطرم با بیخ و بن برانداز ∴ الهی بنده ام و از عجز و ناتوانی شرمنده ام من گمراه
وادی غوایت را بشاه راه نجات هدایت کن ∴ و بحال این من
عاصی را به نیکان کفایت کن ∴ بر جرم من نه بخش که آورده ام شفیع
اشک ندامت و عرق انفعال را ∴ تمت تمام شد
کار من نظام شد برای خاطر درست فرید الدین ولد عبد الصمد بن الهی قوم سوداگر
ساکن قصبه تهانه بهون به دستخط فقیر حقیر خواجه عبد الصمد ساکن قصبه مذکور بتاریخ بست و سیوم
ماه رمضان المبارک بوقت چاشت پهر روز الصلوة نیت

۱۲۵۹ هجری



قطعه

حسن من گدای تو ای صاحب لطف کیسی بیلمک [illegible]

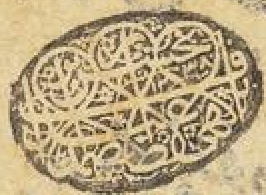
احوالی من بی جان بی غم زدگان دل آسوده [illegible]

سفر تو کرده ام من ز وطن غریب شدم

[illegible]

هو

بسم الله الرحمن الرحیم



مفاد الفاظ دلکش بفیض آباد حمد منشی است که مستفیدان معنی شناس و
مفید مدعای آیات فقرات مصنوعه منشآت کاینات بتحسین قلم
ایجاد رقم صنعت نمای او در حلیهٔ حسن بدان الفاظ مصنوعه ممکنات
بزیور آرائی دست نگارش بیهای نقطه قدرت جهان پیرای او جل جلاله
و عم نواله و سواد بیاض خوانان دبستان مرام از جوانب نوری بمصر بهای لمعهٔ معانی
افصح فصحای مهمان ستیدی روشن است از اثبات دعوای او لمبت نور ذات
بر معجز آسای نکوای شاهد لولاک سر دفتر گلگشان میرین صلوات الله علیه و آله و صحابه
لعبد چنین گوید زلال گوهر بیان کلک نیرنج خاک مستم بیدل تحریم دهلوی حصل مرامه
و غفر آثامه هیچمدان بوزرگی بر زبر یکی بپایگی نقدیم امر سنی لفتی ملکی خاطر نوعی و نیم
نوعی یادگار ماه

بتحریک انفس جواهر سلک که در تربیت عزیزان ارجمند یاران اجیدم جوهری
بنا نیز صحبت بعمران خورست که بدر زمان خواهم کان بکیف بسر شارتن
بروی میرست نقد اوقات عزیز سالگان باخته در تحصیل حالیست
که زوال علم و لوث توجه بمکتب چندی بنظم جواهر و دماغ سودی
پرداخته محض بقصد و برای اصلاح حسن عبارات مختصره المسمی بالعروض بستان
یک رنگ و رخی بحیث ایمای مخلص که ربوز زبان لعبارات صاف بروجهی که نزدیک
فهم عام دور از اعتساف بنسبت تقلب ادوار و انقلاب روزگار متفرق
و پریشان افتاده بعهد در سنه یکهزار و یکصد و بیست و چهار هجری در این اوراق
جمع کرده بمفید الافهام موسوم ساخت و خلاصه طرز مندرجات صفحات
و جز و خلاصه الافهام بعون توانایی قدیر ترتیب نوشتجات دیگر به التسمیه
لقبی بدو صفحه حصر گشته و در قید ترک تکرار لفظ مسطور جست شروط لفظ
خواری جنس جگر خواری است اگر چه میسر رشته حفظ مراعات لباب الکلک لیف
دست ند اهتمام تمام بکار رفت امید از عالی منشان والا فطرت
متصف بصفات حسنه الطاف و انصاف اینکه اگر جایی سهوی بینند

و خطا

و خطائی ملحوظ فرمایند لیکن لطف و کرم معاف نمایند هر آن ناتوانی
ذره‌آسا مستحق عفو و خطاست و الاعانت مامول من الله المعین
و هو المستعان للمستعین بخدمت میر محسن خان قلمی شد خالصاً حسبی
مجمع مروت و فتوت سلمه درین ولا نامه بهجت علامه قاصد خوش خبر در عالی
سرور خاطر رسانیده و دریافت مژده طلوع کوکب اوج تمنا یعنی تولد
فرزند سعادت انتما اثبات مراح انبساط ساحه بالا گردانید حقا که
دوستدار ابنی این چند روز همین خواب خوش دیده الحمد لله
صورت تعبیر این برنگ شاهد انشراح خاطر دوستان مشهود گشت
حق سبحانه و جل شانه قدوم این نورسیده عالم امکان را سلامت جمیع
یکانگان و مخلصان مبارک و میمون گرداند و از مکاره آفات زمان محفوظ داشته
در سایه عاطفت کرامی بعمر طبعی رساناد بخدمت میر کریم الله خان
صورت تحریر یافت خالصاً حسبی کرامی‌نامه مسرت وصول رقیمه را فرحت
۱۲ متضمن بعد مضمون نوید ولد فرزند سعادتخانه مهین بود در شعور خاطر دوستان
میلاد نزدیک گردیده و ما را از لمعه بهجت و سرور حق سبحانه و جل شانه

آن نوباوهٔ باغ تمنا را با بهاری شیرین شیر ظهیر الانعام خاص در کنف
حمایت خویش پرورش داده بخصوص بهار سرمایهٔ سعادت دارین
بهره ور کنار دار تا بالیست زبان در حفظ و اتقان و بجلا و اظهار جواهر منثور
فواید زندگی کام و دهان مرالفس امتلاذ دو تر زبان داشته برای
اعلی الالای عاقبت و تندرستی و بحر طبعی سا تا ذریاله جمعیت باکرگان که
نامی اکثر مخلصان نامی نگاشته کرم و نهار مخلصان [illegible] لعبد اشتیاق
مواصلت سامی زیاله از حد تحریر و تقریر است انهای ضمیر الشفاف نیز بر
سوله در مولانا باظهار نتیجه دریافته تحویز لا اغتنائی گرامی کفاه عنایت
از روی عنایت خان بر گرفته خلاف گذشته بحالش نپردازد بیک
حقوق دیرینه چند نقش از صفحهٔ باطن محو کرده بر آن سر از مراد در اید که فرصتی
جیب [illegible] استیناس آوار تو لهذا التماس دارد الیوم حسن خان مذکور
در ایام جوانی بتقدیم شرایط رفاقت و بعد استحکام نسبت
حالا در ضعف پیری بکجا رود و چگونه بسر کند طاری امر مضمون بیت حضرت شیخ سعدی
شیرازی رحمة الله علیه از خاطر شریف نرفته باشد بیت چو خدمت گذارت نگردد کهن

حق سالهای فراموش ملک و کرینه اینهمه اغماض در حق او برده

بکار نمیرفت والسلام **بنام فرهبی قلمی شد** بطور عزیزان جان سلمه

در سیولا صد روپیه از طلب ششماهه مدت امروز منجمله الیس ۳۰ اقره

بقرضخواهان داده و باقی خرج او روز داشته و بقیه بسبیل هندو

ترسیل یافته از ساهو وصول گشته بصرف ضرور در بارهٔ الوس بود همین

جزی باز اگر سرکار برآید دستخط فرستاده اید وغیره این جنب

درباب عدم حرکات نامناسب انسیت گاه گاه از وسیر میرزد باید

نوشته شد لیقین است اینده کرده نخواهد گشت بشرطیکه الحرم حرکات

بوجه سلوک بهر اهیت نسبت کند چه لفظ کار ادمیم لوی است در سیرت

فرشتگی اند الوبر گاه با او کسی مصدر ادای خالع شود جلویه لیم نخواند والدعا

بمستغفری الف اسکندری و بمعرفی تعداد اوقات بیع لیکلان محبت

نافهم بی تمیز اگرم جوشی یاران ناهل در تضییع اوقات بتحریک مییدید

خیال هر گاه بنجاط بیکار میکند لو فکر باشد کشتگی است بی اختیار

گر ملیمه وسو کنند نجبات کرم اسم ها در صورت ایدست خانه

مخصوص ذات گرامی است لیکن خدا را اگر به تبرک قدم رنجه های بیجا مل
تخفیف به دلو طرفین مختار شود موجب آرام اضعف الانام است و کلمه چند
که الحال از ضیاع نالیسندیدیج به بندر آتیم نمود سوید یافته در رگ سرش عرض
اثر کسی خواهیم یافت زیاده زیاده قیا نتید او ستار ملایکه معالی شوکت
بالا مهاراجه [illegible] دیوان تحسین جان ناظر سرکار نواب
آصف الدوله بهادر بالصاحبی اشتیاق نشان سلامت بعد آرزوی
دولت دیدار یکسو نیست ضمیر منیر باد در بولامرا که گرامی مرقوم جاگیری
دستدار در سرکار سالحه بگت سنگ بهادر بذریعه توجه سامی صاحب مخدوم و اسمعیل
مهجور رنگ آمده و جبر وصول گشت حق سبحانه ذات سامی مصدر الحسنات باین
مهربانیها دیگر والد هر چند الطاف بزرگ موصوف تحریک لطف
غایبانه ملتفت حال شکسته باشند لکن جبر [illegible] ربط
ندارد تا که بهکار کسی کفا وضه بار نمیشد دل میمون مطلع در قصد الطرف بار میکند
ولی از ... دوا بهر کیف روانه میشود والسلام بدوستی قلمی شد صاحب مهربان
و بالله مخلص صاحب مشفق اشتیاق دیدار ناخر زبان سینه دل سوز گار

خامه لطف شاهراه بیانش با درکل لهدا از بس که گذشته صور تا حرفی

چند می‌نگارد اگرچه بر عکس مقتضی اخلاص دیرین ارباب سوای بهری

آن سرزمین لطف گرامی نگرد گذاشت رشته مراعات یار او محبان

موجب آئین از دیر باز با طلاع نوید عافیتها نه پرداخته و خاطر ناشاد مهجوران

سایکار تشنی مراسلات مسرور ساخته از خارج آوازه ارتقای بدایع

کوشش رد بلکه تنها مجبت کوشش است لاکن با سوء لو رقم دهی تحریر دو قرحساب

سر رحیم انتظار بکرده صورت مسیری کرنشین اعتماد می‌شود

آنچه دریافته حرف شکایت با رسید کلمه لحوال خیریات منتظر اک

خامه کملا نشانه هم بر اظهار دارند الحق ایهمه تغافل و اهمال

در تحریر نامه یا مجاز است فی التحقیقه قائم مقام برخلو ظاهر و گلشن ک

دلهای منفرفان است لطف خوبهای ظاهر آن صفات امر مصدر محاسن

لغلاف دیگر آنکه حرف دور می‌نماید بهر کیف امیدی بر خلاف ماضی در اجرای سلسل

ترسیل مکاتبات بحار گلستان متوجه باشند و درین مقدمه مثل برگز

لیمان نیارند والسلام از طرف منبع الدین معروف به نواب ساحر مبارک خلف اعتماد

الدوله قمر الدین خان مغفور دستور الاعظم حضرت محمد شاه فردوس آرامگاه رفیع منزلت

اعتضادا حفظک الله هرچند در دیدهٔ انصاف حقوق حسن خدمت و فدویت

آن با اعتقاد فی الحقیقة از مراعات قدردانی سرکار افزونست لیکن چون

درینولا آثار ضعف قوی و سستی حواس بر مزاج شما طاریست بمقتضای

پاس نیکو خواهیها تکلیف چاکری معاف داشته مهمی بعهده پسران فی الجمله به

اثر تمیز و شعور دار عوض خود مامور کنید هر که در سرانجام کار سرکار بجای شما مصروف

لوقت سه روپیه ماهیانه گرفته باشد ان شاء الله العزیز علوفه مقرری قدیم ماه بماه

بدستور گذشته خواهد رسید خاطر را از فکر این و آن پرداخته بقیه

حیات باشغال دعای حضرت آفریدگار لوشانه تبر درد والدعا الحکم

جان مجلس ... صورت سکه بحکم قولاران انسویدیان سلالة اصحاب

الشفاق ان ان سلاله اسلحه گرامی نشانی این منصب در یک عنوان

سولف و حوالی جاری کنند شاه پور از سرکار خانم صاحبه لقبول الصدر بلگرام از

ازلو نشین خواهد شد منصوب بسیر تعویض دران روزها با طمحکاران

دفتر مرقوم ماالکه در باب ... نوشته تحریک رشته حرف وصول ملحوظ باید چنانچه

اوبرلوح

95

رویداد آن مشیر و هاتف‌القلم آنکه در پولار زبانی کشن صحیح که باستدار از

دبیر باز ربط لغلاص والو معلوم مخدوم صاحبه موصوفه سا التعهد برکنه

مذکور عوض سیر ارالاکلام که ظاهراً با نگه مانه از اجار دار سالی زبانیه

باشند سوالی پیرلنیز طات کاهو ورسانیدن ده هزار اقچه شکی

الکوه منضبط و رشته لیها آنتری لکر از هو سی کذشته باقی و معامله بطور

تقرار مذکور ملحوظ است لکارش که هاتید که برطبق ان حرف و کلام و سند

بمیان او لعه صورت گفتگوی کریزش سال و لیکن رسیدن

زر سند قول و قرار ارسال با خلعت ارسال داشته آید و الا المختصر

هر چه پسنها رحام بود زود برآن اکبر رده زبانیه جمعیت روز بار بر آید

المستفاد به نبت خاطر رسید و شیا نیر صحبت همه ایل و ای تملکه ملکی

عهد الغدار خدا ابت خروج بدایی کنارها هر چند در اصلاح مراسم الع ر برکه

بود نه تعالی علاوه مولا خط و کاغذ الجمله بهر از بهر سفید و سیاه داله

جهد بلیغ لکار رود لاکن ضمیر محبت باید بر متاثر نمی شود له بلال حوب

و نارسائی رشته گشت و بر خاطر صحیح بزرگان بیقلم

از دست دادن و باختیار خودکشی فعلی با همسران اهل سراپا جهل

بگمان اختلاط کرم داشتن دریچه عار بدنامی بر روی خود کشاده اند کیف

اینها را از انکار چه کار لابد هر بر سر دوات بی روی شان سکی هر یر شنیز

نودانی و کارت سعی بر صحه خواهی والدعا **تحدیمت الله محبت ارنام کفهی**

زبان قلم مدعا رقم ریخته صاحب والا مقام سلامت حقا که از یاد داری

د خیال یاری ملاهان هر گاه نجات میکند لو بی اختیار دل بدلم آید

وصورت حیرتی در آئینه خیال رنگ تحیر رو مینماید لاکن چون دست

نارسا یار ساخت تبار هند در حال بیکاری ما ت غمخواری نیافته باجار

نجو ماند که گشت یکار جهان نگاه جهت تلافی مافات زود مهابد

در هولا از مخلص سعه فی الجمله نقدی رسیده بود مبلغ ۲۰ آنچه از ان تحدت

فرستاد الکر نظر بر اشفاق دیرین کو انتقید رنجه وفا خجلم کوی لطف رتبه قبول

یابد در این انجاح حاجات الود والسلام **نجدیم بزرگی ار سالار نوشته**

فیض گستر از ریخته قلم بلاغت رقم بر تندرستیها الهی جالا جر فیکه در بعد قیم

سالنیکه اشارت تا زبانی چواله العبو برایه وضیع کرف صاحبا

خاکسار هر چند بدان الفت مهجور روزگار است پای سلسله اهل وعیال

در لباس دنیائیان مشهور است لاکن به آب لطف و صفوت شان سینائی

برداخت رسوم حرفه بنا بلدی گو چه هنید رهانه سازی بر خلاف ظاهر آبادان

باطن خراب و در ساله ضمیر شی مقصود نبود در اظهار سخن بناسخی اینکه آخراً

منجر بفساد نگرد در اندیشه لکار در آلود و بیجگاه دلی زار آلود بیجا :

کشید که غلط فهمان بدگمان سالها گری بخاطر می آلود والسلام برای

بهوانی داس نوشته شد عمر القدر باتمیز سلمه الله کلمه سلام مرسل ان

اودشتی سولا لسواد مراد در حین ابصار رسیدن ان جاد در اینجا

دین نقشه که بدست دارنده فرستاده آید کوچک [illegible] شمار بر و در سرازی

حرکتی [illegible] بر وقت در باب ساخواندن الطلوع از جانب برخاسته رفت خدا داند

که در الخانه رسید یا سالها طرفی کرد و او عبد فرمان باشم خانه ها الکر القدر بیگی

دست دیده در فرستادن کسی جای الخاص بینست مخلص لی زیاد الا معاف

داانند و این رسما حرفه سالکه بدان الفت ناقص در علم حرفه کاری و سلوک

این طریق عمران آید از اختیاری و الحقیقت شان خواری [illegible] با عمر ان

نحو لعب انده والسلام **برای بلوری که گشته شد** لله الحمد که حساب سپهر الاکثر

نظر بر ارتباط سابق هرگاه حرفی از گفتار کلامی جلد چشمه اش شنیده میکوکل

میخواند خاطر را مصحوب سال گوفته میگردد نیاز مند شیخ جبال هوس این اول

سالهاست از آنجا و صعوبت از سنیح بر آینده اما از استماع یاری بیچاره که در چند میسر

نمی‌توانند کرد انچه شایان و معقول است میگفت و میشنفت در حضور مکرر

قریب تازه وارد ان حضرت وطن مالوف در کنج کاوی بیجا اثر کرده باشد

از قلم زن رقوم قاعده دان اللهی جهان که پیش کائنات سلطانی نه کار باید در باب

و اگر نه حرف وای سر اهلیان چه دخل اعتبار دالو بیچاره با ضعف

گم کوه در گوشه مسکنت بهر کیف بسر میکند در سبح باب جای سخن نیست

شاید مضمون بیت اوستاد **بیت** کار خود کن کار بیگانه مکن

در زمین دیگران خانه مکن باگوشی الصاف ناشنیدنی آن

باهوشی سخت گوشی رسیده و بر تقدیر بیاسی رو داده تا در

نوا شنایان دل شکسته اعبار کان گویند آشنا مسطور را

اختیار باقی دکفت و شنود دیگر موقوف بر تلاقی والسلام **مهر**

فرزند بزرگوار از زبان خامه عرضه دارد بندگی خدمت صاحب و قبله
نیازمندان سلامت عنایت نامه نامی در جواب عریضه نیاز رسید
مبلغ صد روپیه مرسله و در خواست چیزی دیگر نیاز تتمه صرف
ضروریات شغل کدخدای سلطان پور از جان ارسال بنده نوازی زینت
نگارش یافته بود در احسن اوقات تشریف ورود مشرف کمترین نیاز گردید
کم آمدنی محالات جاگیر سرکار از علوفه معه مابه طلب است در وجه دیگر بعد
منجمله اینست وصول نشده و هرچه تحدید فرستاده بار از چند سال جز اندکی
و رعیت از جا … است … بطریق دستگیران … صد … هم
آنچه گرفته و متعاقب لقید مقدور الا جهات سخا بهم آید ملم ارسال
خواهد نمود در صورتیکه بهم نرسد ناچار و لا اختیار است در هر باب
نیازمند سلام معاف و معذور داشته از هیچ جا القرض و دام کار طوی
مذکور با انجام رسانیدن اللازم و هموار بارقام نوازش نامجات
متضمن صحت مزاج مبارک یاد … السواد یاد فرمایند موجب
امتیاز این نیازمند است زیاده چه عرضه دارد بلغفة عمر و …

فرزند دلبند سعادتمند سلمه الله بعد دعای درازی رشتهٔ عمر و حیات مکتوب نموده

خط مرسله که باز تاریخ ماه در این انتظار چهرهٔ فصاحت آفروخته بر حلقهٔ ما اطلاع

حال ... از دل بر داشته که حضور لطف میکاری و نیز مارسیدن جا کاری وصف

تنگ دلی و قلم بود عزیز سلام از حق سبحانه تعالی الفصله الیم الرسائل

عطا فرموده و فکر انجام امری که خاطر نشین اختیار است اینهمه اضطراب

و بیقراری از چه سبب است بهر کیف باید چندی به طمانیت باطن

در تحصیل حالتی که به زوال علم و دانش اوقات عمر به ...

صرف نموده بهر صورت بهر باب بیشتر موجب خوشوقتی مهجور را

ان شاء الله ... در ... و خواند از ان ... و ...

... بهم رسد شکایت نوکری محبت دلخواه جلوه گر میتواند و اگر در

حال ... و ... قصد بر جا که قصد اید بر وقتی ... کری

نقد ... خاطر ... بهر نوع ... سا کار

نه بسته در کشتی ... روزی و محبت ... روزی ... مقدور

حالی قصور نیست والدعا بقیه ...

مشفق مکرم سلامت بعد عرض نیاز ملحوظ ضمیر منیر آنکه اشتیاق نامه

منبئ سلامتی ما رسید رقایم نیاز پرتو ورود بخشید و بعد ریاست

عافیت مطلع ساخت صورت خورسندی رو نمود لکن صد نیازمند

بحسب ظاهر چندان تعلق کار بند الوالاکی ارشد سستی در

فرستادن عرضه خشک و خامه محرمی که چیزی بعلوفه ارکار

بر وقت نباید کم و کسی در باره تحدید رسید حقا که از افعال

کم خدمتیها سر بخالت ارباب افکار بر گرفته نمی تواند و هر چند در باب

تاکید مرید و خود میداند فی الحقیقت مالی نیست ظاهر حال

باعث تفرقه باطنها نیست ناچار کمی جمعیت اضطرار از دل

لفقود و امکه نه بر لطف بالعفات سلخ مختار و خیر فرض کشیده

بر عکان منیر اسلم سیاهی دو ملک آسمانی کاغذ ملفوفه فصول

که رسید ای لقاء کسی فرمانید لکن متعاقب جری مدد آید نیز

ارسال خواهد گشت خاطر شریف جمع باشد والسلام

بنام ملازم کوچک ملازم عزیز از خان سلمه الله تعالی در باب نوشته شد

که الحمد در تقدیم نیکو خدمتی و حاضرباشی کارهای وقت نا اهل و
کاهل الکار دال و در سرانجام امر مامور چنانکه شاید بعمل رسید
با آنکه سخن سازان بر مدعا نجابت ذاتی در بدگوییها کم
نمیکنند حمید جناب ولی نعمت مهار ماکس حقوق قدامت پدر بزرگوار
شما بسر عنایات مخصوص خصوصی آمیز شان ارشاد فرمود
لا اکرار آنجا که در عالم نوکری قصور حقوق ذنوبی تلافی انحای نتیجه خرد
خود نخواهد شد با بدیمه در سرانجام لوازم متعلقه کمال و دل
سرگرمی مصروف بعمر کرا اخلاص و تکاهل بعمل نیاورد و در حضور نیکو
بهم حاکری از آن سکلار منتهی نحو تقصیر برکنار نمایاند سعی و
در انجام ساینده تیلد فی ما فات بر دالوجه و در بس ها
افلاک نشان بهم رسیدن آقای قدردان دشوارتر ا
کدا شتی این تعلق گو فایده زیادی بخشید بر کرامت منظور نیست
لیکن نامران هر چه مفید و مناسب داند بعمل آید والدعا
علو صحیح امید کامرم سلد قدر
نجربه محمدی علی علو کلدانی سوکر

بهت و برود مسئود

پس از تقدیم مراسم نیازمندی‌ها واضح رای اشفاق پیرا آنکه صحیفهٔ سر لطف منضمن
عتاب و خطاب خامی خط و نادرستی عبارت این جزوکش پدر بیست الحد
خواند در زبان سعود شرف ساخت چه گفته است که بنده بلغ نسبت با اگر گشت
بارش ارچند زینه برتر اقباله در درد سیده است هر یکی رسیده لهدا الست مرتقی
فی الجمله خطاب ان ستگشتنگی مرقوم شده و هم صورت الف الدرقلی کم این
دلو زیرک اپلد بکرفتن صاف باید فرمود و کرنه تضییع اوقات و ارتکاب حرکات
لاطائله در خطا نیست چنانچه در زبان خط او ستاری مولوی حسن وقیده مبرکانه
بملاحظه میرسد برکات و در وج لغفار از روی الی بوضع خواند بود انشاء الله تعالی
عنقریب استدلال بران رفع میشود در کس نوشت و خواند بجان و دل
خواهد برد است خاطر جمع باشند زیاده چه عرضه دارد بزبان مهین فرزند ارجمند بهادر کس
مرحبا بهادر نوشته بلاد صاحب مهربان سلامت کوید سلام اشتیاق واضح
ضمیر معود پیرا آنکه هرچند درین زمان نامه رسان را اشنا به بیم توقع آن
صورت تکیانه نرسان است نیاز مند بعون الله تعالی بالیاء مهیا دلالله
للکن چون الحد دیر باید زر مهیانه دارد انتظار رسیدن مطلب بجان می‌الله

بیت

پیکر مدعا در آئینه حیات روی نماید و ناخن تدبیر گرهی نمی‌گشاید چنانچه در

فکر کار خیر همه عقده و رشته لیت زنار گشته است از دیرباز

گریبان گیر دل گشته و پای تردد خاطر در گل و از سر کار انچه وصول

شود بصرف ضروریات وفا نمی‌کند لهذا بمقتضای پاس مروت

بهادری که در رسانیدن چیزی بطرف دستگیر دلان حیثیت یا شستوده

بالقوه توجهی بکار رفته از گرانبار این گونه امور در حقیقت آدابی است

علی فرض است تشبث کرده دست میدهد و از مذکور نیست

بیت

عنایت الهی در عرض چهار ماه بلا طول مدد خواهد رسید در حیثد

او سنا مرصداق حال گشت ـ کارساز ما بفکر کار ما

فکر ما در کار ما آزار ما ؛ لاکن کلو گیر اندیشه ما تحتاج نمیگذارد لله

الحمد ان القدیر مقدور که حیث و خیر سعی دوم نجه گشته ما تنیج

همه جبر رضای اوست نیکوست والسلام بابت راحت جمعی مدت

ایراد احمد نولیسا خیه کاغذ سفید سیاه شد بر و مرشد بر حق

سلامت فدوی جز خواهش ازدیاد سال و ریرفاقت و بندگی ملقوظان

100

شامی بسر برای امور جزو کلی ما مور بوده ولگاه بر سوابق حقوق تربیت
ونمک بنابر قلت مداخل سرکار اکثر بعنایتی چه کذا اینها مالکانه دلها
میدانند چنانچه در حساب علوفه جات گ معه چند ماه هر چه وجه دست
میدهد بصرف ضروریات این مصروف رضا جوی جناب عالی وفا
نمیکنند تا بجز کبری والتفات ازان چه رسد و در دیوالو نوشته
که بنده سلطه متضرر گشاده و تنگ عیشی بهار سیده عوض آن
موجب القصه قاید و باعث تنزل سامع است و فرد دیگر از افراد
نوع بشر محنت حضر و بیم بار مشتاق سوء محصل بر اهل و عیال
میکشد و گرنه قطع نظر از شرم و حیا مشکل روز و تیره کوی بکلیدی
چه دشوار و کدام کار و بنا مساعدت بخت و کم طالعی خود در خادمات
حصول فراغ بال و رنگ اوقات جات نمی بینیدم انجر باب بر بد عای زبان جرات
سوال اضافه برکت بد بهر کیف لکر چندی بدین و تیره بکذر لو گار
متعلقان ناکام تمام و در مردم علاوه رسوایی این کمنام خواهد شد
لهذا امید که بنوکری لکر صلاح جات اللوکه بعضیات حضور اورید کار و برگشت

بسم نامی فرضی بار عملداسی حجه معاشی چند به آنجو لوط فیلکه کشد

وسند الفعال ولفقه لفید بمقوم لقیش خاطر فاتر بسی بد تسکور شدی

خوشنود بیان نوازش فی الحقیقت با حیای چند بی نیم جان بر دامان ا

و بجای کرم جلب شد با نفاش لقب عشق ار ادب

فدای ار تر بمنوا آن ار سایه قدم مبالغ جدا بے اختیار کند لکن

ز روضه بان در دنیا کو بیقرار و ناچار رباکه چند لعل بمقصد کار و بار

خانه زور دولتی سنده قلعه دار ارک دار الخلد فرشت نسخان ابلاغ ا

کرم فرمای نیاز مندان سلامت در هیولا حال بکشیده نام را سینه

کر مخلصا قدم خرخواه لعل ار الفر سهر در فراخ باب و رفاه جا

از نقود و ناکسی کواه چند ابا بجد سپه مولای حب وطن با لوف یکباره دل

برگرفته بدر قبه لطف حضرت آفریدگار از دریای دگوار گذار و طرق

سنگ لنگ خطرناک بار بامی و آب کسی که شده ار آستر الحلاف قهر

آلزاباد قریحه چند طی کرد بلعقه منتصاب سرای کو یله با سحاب

عالی لفی شبی که گرفت با جار در کوره دی خضر افکار متعلقه ابدال

دیده

دهات نواح موضع مذکور را از زلزله و جانوری بیشه امان است
به آنکه مالدار بیشتر در وسط لیالی جمعی از بیگانگان شمشیرها آخته
بر قرارگاه نامبرده هیچ ملاحظه کی آمد و چهار نفر و بمقتضی کشت بند و فتح
و دو نفر از خدمتگار و بعضی همسایان خود را کشت و ریخته دست و سر برد
در ارکردند و عمرا یا سال او با چون کشی جراحت حالی کار بسته بمقاومت
الغایر خاسته سر زخمی ساخته و یکی را بحال کشته اند از آنجا که
خار نیزار سطور از دست نوعی تجاوز داشتند لقدر نصف
از مناشی کشته نمودند و بقیه سالها باستانه با مردی و دلیری
و دلاوری محفوظ داشته بر روز دیگر کیفیت در پیچا فارکنت نویسنده که
این کلمه اکثر در حدی ملاحظات رسید لطر بپاسی خاطر
خواندنی رودیله او کلم و قتیل عرضه داد به لفظی که آن
سوالان دستگیر فرمایند فرمان و چون در نهیه مذکور و در انستور له
اموال تلف شده گشتی بخیه باطن لکار دارند محض کمال
امتنان مجهورت و حیوی رو الطاف حسن الخلاص مومی الله

از دیرباز با نیازمندی منتخی در اطلاع مقدمه الست انسی اصلاح کاری بعمل

و اجماعی نسبت و بالکل جمعیت بنام صاحب الاخلاص رقم تحریر

مخلص نوازا سابق نظر بر تعلق رابطه اخلاص قدیم ضرور تا

درخواست چند روپیه دستگردان نجدمت تکلیف رفته بود درخواست

آن وعده عشر تسوید یافته از آن باز زیاده از یکماه گذشت

خداداده نسبت خبر باشد وگرنه همت گرامی در صدور دستخط

بحکم نکند از دفع الوقت سلوک کار نمی‌کشد بهر حال حسب تقاضای

فرصحوال دل ناتوان را بجان آورده‌اند چار باز زبان قلم

داد میشود که از خلد چندان نیست نیاز سازی روزگار وجه مسطور

بالفعل سر انجام نیابد رفع انکار لازم است هر گونه مقدور گردد محمود

که از جهت متقاضیان رهایی یابد والسلام والاکرام بالله بر ما نیست مجلس

تعلیم آید مهر اول مخلصان سلسله مکاتبه محبت طراز بعد از دیرباز

مترصد داماند که وعشرت نگارشها الصاحب عبدالکریم از تملک

تعلیم آید دستخط واضح است بطرز خلوص دوستی نیاز زنی

خیالستانی نیازمند همیشه در تحریر امری معمول گشته بیان سازی او در کار حضور ست
نسبت در معمولات البحث الفاظ بیو یابت نویسی کارمند کالوی
بقضای الهی در گذشته بنیه قابوی دفتر یافته فرد عوض نام بقصد مرسم
گرامی مستخط والی نعمت رسانید اگرچه وجه قلیل که الف اقچه علوفه
مقرری علاقه سطور الصدر ضروریات المحتاج جو بهاچه وفا جواند گه
قرارش بالفعل باهشت شرح الحال التجا رسید الف قیمه الحمد داد
لبر لف باید اولوم بوت کاغذ کارخانجات بهکو پدول
محرر از چند او ر معطل ولات و دو روپیه برای نیاز ارسیل مندی
نر سماء یافته از سامو گرفته در قصد انجار کسل باید
برای درخواست نگارش یافته ملاقات احباب مشکلات و صد الصغیر
گرامی در صحبت موقع ساعی الطبع جاو در یک بحث نازه برروی خاطر فاتر
کشاد غبار کلفتی ابکه و الحال المکرر بغرض گوبال بر دلم صبر بهم رسا
گرفته محض بواکوسی این دال و غلطی فهم سلامان
و گرنه حاشا ان لطف بیاسی محبت مرا انگیسی خلوص

تصدیع از مخلص بی ریا چو کسی سر بر زده موجب مدعا غیر و سرگردانی

آن والا جایگاه تواند بود هر چند اظهار این معنا آشنایی رسم ظاهری

بدان است که سر آید خوبان زمان اگر راه تکلف پیش بیگانه باشد

گاه گاهی لکن اینهمه خطای بی بدل آن است که دوستی گران بار گردی

لیسته تحفه لعاب و خطاب بزرگی خلیت مهر اقتضا کند مستوجب

است والسلام برای مخلص رقم پدر نوشته الله جهان مهربان مخلصا

سکه سلطانی چند مرتضی طلب یکصد روپیه پرداخت حال اصاف

ز اتفاق نشان میرزا ابو یوسف علیجاه مرقوم کرده بود [illegible]

از میرزا مسطور پارسال بمعرفت نثار سید یکصد و پانصد آنچه بدست

اوی مهری از آن مهمال قرض گرفته لکن جناب سیار وقت

تا حال نرسیده و احیانا چند از این مبلغ هم رسیده لهذا آن

لا کلام بنده مخلص [illegible] گرفته باشد یار جوان

نقوب [illegible] داشته [illegible] بخفلت الطاف بنده دوستدار

جرجر دل [illegible] اینهمه اضطراب [illegible]

فرزند موصوف از خوبان روزگار است و بعونه تعالی حرف [illegible] در معامله

با کوشش [illegible] اگر با اتفاق تنخواه [illegible] در وصول زر

مذکور در ۳ ماه دیگر [illegible] جهت وجه [illegible] تعلل نخواهد کرد حقیقت

اهل زمان از بی جوهری قدر و امتیاز سلوک جا که مروت با بزرگان

عهد سلوک داشته نمیتوانند و آن مهربان شان [illegible] تقویت دستگیر داران

رتبه شناسی بلکه آشنایی با جان [illegible] بهم رسانند بس غنیمت شمارند

و [illegible] داشته اندیشه [illegible] بجا خاطر نیارند والسلام

برحمت الله تحریر یافت بر صاحب مهربان اشفاق [illegible] سلمه الله

زبان درازی قلم [illegible] در بیان داستان اشتیاق کوتاه است

بلکه [illegible] در [illegible] مکاتبه محبت [illegible] فکر سرانجام مصارف

ضروریه کار [illegible] [illegible] و حالا [illegible]

[illegible] صد امر [illegible] این مدعا [illegible] مهر [illegible] دستگاه

[illegible] صمیر [illegible] منتشی میکاید [illegible] کار

افضل [illegible] کفایت لطف [illegible] جمهور [illegible] رفت

هر وقت این مشکل بار انسان تواند کو در صورت تکلیه در عسرت
و ضیق معاش از بیکاری چند سال و امان رفاه حال خسته بلب
نمی چند لطف حقوق مصاحبت قدیم و نکته ناتوان خاطر را از رشته تکفل
سر بر اسے این کار جسته سرو و خوشی ارادت می ورزید بهر کیف
متعاقب صد روپیه بر سبیل مددی با تمسک مهری مرسل گردید و رقام
صدق اخلاص حرف نوشته و خواند ملامد خلی نیست رسالت
خواهد شد والسلام برای مهربانی نوشته شفیق مخلصان سلامت
بود اشتیاق دیدار بهجت آثار ملکو و مصحف مبارک و صحیفه لطف
مضمون در عین انتظار وارد رسید و دریافت مضمون در ستی
در لوح سرور دل مضمون شریف را دید و هر چه تسوید یافته بود
مسرور گردید صحیح موصول مبلغ صد روپیه مرسله سابق
اصاحبت تحفه موصول و به تصدیق در امور و صحیحه رسید
و بعد بهر کیف در نوشتن خطوط صحت و خیریت حاجی
تا خیر نکنید والسلام باسم برادر فریب تحریر گشت

حمیده صفات ملکی دریا نامه حضرت حسن مروت زمانیان در ابنیه خیال

انجیال جلوه گر نمیشد قلم رنگین بیان بدرخواست الف عرض فرید

میرزا طاهر وحید مرحوم نوشته سیادت مرتبت ابو الحسن معروف

به کلین را بدم جوش خاستی تا زحمدی تر دجر ام نمیدث سب فرسوده لی

تمیز بیا لعوز زمان هر کس بید مکر لقاب انشاء مذکور بد مستحطان صافی

دست رقم پذیر است بیشتر جا صحت الکی با فضایل باس آشنای قدیم

که بالعوات نقشش آن بدم سرد روزگار بهمه از صفحه خاطر محو و مس

بوعده عشر عاریتا بدست دارند این نوشته نقر بسته از روی

آن کتاب ناقص خود در سلک لینه والدعا محمد مهر انجم نام مهری

میرزای سمت تحریر یافت عالی مقدار احلم لطفهائیک در هوا لا گیر لطیف حید که از اراده

لشفاق دیرین در باب مخلص محبت آیین القلم سفارشی رقم برای دلوی

ناظم لشوید یافته و در ورود رسیفا سیله جابر اهل رجوع تباب معمول بملک

لی سانید عبارکه سابق معلی عنوت و حضور در لطف عشق

حاکم در سری خداوندی حاجت باید و برزگان گفت باید ملتفت جانب شهنشه

کفیت کار وقت بیانی جواب قلمی خواهند کرد لیکن ما بتدریج در لای اثری نوشته مذکور
دقت رسید مزاج یاری ما کرد و ما از بدرستی رفته کلی یاد دیدنی است
مدبیند بدریافت این خاطر آگاه است سرگران نباید شد والسلام
برای کلانتر کننامی مخلص از خانم رفته اعتصام مخلصان سلمه
باوی کمیت خدمت هزار روپیه دیروز چهارم ماه رسید اگر از اوصاف
فروشیست بخال قلم رفته ... نوشت والحق از عهده کارش
کفایه از عیب بدعنی و مرض و عمارت باید بینی یک بیت
و فی الجمله سعی دلکش ... خورد دل فالان توصیف نیست بار هم از کسی حوالع
بدایه رسانی این را استقامت ... نیست ... باقی کار
جمعا جان سلامت باید کرد والسلام برای ... از طرف مخلص مهوش
رقم مهرست اعتصام مهربانان سلمه در بولا اثر خالع در باب خیر ... قصد
سفر جنوب ... بر کسی ... ضمیر کرده است وادارد ... باعث ...
تاکید جانب وارد ان بالا ایکار رخدادانه نیست سبب ... نمیدید
لهذا تقلم می آید ... باوی کمیت ... کنگی در باب ...

نسیم وصبا باگوش رسید نمیتواند مهجور است لیکن اگر جهات رویه فلک کم عملکند

یقین است شرط ملاحظه در خرید آن رضا یقه نخواهد رفت بهر کیف اگر

گرفتنش بقیمت که بطور رفع المکاره و ما از مالکش طلب نمی کرد سنا کرکه

والا لا والسلام باجانی برادر بزرگ نوشته بودند بالصاحب مکرم

مکرم سلامت کلمه چند که از جهت تنبیه در تقدیم لوازم رفاقت و همراهی

رکاب گرامی برهان خامه سرشار علامه حوالی ابوه در ایام ادبار واضح گشت

نهایت جنس طالع و بختیاری و آثار رسید و کامگاری نوخاسته است الحمد لله

للعلم السعادت برکان از طیب خاطر قیام و اقدام نماید و به برکات

توجه باطن شان در خیر و بهروزی بر روی جهان گشاید بنیان امر یقیقه

سنجی رسید ادکار حیث و دولت برکاین ویر دانی لیکن بار مید

لسهات الکاری محاسن اجتماع بدانسته که خرگوش تکروبان بلند قدرت اطلاق بیش

مکث و الیس از سالها بهر صاحب نیکو ان جا بامر تغیر اوقات و نکاری باقی دار است

العبور و باری حسب مار نکته بطور الصدور اس گونه اداهای سابقه است

بهر کیف او سبحانه و تعالی شانه بر عمر و اقبال تان افزاید و السلام

برادر

احسان الله نامی که در جواب ... نوشته مستحصل احیب نصفی

نشان ای سلسله متبرکه کتابتی چند از ارسالهای لطف و مهربانی رسید علی الخصوص کتابت دار

بکار با مکتوبات براف ان محمد هر سال جهت مخلص ارسال کان مکتبی

ترسیل یافته بود بیر در اکثر اوقات رسید شکرانه این همه الطاف

کرام بکدام زبان ادا نماید حق سبحانه و تعالی ذات مجمع البرکات

سلسله همواره محفوظ داشته بهره ما مستفاض گرداناد دوار انجام

در وصول مکاتبات سامیه اکثر دیر می شد خاطر مهجور بیاد ملی درد می رفت

مسرور از نشاط و اوراق طالب دیدار آن سر گرامی بود ما هم مکاتبه لیدا لکر

گاه گاه در تسوید آن توجهی بکار رفته باشد آیتی حسن الخلاص

سلامت باید و السلام برای حاجی محمد الله قدس سره جاجی حمام مکرم

ماکرم سلسله در مولا اصفهانی متبرکه سلسله متبرکه آل زائر حرم محترم

لسواد دشت بهجان آباد دلبدار در ماه سعادت برکات ربار

ایلمه متبرکه بیت الحرام باکرام باد الله اشرفنا منبه حاجی حشر از

در دیدار ایلی برادر و سینه الفت حزینی سالها منشرح و مسرور گرداند بنابر

کردد

و کمیت مبلغ یگانه بالفعل از وصول خدمت بیشتر قاصر شد ان شاء الله
العزیز در یک هفته یا عشره بسواری یابوی کرایه خواه عاریتی خواهد رسید و باکمه
بجز اشتیاق چیزی دیگر نگارد والسلام از طرف سیادت پناه محمد جعفر
محمد امین شمع مرحوم گشت خالص صاحب وقت فرصتی نخجیر زوال سلسله
روز رسیدن کمترین در هیچ اثنای اهتمام والده خواه سرکار طومار خطوط
کاغذ ساده از راه نوازش باطنی بهار خواندن روز عنایت شده
شده بود چون اکثر مکاتبات آن رقم زده منشیان شکسته نویسی
شان بیحال است از جهان روشنی کلاه لکایاک خوانده اسم
یاران لقیاسی ناقص وحید و عدد نشان یک سال است تا چار درم
دو سه روز رفته محمد امین خادم خود الله در حضور بیشتر بسیت وفرد خدمت
حامی اسپ یکقدر در ماه منظور بود حاجی محمد سلامت اوقات بی اکبر ... ا
خانگی از آفتابی آنجا مستعمل نوری صندوق میانه است ا
لکار از راه بنده نوازی لطف نمود در این مراحم خداوندان نعمت
که بخشیدن خدمت بنده است شاید بجز نیز لاچار مقاع باشند

بعد النشر طرضای الغرض در هند لی رسیده بحضور اینی و انی بعرض

در خواستنی بر دالفو والاحاد ماکی ساعی سا عیب سرکاری و خود سلا

سکیک اند رباکر حیر ضمه دالف برای خواجه محمد الصمد بوتهر دار ممنو که

نسیم نقلم آید خواجه صاحب مهربان مخلصان سلامته بعد اشتیاق

ملعاب بحجب لالهای است از جمله شرح و بیان خارج است ملکو تصم مر

کاغذ است از چند پاره رسید فرستی قلمدان خواهیه دار زرنگار

کار کشمیر است شگفته روی گلهای الوان غنیی بر صفحه جدول داد خبر

علی

مبارکت بمطالعه کلامی مشحون ساز از زبانی در ارمر وقت یار است

خداداده کدام حق شامدی حرجه بیل ذکر آن ماکو شنی کمال

حال رسانید چنانچه فضای ار عشره طلبانی بحجه بلند لطف بسیار تقصیر

رسید فرمیوند و وجهه قیمت ... و دیگر از ... مید نماید ... دو سند دار

ما طهار اینگونه الفاظ ... وجال جاکران نمک ... ان ... است

با همه مبالغه مدفت در بیولد که شروع ... بایر شده برکوم جاریه

نعمت خزان

عطای تا البتاور ستاره ... سفید بوته دار هزار ... صدر رحیم

بها خلد

بهار خلاف گذشته هرساله بیجاه گهری کم و زیادی مرحمت میشد از سالها بهالی

و قدردانی عنایت گسته بهر کیف شکرانه الطاف پیشگاه انعام

خداوندی سلام در باره خیرخواهان صمیم بیش از پیش میذوقت

بچه لب و دهان اداست لفظ مختصر الین مرتبه از قلمدان دستی فرمایشی

در ساخته کارگر نامی و نقش و نگارش برنگ پاکیزه ای باشد از طرف

وحید قیمت سالی یار ز ملمات الصحابت معتقدی لطف گوهر آئین مهربانیها جالاله

دبالعوات ملک سعادت محمد شاه سعادت الحاجت بیست دار [illegible] رجال قلمدان ارسال

بدستور ولایت و مقراضی سنگی پاسلیمی بود ز باکره جعفر الدوله ارخان

نام شفقت مهدی مخلص نوشته

صاحب مهربان لا زال [illegible] ارسال مشتمله نامه محبت

ختامه مرصعی کشیدن گرامید دارالکرگان میانه بنا بر قصد رسانید چه حسینی

به تقدیم یا ساخل خاطر درین مقام موصول گشت برطبق [illegible] مقاصی

شده بود در جواب گفته ها اولا ما بین ایام بارکشی تکلیف خارجی

کمال جا رسم و آئین کجاست و ثانیا اگر حسن مروت مقتضی فرصت

نشود باقی صد روپیه سنگی وجه گرایه همه کاشی ۳۰ اقمچه منجمله اصل [illegible]

هفته بعد وصول لشکر در تصرف از محال متصرفه خواهیم صاحبا نیازمند حرف
راستی او گوش کنید از خبر کج خاموش باشد بنابران تا المقدور امکان
بالعوض تصدیع بر آوردن نشده تا مناسب آید و گرنه در صورت ضروریه
فرستادن زر باقی واجب چه بدون آن سرانجام کشتی عذر لنگ
و نا مسموع است بهر کیف بعضی اصطلاح نموده یک نوع نمود بر آن آگهی رود
زیاده چه در سطر آید بنجو لعه رحمت الله بیگ خواجه صاحب عالیقدر سلامت
بیش از این چهار پاره پنج توله تازه زعفران خالص خریده بدست قاصدان
این طرف از راه سر بعد و رسید آن نگار رسانی یافته اتفاقاً نیز برآمده و انشاء
نیازمند بیش نعمت الله خان خاصه دار و خبر سرکار والا کسنا بولاسر بیشتی
طلبیده قدری از آن بعد بلد حضله نگار رکهه و خوش کهه صد روپیه برای طلب داده ان
آن از سوء نجانه و ما نیز چابجه هندوی سلع مسطور بلابع الوقت بر خ بازار ۹
السو لعو ظاهرا کسی افتخار که عشر نسبی افزاید نسبت یافته اکثر دکان
سا هو و صرف و جنس مذکور قسم اول و جنس جدید کهه باید فرستاد
و وجه محصول که آید از بیع حرف کهه تا الحال محسوب جمع گشت

باقیم

بنا بر عنایات مشفقانه که از آن اخلاص کیش لطف‌نشان دربارهٔ خیرخواه مبذول است
گاه گاه بطلب نسبتهای مطلوبه که تکلیف تکلف می‌رود معاف داشته در الحاح
امور مرجوعه توجه لازم است و در فرمایش متعلقه این طرف تکرار ایما رفته
باشند که انجام آن عین سعادت خود دانسته زیاده چه بر طراز الله از طرف لاله ... صاحب
مهربان باشند بمطلبی که از ما بطور تحریر یافت بطور صاحب مهربان سلامت بسته در مواد اکتدان
جناب العالی دینی سنگه سر قرابا و رجنجانه بالا سر لوان بعرض ادای تا حومی گرگ
گویند که آن خدا داند چها بعرض رسانیده‌اند از جهم شهر جات معروف
و الله ... سنگه تغار تیغ مر المحمد حال بالا بحالی منصوب ساختند تا براه
نسبته کا عد دستخطی نامبرده از توسلی به بر اوله بد سبب سالیانه هاگر هستند
تا که بلا اله مسطور حواله کرده آید و چند روپیه بقیه ماهیانه نسشگی از روی فرد بر اوله
مرسله و لطیح خواهند نامبرده سلام در انجا مرسد لکر خزانه دهانید فارغخطی
بگیرد هر چند بیش در حق او مکرر حرف خیر عرض داشته بعد پذیرا شد
مالک دلها آگاه است همت راللّه مرصد رحیم حولکس شد بهر کیف
مجمع مطلع بلطفهای ساقی ناحق و ناروا ... گران نمی‌شود لیکن ۵

برطرفیست بی سبب باشد کاریکه با همه سعی اکثری نرود ان حضرت

ناتوان دران بی اعتبار است زیرا که جبر بر تکالیف از طرف الله مهر چند

وکیل سوکیسی تلکلی بلکلام دریوالی قلمی شده صاحب بالطاف وکرم سلامت

درین روزها دلالی اسپ ایلچی صندلی یک چهار ساله ودیگر نخجیا جیات ما به

جیدی درزیر رانها هی دلالی فرستکها زین فرمایی که که شنیدم بعضی صد و دو خاصی

درانجا آورده به نرخ بازار صد و بیست و هشت روپیه قیمت قرار یافته

راکه بدستم در ساختن کور جهات برنجها مهربانان رفته بعد الکراه هوشی

باقی بهتر از این چاره ادر وقت بهم رسیدن دشوار است بعد الاحوال

خریدنی اسپ خاطر کاری جا کیر بی عارز شیخه باید که درین هفته برسد و در صورت

تعویق جهت خرید اسال اسپ هم می برند بدست نخواهند آمد و رقعه با بوستان شیخ

نبات سلطانی چار رحلشیه کله سهم دوفرخانه کهنه محمد ته عنبر گری

کم فروختنی است که مستدار امروز یا فردا بدید نشستی رفته جلو کی خالد تو خشت

لیکن بشرط رضای کرفتنی × در ترسیدن زر توقف نخواهد بشود و بالکل مذکور

کرده خواهند والا بهرگونه انتظار جواب داللع والسلام بنام مجلس دارچند

کدخدایی و ولادت فرزند بهجت افزا گرفته برنگاشت برادر گرامی مهربانی نیکوکیشی

سلمه الله تعالی نوشته دهم شوال پنجم شهر حال بیست و سیم کلمات رسید

الحمد که کدخدایی فرزندی و مولودی که فرزند خود از شروع ایام بلوغ ابای تجویز پیری مشی

تحریر یافته بود بوضوح پیوست بر طبق نوشته این نسخه معجون رنجبات و شونیز

یا ترکیب ساختنی ملفوف میرسد در صورت حسن یکدست سروری الحریر

اولین دکر نه برطی مهیا که بعد اهمیت عشره بیست بقدر مصلحت ماشه برنهار

بکار برده تا چهل روز مداومت و از ترشی و شیرینی و ناخورد نیلی

احتراز نماید بعون عنایت ربی فی حصول ولادت لاحقه لایق

خواهد تالیبی الحال عشره بشوید چگونگی اثرش لازم است اعلی حبه

طرالدوله برای نواب عبدالله خان از جانب نبیره مهربانی و شمشیر زاده

قلم گذاشته رفته بعرض میرساند که انعام امیر میرساند که خاندیت چهار سال

نیازمند نیابان و نمک پرورش یافته و بقدر مقدور در تقدیم خدمت

خدمتی و خیرخواهی قصور و تخفیف دنیوی سکار نه بسته هر چند گاه عنایت

عنایت مرحمت از روز خاکی شامل حال شکسته بالی است ایالان کم

که بسیاری چند بمشکل الوده بسر گرمی ارادت در حضور حاضر باشند

اگرچه بارها بملامت و فروتنی اظهار که بنده محض بشفقت خداوندی

دریچه وا کردم نسبت بکسی سوای کاوش در سر ندارم هرگز بر التفقد

و التفات شاکر اند پس در صورت ماندن کمترین در هر خلافی

چند کس که خالصه باشی مختار کار اند بنظر می آید لهذا امیدوار است ا

که مرقوم بندگی اعلی حضرت با وسیله نام سلطان باجی طرفی بقصد

تحصیل وجه روزی رفته در دعای ازدیاد دولت روزی بسر برد زیاده

چه عرضه داشته بعد لاله خوب چند بتکلیف میرزا نوشته صاحب

مهربان سلامت نشان سلامت کلماتیکه دی شب بزبان

نیازمند حواله شده امروز بلاله سونت سنگه که اتفاقا ایلچیانه آنکس

نیز حاضر بودند بدو کور مخم برادرا گوش که حرف انجاب روان پرداختند

هرچند مخلص بدلایل عقلی و نقلی فهمانیدن مبالغه نمود از قبول حق پهلوتهی ساختند

ناچار بقول مشهور خوب است نحوی و سودا برضا در بیدا غیبا برخاسته اجازه

ملکه فی الحقیقه شخص سلام هرچه در دل فرود نیاید زبان باقرار حق چگونه

برکت باید بهر کیف که کلاه سلامت باشد تا ناظر رسانیک فرزند ارجمند

صورت مدعا بوقت معهود جای دیگر جلوه گر خواهد شد و عقیده مرا بقیام اعتبار

اضطراب و بی قراری چه کشود الوالت الله العزیز فردا بخدمت رسیده کیفیت

و سیاقی گفتگو با نامردگان بمیان آمده عرضه خواهد داشت والسلام

بخدمت بزرگ مخدوم در ولایت سلوک با نیاز مند بدل متوجه شده از

تا کابل و ولایت کابل مرفت معهود صفدر اشته قبله و کعبه سیر سلامت

باظهار بهوا آنکه اسپی دریافته خوب بود ولی سرور جمیع طایر خانه با تمیز ترکان

فرستاده بود عجب با هم هیچ زمین سایه نیست خانه غیر از حرف دفع الوقت

ملوکی بخود لا بد با غایت برجا هستند از آنجا که دستند بر خیر و البته

بقسمت چه شاید بر وجه موعود معقوم نیست و الاحباب کجا نیست ایشان

بکیف ملک لطیف خاطر عزیز کند و در وفای بحیله و حواله کند راند بهر کیف

خاک بیچاره در بر جات رضای مالک ملک رضا خود هستند است مالکان

جنات سر گر الا جرا کار منظور مانند چه اگر با فتنه معقد باشد امروز

و فردا اللا ببداغ و در داغ خفی با شناسید نداغ اگر ستی بخواهد فرز بالیه

بجز نیاز چه عرضه دارد بطرف شفیق صوری و معنوی ملک محمد اشرف شافی و رجی

خلاصی مصدر البرکات سیح بمولانه عوارض زمان در حفظ و امان دارالله

معجونیکه از برای اشتغال داد ارسال یافته بعد از عشره بکار رفت حواس

و قوای استدارسال از رنج بیماری گذشته سست و پریشان شده

تقویتی بخشید و ماند که دو کس از اعضای این قلم بر طرف گردانید اگر

نسخه اجزای آن بقید وزن و ترکیب نوشته بفرستند لطف عین کرم است

و کتاب شرح اسباب نفیس برداشته دیروز بدست ... الم

و رسالت مدد نجات رسیده باشد والسلام از طرف ... کاکوری

لله کرم حیدر کار بردار سرکار ... بخت ... صوبه لاهور مجمع خوبیهای

ملک ... سلامت در ایام ... از ادای مبلغ یکصد و بیست و شش روپیه

دستگیر دان این ضعیفه بخیفه در هنگام هجوم مخلبه شوخ جوی کرام ... درد

مندی و دشواری از جانب قرض کشیده ... ربانی مهربانی

بر رفت ... نباید ... سرای کار دفتر سرکار ... بخت ...

حمیده صفات ... دارالامارت رسانیدن زر مذکور ...

لازم

لازم است که در یابد که گذشته را اگاه نشود بار شجره رفاه حال

فراموش نکنند و این عاجز چه از چند سال بعسرت هم میگذراند مالک حالی

و هم میداند بنابران اگر درین فراغ باب فرض مسطور ادا نشود لیکن

چه وقت ازین بار هم چندان گران و دشوار نیست میگذرد شاید خواند دله

بهر کیف که ماه دیگر در انتظار میکشد در صورتیکه زر بزور رسته بهتر و اگر نه در قافله

حوالا [illegible] در شکست و ری قصد انطرف سواری عرابه شنیع نهار خاطر است اندیشه

و چه اگر الشی باید مر الضمیر مرزا خاطر [illegible] زیاده زیاده برواته مهربی العز الدین العابدین خان بهادر

منصور جناب نظام الملک خان نایب [illegible] بدرباشه رفعت و عوالی شان ان حضرت مجد

یکهفته [illegible] نوشته که راجه چند بیاره نفقچی بهار او لعل همه وقت رفته تا الیوم رد دیده

شان در باب [illegible] نبشته بنابران برسید این نوشته مشتران مذکور سالیانه

مطلوب است که [illegible] روانه لشکر نماید و توقف و اهمال را در کار ندارد الف ... ازین

[illegible] دلخواه رسیده باشد در ارسال درباره فی هر قدر تحصیل بعمل آید موجب کارهای دیگر شما

در عوالی [illegible] نکوشد با کاغذ جمع و خرج فصل ربیع و عهد داران و غیره

و غیره [illegible] آید اللهم [illegible] زیاده چه نگارش رود [illegible]

[illegible]

نامی در جیب گریبان حالت در انشای ارکانست خاقان جهانبانی سلالت استقرار شکیله

درباره اصلاح خطوط فرزند سعید علیخان لقبلم ابراهیم بود و بالمنت فهمیده برهانی

رو نهفت بالا رفته هرچند برطبق آن از منع درحق نامربوط بقدر معذور قصور غیر شود لاکن

عزیز مذکور حسب علاوه کندی ذهن این الده خاطر محبت اتصاله منبع نوشت

و خواندن نبرد الله خاصه چیزی شوق عیار تنش با تتمه باکیده اگر زنگ در سینه نمی پذیرد

در صورت آشنا ایکه باید فراغ خویش و اوراق البته که همین محو و مصروف

تربیتش باید رفته رفته اگر بهبودی حاصل شود سود آن بهره تواند بود باران

نمار مند سوار این تکلیف شاق لا اضعاف ضعف اراند در این عاطفت

مبتدیان بکلک ره در است در آینه نقش بنظر می آید والده زبانیه چه طرز الله

بلله شعار ای با حسب دیوان محمد الرقام یافته شفقتی لا استان سلالت

اشعار بکه اگر چند ماه درباره حسب و حسبی اخوندی دهان بعد تعلیم فرزندان

سعادتمند بهره مند باکیده رفته بود منع این حرف بسا منقش صفحه خاطر داشت

در سوا او استاد دیگر در این حراست فی ذات و در است لعقد تا فرص

یکبار ثانی ذالتسی بهم رسید دشوار است اتفاقا در اسلی الیب دریا

اجداد

برخوردار و جمیں بعد سلام علیک که کلام سحر آثار شد و از فراق فلانی ملبس مستعد کار
جمله محظوظ گشت والبته بزرگی آن ضمیر گرامی پایه دار حال بی زوال علم و فهم
منشی و شاعر رسا سخن زیاده از آنست یافته مگر بقرار عشری و بیان
در وقت استقامتش نظیره نزدیک فلانی دور می نماید در صورت
لکن باز برداشتنش برداشته که زر کی الفقه نظیره و اجله داران روانه اند تصویب
که اید و الاحوال رقعه بر نگارند و در دلها انتظار نگذارند والسلام

زبانی داتارام نام سالکور را کدام بزرگی قلمی گشته مخدوم نیاز مندان سلامت

بیش از این مفاوضه شریف در باب برشمیت ... که سفید بود شد از کلدان
عرض و رقعه اولی با سخن از اعتبار زبان خامه مدعا بیان عرضه داشته
بملاحظه سامی رسیده باشد در ارسال تحریر مذکور بعدم اتفاق روانگی
معتمدی توقف رو داده بود بر روز آن لاله جیو نشکه قصد آن طرف کرده
حواله ایشان رفت ان شاء الله تعالی عنقریب با احتیاط تمام تواند رسانید
نوشته وصول آن لطف که از دیر ... از آنکه اراده بر آمد وجه اخراجات
از در خرید صدور رقعه کرامت بفت و عوض مجدی تسوید یافته باحالت

جوالش بقلم نیامده الحال رفع اکی رفع و در صورتیکه خاطر خواه دیده
نمی دهد لشر طرا ایا از همین جا گرفته خواهند شد زیاده نیاز تکلیف
عرضی بطلب بنشی نوشته مجمع خوان کاران همواره در حفظ ایزد سبحان
باشند دستی کاغذ مرسله چون به نفاست قرطاس سابق نمی رسید مجلد
واپس کرده شد لکن از حسن کارکرداران محمد علی نیچاله در رمن فن احدی
از هم پیشگان بابلد لیست دیگری تخته هایش سر به سر خاریده می توانند
لیکن دریب گرفته باید فرستاد و در صورتیکه از کاغذ دیگران چندانه
در وجه قیمت زیاده کرد لیکن ملاحظت اما رو تاب میره مرضا الیه بدانند
و در سوال کاغذ تخته کالت آباسی اتفاقاً از بیرون بقیمت روپیه خریده
پاکیزه بکار و صفائیش دیده است ان شاء الله العزیز در سمت یکماه
سرکار فرما قصد الطرف کمه آید لطیفه برای حوالت رقم عملی نگار
همراه ارسال میشود والسلام برای منشی نندرام بنده ش رقم پذیرفت
مصدر اشفاق کرم مسلمات ظاهر البیت شکسته با وصف خوشنودی
و نیک دلی خداداد انه تحریک چه فراخ روی ضیافت بعض اشتال

ایام

این چند روز قرار داده چنانچه برای دعوت مدینه خانه هم رسیده چون
جمعی مخلص لواد بزرگی رفته بود در حوالی او صورت به بیت ارانجام
خانه مهجور از اوصاف نبات نشسته نفس نفوذ است نخواهد عجبت
برج زمین فرسائی باغ روشن آرا گشته لهذا امهال هر یک اشک ورت
در مقام مسطور قدم رنجه نمایند در صورت استعفار زبار رسید نیاز نمند بعد رحیله
خوش آمده ذهن نشین احسن خیر نشین فرمایند نشود در باذ کسی فرستاده موجب
آزار این زار نزار کرده والسلام **بخدمت علمی ارقام یافته** معارف دستانی
سلامت دیرور والسنگان کرامی مع الخیر در اینجا رسیده شب در نینه خانه
بسر کردند بر برور مقصات کشته نیک مکانی از فایلت بعده دیا بهوشی
عجمه روز کار بعده برای بحر دیده با میانه بلاد شان بعنوان هم چنانچه فردا عشق
نیک در انجا خواهند رفت فی مقام مذکور دیوانخانه مختصری با یک دریچه جاده
نشستن جای مجرسه جاروا داشته و در مجلس سرا الشی خانه های متعدد
حسب الله بجا استعداد در معشته موجب امر و الا حضه مع خلطه احباس
عله و عرع الحجه جرور لیت خرمی خواهد رسید خانه آراسته ذخایر جمع کرده

و چهار لقمان از پاسی بار یک نا شکسته بیشتر نسبت یافته بعد رسید
اثر واضح سخن گرانی شده باشد حق سبحانه مهربانی را در کارگاه سلامت
دالو و خانه مروت و لطف ال ابا و دهد خرج اهالی آن شاد و والطاف مرتبت
فرزندان ارجمند خصوصیت سپاه از تجویز که شنود جای اندیشه والسلام برای
لاله و شقایق پاک رنگ سفید باشد ملفوف لوازن سید محمد الحجه ارم اسب
پند و نصیحت فایده بخش انسان ذی فهم زبان مریخ حواله بعد بعرض علوم آن تاثیر
صحبت با مبارک همیشه سران هرزه گو در دل شکن جا کند و وضع ساتر قیس سا
لذت منهج سنان شکل گرد اهل ما مشرد جا گفته یکی از کرد بی هیچ حیث شان راه
راستی نمی آید و فساد بد مزاجش اصلاح نمی گیرد این همه فتنه و فساد از ره
کار را کشود ساخت چه مفید آید جابران با حتی انجام اظهار بساز اندیشه
پرداخته بطور خوش باید گذاشت و در مقدمه تحکام با دولت شاید گفت
از مبادا انجانه چون الا فرع بر جا گسته دهد و تا انجام ناحق و نارواء مجوده زان
کلاه ساده سیلی گفت و کوی بیجا تحفه بیشتر بعضی رضای الغیب کلاهی اقتضا
کند بر حزم کار کمال بهتر است نام فتح حمید مخلص الله طالع شته

عزیز القدر ارجمند فتح چند فرخ جمعیت بسی مولا از نسخت برکت اللہ محفوظ تواند
چند روپیه از عشر بهای خرید گندم با عزیز حواله است تحصیل باید و ضعف ملحوظ داشتن
حالت این تجار ضعیف کم و کسی نرخ بازار و تجار با حالت تفرسته بر سبکی حسبی
تجربه گشته بار یکه های متعارفه از ذکر عقبات با نقص از تضییع اوقات
عمر اینک دو بیت شعر که غیر از آن کو به یادگار جه داشته آید
بهر کیف درین چهار روز ساختنی در گرفتن این بلوه متوجه شده شرط
حسب حجت در نرخ جاهه رسانیدن اللازم جبر درباب توقف و اهمال
دخلت کنجایش نیست بالکید الکید تسوید یافته و بایمه تقید وضع تابعه کون
بکلور حوزه دستما در دوام نوشته و خواند نشان یار سید ال صرف
الکی است بالکس چرکات لا ایه بسیم بحر معشوق و در حضور تشریح
مرحله است شعر خبر کوه کان که تعویر مصدر طعن و تشنیع بود ان چه لطف
داله مختصر الکیت بر خلاف گذشته در حفظ سر رشته آموخته و مطالعه سبق
امیر الکریمه در کار داکه باید بجایی تواند رسید والدعا مجلد مسیح والام
قسمه نعمی مسلک بهمنه بجانب نور بزرگوار زبان حاله تحریر و صدر نمه

نیازمند در بی‌حد و دور از وصول آستان فیض‌نشان استفاده محروم

موجب بیکسی است که تکلیف بعضی را آستان [illegible] اتفاق [illegible] زیارت چون ما یاب

شنیده شود [illegible] ساعتهای سبق بر برزن گذر و تضیع اوقات عمر [illegible] گردید

امروز را به [illegible] خانه رسید [illegible] توقف [illegible] از خدمت فاخر

گشته الحمد لله العزیز فردا [illegible] حاضر [illegible]

انجا [illegible] تقسیم [illegible] نیاز ارادت [illegible]

[illegible] اعتقاد [illegible] سلمه الله [illegible]

ارقام [illegible] از ادب [illegible] از دریافت میسر [illegible]

از راه [illegible] خداوندی تا نیم [illegible] کاردانی و [illegible] گرامی در باب

لطف [illegible] در جواب [illegible] ملفوف [illegible] ان شاء الله [illegible]

بعد [illegible] نیاز [illegible] بنا بر [illegible] خاطر عاطر [illegible] روانه

[illegible] خواهد یافت [illegible] داشته گاهگاه [illegible]

فرا [illegible] رساند داشت [illegible] قدیم

غائبانه در [illegible] خالی [illegible] میدانند

زیادة الشوق

زیاده نوشتن فضولیست والسلام از طرف رای منشی رام ببد دیوان

ناظم دار الخلافه بنام مرزبان نوشته الخصال اسلمه بعد الاشتیاق ملاقات

مشهود ضمیر منیر سعادت عزیز القدر مولانا را در کار فرضی یار کمینی شده فی سایر کینه

تعین مقرر واز نظر سالکان ایجاب است از آنکه عارضه طحال دلیل

ظاهر اگر عرق کیمی طبع چرک آهنی ساخته میشود در خانه آن مصدر خوبیها موجود است ٦٠

اگر قدری از آن بلا که مسطور داشته آید موجب رفع یا کمی عارضه مذکور و باعث خوشنودی

مخلص مهجور خواهد بود زیاده چه برطرازد از طرف دلیر سکه تجدید مرحمت علیحدگانی

مسطور شد خالصاً جاذب قدردانی فرد سالی سلامته در هنگام اعلان

برکنات صورت حال چند کسی از اهل قلم و سپاه بدولت ساعی رنگ

رفاه گرفته بود اختصاص هم در باره بلاد اور جز اندیشی با همه اثبات حقوق

خدمت بکار رفت در آئین نوازشات خداوندی گنجایشی پذیرفت

در صورت سکه فرح بنیاد ساز برورکار سر دهد در گوشه نگاری جا کرم نکرد نظر

بر تعاقب سرکار بعرض حال برانجام اصلاح برداخت بهر کیف

لا نقش بر سکه قدیم از صفحه خاطر کرامت محو شده باشد در برداخت مقتضای قدردانی

اختیار با قیمت زیاده نیاز برای فرزندی مرقوم است صاحبمن
دیروز خبر خود را بموجب ابرام گرامی برای تقاضای رهائی زیور بدر لی بیگی
مستوره رسید بحالی از آمدن بنده شنید سر در دوران
درون ایستاده زبان شور و غوغا گشادن بد معاملگی توان
داشت هر کس او زرگیبار در داد و ستد کهای عیب باشد
جز بار ایستی از مفهوم نگذشت مختصر اداری وجه سود چهار
ساله بر دلش بس سخت گران است چنانچه از سنگ گرانبها گفت
و گمو سوانی دلم بخواه مشد بالفعل گرسنش آزار است
بی صحیت ادائی مقدمه فیصلات مشد نی نیست لاکن بفضل تا قصه
قضیه بیحاصل نکس بسر دید تا حق مشروط است باید دید آخر
کار چگونه بیک شود ان شاء الله تعالی فردا خدمت سید مشرودگا
گذارش میکنند والسلام از جانب دیوان عدالت برای کدام شخص
خبر یافت استعداد المطر بر طول بیکاری و حالت ناکامی شما
درباره تجویز امری فی الجمله فراخور کرد ان تا بیر بیرون نخد مسه

دکوا

دیوانی باطمع صوبه بخیر بحسب ضرور رسیدن بخانه ما اتفاق شده بود
مسرور ساخته گفته چنانچه بپاس اخلاص صوری فیما بینی او و بیمار میدارد و بر باز
مربوط گشته و آب و نوازش رعایا باوصف غالبیت بطور آثرش نکرده
شوق فرمای از سفارش مذکور گاه گاه بباید علاقه بر وقت بنام
او قرار خیال یافت بعد از چند روز بمعبد جانست در دیوان لکاک آمد
و شد بمجمع یاد کار مناسب مقام و محل جاکرم داشتن تخم امید حاصل
کاشتن است چون مرجع موصوف بر خلاف ابنای روزگار از
جوهر شعور و تمیز خالی نیست چند توان فرسائی رایگان نخواهد
رفت زیاده چه نوشته آید بعد بالی متضمن سفارش سند روکس
نام محرری نوشته عامنت رسید کالمه مسرت آگین بر تعدد رسیدن
نامه‌های دلها تنوع سر دفتری کارنامه الاحباب تمام بانی ذریعه بهجت
و سرور بر روی دلستان بهجور بیان خوبیهای کامی مسرور گشته سلام
ان شاء الله العزیز نظر بر تعدد دانی و جوهر شناسی بند کالنجا امید
قوی که مبادی احوال دلنوازی مخلصان چنانکه باید صورت پذیر گردد و جلوه
رفاه حال تمام با کامی سر میدارند رقیمة الاخلاص محبت اساس
سند داس بید رش علاقه بمایه سخن به بحکم فتوت و جوانمردی

در ادای حقوق مخلص پروری یگانهٔ روزگار بود در مقوله نیازمندی وقت
از سطور مرقومات و دستخطهای جنون نامه که برگشته بخدمت میرسد
چون فی الجمله مهارتی در محرری [illegible] ان زمان داده اگر به تحریک زبان
مودت بیان جای فراخور مقصود سلوک یاران و همکیشان مهیا شود موجب
امتنان است استدعا از آن توان است رجا آنکه بقدر مقدور و میسور در حق
سفارش سطورهای اغماض و قصور نمایند والسلام عرضی منشی
نورب فیض الله بیگ خان جاگیردار پرگنه [illegible] سطور نوشت
گرامی قدر [illegible] سلمه الله تعالی همواره در حفظ الهی باشند فصول مکاتبه محبت
مضمون بر نوید تندرستی ها آگهی داد الحمد که از خوبیهای ذاتی و عذر
اتفاق نارسیدن [illegible] وقت روانگی [illegible] لطف ملاقات [illegible] یگانه
خاک [illegible] تاکید کار فرما [illegible] کلک تحقیق سلک [illegible] قطع
یافت عذر اینکه بقصد حصول وجه معاش [illegible] پرداخته [illegible]
اختیار بر داشته و سر زدن حرکات اضطراری معذور و معاف اند
و سوای این چون نظر بر [illegible] حال و درستی مقال [illegible] شما در دل
است [illegible] رسوم عرضه را در تن دخلی نیست [illegible] آنست
محو خاطر استدعا مطالبه [illegible] گاهی بعد ما [illegible] میشود که عاقبت
مسرور [illegible] باشند در آئین مهربانی کارساز بود والسلام بمستفید
قابلی نگارش پذیرفت عزیز با سعادت [illegible] در حرکات ناشایسته
مشغول باشند در مقوله [illegible] باز [illegible] زبانی و تحریک [illegible] شوق

[illegible] باده از [illegible]

کم زیاده از یکهفته نمی‌کشد الحکم ارباب رام سنگه حواله که مشرف گام مفهوم شد لطف
بر تلون خراج لس هر دم خیال دل هیچکاره نمی‌خواهد بار سر درد ناحق و ناروا
تعلیم پسر والحاس و داغ سوزی بر تابد چه نقش صحبت همسران ما مامور
بر صفحه ضمیر هر یکی منتقش نیست از بد بست تربیت و تلقین اوستاد
ملالک محو نشود این پاپاری کس نشنید کوی یسر کو لولاکها دو دار استین
ان ما ن بسته ظاهر و باطن رنج و تکلیف بنهایت کشد لهذا اگر بیمار شدند
لاابد نزدیک این تکلیف شاق دور داند و همت در کرم جوب با اختلاط و
سر و مهدان با اینها هرکدام دبهشتر است زیاده زیاده برای دیبرج نستن
مرقوم شد الا ایضا حسب عطوفت نشان دستک معامله موضع ساکر نور تعلق
جاگیر رفیع الدین خان از پارسال بجاره اش بیک هزار و سه صد روپیه
قرار یافته بود و امسال بدرازی و لخانیمات بشرط ... سی عشر مقرر
شده اگر هیچکس بتعهدش جاگیر باشد قبولیت مهری وکیلان
ساهو و دیر مسطور فرستادن لازم است که برطبق آن سند قول و قرار
فرستاده آید والا لا ابلاله محکم سنگه نامی زبانی مهر چند کماشته او نوشته
صاحبی عالیقدر رسید منت بموجب فرمان کرش دوصد روپیه لا بالفعل جنس ابریشمی
دستفید باف بوستانی زرخرید اینجا از نرخ آن سواد سرافتخار نفع هیچ
انه است بدست پیاده کال سرکار در موم جامه بسته فرستاده اگر رسید
شود مضاعف از آن تفصیل مرقومه نیز تحریر آید والا برای ارسال
جنس قیمتی خوش قماش بدوستی که در معموره بنارس

سابق نوشته قلمی گشته که ارادهٔ تحصیل دلخواه مصحوب بیع جاریان هندیه بپاره طلبات ملا
ارسال سازد لیکن وقفه در وصول سه ماه خواهد گشت بنابر آن خفیف سود و زیان این را احتساب
کرده برحسب رتبت ارقام باید در راه عمل پیش نتابد والسلام از جانب جنت مکان
ساهوتی لشکر امیر الدوله زین العابدین خان برای محمد اکرام قلمی شد
خالصاً جنت والد منزلت سلامت مکاتبه ارسالی پس از دیری وصول
آورده در بعد ابتهاج خاطر مهجور شد مشکر نگاه کبر با که دولت تندرستی
طرفین حاصل گشت ایمای که درباره ترسیل مبلغ هزار روپیه بطریق دست
گردان بسود رفته بود واضح گشت لیکن چون فرصت تحریر بقصد اجاره گرفتن
موضع کوتر کانوه و بجره از دستور دستوار سه هزار روپیه سابق بر ذمه
این و آن قرض گشت بالفعل بیاس طرفین الکاف فطار مبلغ شش صد افچه
سرانجام کرده بر سبیل هندوی ترسیل یافته آینده اگر بر وقت زیاده
مطلوب شود در ارسال آن اهل مدخلی ندارد والسلام بنام عزیز سمت
نگارش یافت عزیز گرامی منشا نوشته مرسله با کاغذ زر دو صد
روپیه برای صرف ضروریات سالکی موتمر آشیع برخوردار خجسته اطوار
رسیده خوش از این وجه قلیل کرده کار نمیتوان بدین رو ساهو امانت
داشته شد اگر همین قدر دیگر بفرستند امر مذکور حسن انجام خواهد یافت
و سابق عشته که قرار یافته بود بالفعل بقلت زر موقوف و هفتم ماه آینده
مقرر گشت لهذا در ترسیل الحجه مطلوب گشت جای اهل نسبت در صورت
اتفاق کمی ده بست روپیه مضایقه ندارد زیاده دعا بنام صدر الدین برادر
کوچک سورت تحریر رفت عزیز القدر امیرت الصدر او صول مکاتبه
بهجت مضمون پس از دیری دیده دل را از نگرانی برآورده بود دریافت

اتفقه

عاطفتا مسرور خاطر دوست دلا محبت نامه با همه تأکیدات در ترسیل محبت نامجات
اختصاص طرح نگار میرود و اندیشه خاطر مهجوران که بخار رسید و دو کلمه تنذر ستیع
رو میدید که گاه کمین الفت پذیر نمیگذارد و بهر کیف آینده بر خلاف گذشته
در هر ماه بنگارش چگونگی صحت مسرور و مبتهج ساخته باشند و رسید چیزی
مرسله که با تحریر یافته در صورت عدم وصول از ساهو باید جواب است والدعا
برای کسی که جهت نگاشته علم مدعا رقم گردیده مهربانا بعد از اسلام مسنت بعد
اشتیاق که از ملاقات ساحر بر اثر از حیطه تحریر و تقریر خارج است مکشوف ضمیر منیر
شوند وصول نامه محبت مضمون با اطلاع خبر یتیمها مسرور خاطر اورود باعث
نانوشتن خطوط بنا بر رفتن سواد اکبر آباد در یافت شده بعد کیف آینده
در نگارش آن جای التفات حاصل نیست و بهشت روپیه مرسله بمهر رسید عاطفتا
رسانیده رسید مهر اش ملفوف میرسد و خوشوقت سنگر نمایند.
برای بار دوش اگر نامه تا حال نیامده هرگاه بدید نگاشته حواله شده والسلام
نقل مخلصی از خادم پذیرفت صاحبا کتاب ترتیب الارواح که عنایتا
بدست خدمتگار عنایت شده بود بعد رسیدن آن بیرون جستجو کرده
در یافت اکثر مقامش نگشوده بنابر آن ترسیل یافته اگر کتاب های محشی
و مشرح است و با رسالت اتفاقاً بنظر دوستدار رسیده برای جهت نقیه
لطف شود و چند آیات خمس اخلاص جاد لیله و الدبرون حاشیه باب سلیه
حل لغات بر معنیت در فهم کمال ناقص نیست چه بدون آن غور و فکر در
درک مشکلاتش کار نمیکند بنابراین صورت کتاب مشروحه فرستادن

لازم بیشتر اختیار باقی است والسلام بملا کلان الکی یاری مخلص نگارش یافت
صاحب مهربان الطاف نشان سلامت دستی قلمدان یا بیارکه از
لالا محتسب با طلع نشست روسه حریره مرسیل یافته بود اتفاقا بعد روز کها گا
نوشته خواند چون جنس کلکاری الکی است ودر چشم پسند بند کالبو کرده و
وصف آن مکرر از بر زبان فیض بیان گذشت بجناب سامی نذر کرده
لیکن در تحریر خطوط بار بد دستور گذشته در مانده بعنایت حال گشت بنا برآن
اگر با قتضای شفقت دیگر قلمدان دیگر همان خوبی رنگ و روغن و تخته
ومقوی بقوت بقیمت بیشتر زیاده از سابق فرستاده اید موجب کمال ممنونی
است بالفعل ده اتکه بدست بیا در خدمت کار ارسال داشته رسید
آن لطف شود تا بعد حال حساب کم زیاده فهمیده خواهد شد والسلام
برای مجلس رای قلم مدعا رقم ریخته لالا صاحب قدردان مستند مهربان بر مرور ایام
مربان نیازمند حواله شده بود در خلوت بجناب بند کالبی ممدوح مشروحا گذارش
کرد در جواب فرمودند که جمیع مراتب کاردانی و دیانت داری فلان یعنی آن
قدرشناس دوستان نقش خاطر است انشاءالله العزیز درین دو عشره
که ابتدای سر سال بود بنابت برکنه بنامش قرار داده شود خاطر جمع کند
بنابر آن بخدمت عرضه میدارم اگر دو روز در میان است عنقریب چند در
بار سرکار رسیده باشند بهتر و مناسب است زیاده جمعیت ملا جنبون
سنگم نام دو نسخه مرقوم شد ملاذا کتاب گلستان بطریق عاریت
که برای خواندن مخلص ملاحظه لطف شده بود چون درین روزها بحسب الاتفاق
مجلدی بخط خوش چهار روپیه را خریده کرده نسخه گرامی واپس میرسد خانه
مروت ایام واتفاق نامه جناب تکبیری لضعیف محمد شریف مخاطب معتمد خان
اگر بوعده یکماه مرحمت کرده بعد صحت شیرازه بندی اجرای به دیده
خانه است

خانه رفت رسانیده می‌شود از انجام نظر بر خوبی ذات حمیده صفات امیدها است
و درین نفقه سهل جای تامل نیست والسلام برای مهربانی بخریت
قدردانا نامه نامی با نوشته سفارش نیازمند گرامی از آنجا که اشفاق قدیم
بدوالی ناظم اکبرآباد سلکار شتافته بود در لطف اوقات چهره وصول افروخت
و بدریافت بندرستیها مخلص مهجور مایه بهجت و سرور اندوخت نگاه بر عهد
اهل رجوع کاغذ مذکور با ورسانیده از انجام بکم چو صلکی تعلق اندر رفع کار مهوای
ناهمواری بیماعش حاکرده بود ملاحظه سرسری کرده گفت بالفعل امری مد نظر
نیست مگر بیاسی کانت مکتوب هر وقت علاقه تجویز خواهد شد چون
جای اضطراب نیست خاطر جمع دارد العبد یکدو روز می‌آمده باشد والسلام
لالا احمد اشفاق بالمجانی عزیزی برای دبی اسم قلمی گشت
ن آن مسند نشینی است از این چند سال که از الطاف کمال امر ترویج نیازمند
تجویز شده بود در آن روزها چون طبیعت بنده از سرد مهری ابنای زمان
وحشتی داشت از قبول آن سر باز زده و در ایام گذشته که نحافت ساری
روزگار رنج بیماری سخت کشیده اکثر اوقات صورت درماند کیمیا
دیده بخیبی الحبه بر زبان شفقت بیان رفته حالیا خاطر دوستی مظاهر
از آن گذارش مناسب گشت لهذا از لطف قدیم مترصد آنکه یکی از بابیان
این کار امر شود تا عفیفه از خاندان نجیب و شرایط پسندیده در پیوندان
سعی مشکور بفعل آمده و در رسانیدن حق السعی هر چه انجا رود حاضر است
چون سوای ذات گرامی بصدق قبائل از دیگری توقع و رجوع ندارد
بی تکلف متکلف اوقات شریف گشت قصور سابق را معاف

داشته در بنیاد توجه باطنی لازم والسلام برای ... سبیه قلم مدعا نگار نوشت

مهربان مخلصان سلامت مکتوب محبت اسلوب متضمن تقریر علاقه
خطوط نویسی سرکار حاجی بعلوفه سی روپیه نو چند ماه فیض وصول
بخشیده دیده دل را از نظر اینای برادر و بدریافت این مژده جان نواز
سرور موفور دست داد لازم تا حصول دولت ملاقات گاه گاه تحریر
دو کلمه خیریت بیام و شام مبشر فلاح باشند و شوقیه برای حسب ...
ملفوف ... بنده جواب آن اگر نوشته و بد باید فرستاد والسلام

ایضاً فدوی افزا دوستان سلامت مکاتبه محبت طراز متضمن دلالت دوستداری
بتقریب کدخدائی عزیز ارجمند چهره نمای وصول گردید مشمول ...
شادکامیها است مخلص بتقدیم امر گرامی را در لجه سعادت میداند
لیکن چون ناسازی طبیعت که از چندی عاید حال است بقصد مستلزمات
از همه متضمنات نگاه دارد تا فراغ آن بخدمت رسیده نمی تواند لهذا
اگر ازین تقصیر بی اختیاری معاف باشد در عالم حسن اخلاق ...
والسلام بخدمت ابو البرکات خان از مصاحبین سرکار بهار الدوله بگذارش رفت

خانصاحب والاشان سلامت در بیولا چهار تهان ...
که از راه اشفاق دیلی بنام بنده الهی لطف شده بود و بروز ... انتماه
بدست احمد خدمتگار سرکار رسید و بر توجهات باطنیه که از دیر
باز بحال نیازمندان شامل است افزود حق سبحانه تعالی شانه ذات حمیده
صفات را با همه الطاف یاداوری و برکاه سلامت دارد الحال الله
الخیر در پنجاه بحضور بندگان عالی میرسد دولت ملاقات شریف نیز حاصل
خواهد کرد بجناب ملازمان سامی عرضه باید داشت زیاده ایام جمعیت
بکام سواد اعتضاد دوستان برای ... نامی مرقوم شد

سلامت
دربیولا

120

منت سند در سوال چهار دو ساله باربیت لوط دار هزار کله که موجب فرمان گار
مصحوب حاجی عبدالله بر سبیل بابته بوجه محلات حظ نذر کانتی در آورد سوای زوج بالا همه
هر سه پسندیده است لکن بحکم اقتضا از هر یک در وجه قیمت کم کردند چون منعقد هم
سهل بود نقش صدر به مقام روپیه بر سبیل هندوی و مادای فرمود به دست حاجی
مسطور مهر سر رسید آن باید نگاشت وزن مالکش تکرار کمی زیاده
به میان آرد در حساب دو سند در از حمل اسبش باید دلاور اینقدر زبان
قدر نگیری آقای دوران قدردان بی سود کلام شد والسلام مخلص دلنوازا

برای اشتیان
سفته نوشت که میرزا معین الدین زنگ بسوید برفت

آنچه روز سالی بسرالله حسونت سفته هر یکی که در مقدمه لذت است حاکم بر
زبان مهربان رفته بود دی شب بی کم و کاست بجناب بندگان عالی گذارش
کرده در حضور فرمودند چون نظر بر سابقه خدمت فی الجمله مراعات فلان
یعنی آن مجمع خوبیها منظور گشت بعد بیباقی فصل بیع بشرط قبول بدانه
شش صد روپیه سالیانه از سر سال هر دو دیه متصرفه گذاشته خواهد
شد خاطرش جمع باشد و عبث بنا حق مکث بجاره یقین تحریر است
بنا بر آن باید که به دلجمعی باید داشت خلاف امر و بشمت مملکت بیرت
والسلام

بنام فرید ... مسطور گشت

عزیز والا تمیز حفظه سمند
رهوار هرنه سیاه را نو خرید چهار صد و ده روپیه آخر ست اللهی بندگان عالی
فرستاده بر بروز بیاد کان سرکار ماجدا خبر شا ... سی دور دو بد
صاحبزاده بلند اقبال را در اثنا راه هنگام مراجعت سرکار گاه منظور

افتاده فی الحال پسند فرموده با خود برد و قیمتش از توشکچی وها پیره هر چند این حرکت
بر مزاج آقای مهربان فی الجمله گران آمده لیکن صورت تدارک آن رنگ
امکان نداشت بنده با عقد از مروحشه بنابران لازم است که بوصول این
نوشته اسپ نو رحی بی عیب ها پس قدر زرد یا سبز چیدگی که سر طبله
شبیه ها هجان رنگ و رفتار باشد لیکن تمام خریده روانه اینصوب سازد
که بندهای ملازمان سامی بر طرف گردد و با تفضل هر سبیل هندوی
بالفعل روپیه میرسد تا فی الحال کم و زیاده فهمیده خواهد شد لذا نگاه
بهم رسانیدن اسپ مذکور بر ضرورست در بیان جای [illegible] اهمال
نیست والدعا برای میرزا احسن زبان قلم رنگینه میرزا اصحاب حسن استحقاق
نشان سلامت بوده از روی گرامی دیدار که بهارستان [illegible] قلم [illegible] نیاید کشوف
ضمیر منیر شوالو دیر آشنا چهره وصول [illegible] مکاتبات [illegible] بوده است [illegible] موش
بحر اشعار ظاهر [illegible] داشته [illegible] کیف از خلاف نگاه نیکان [illegible] دو کلمه
خیر مال [illegible] دل شاد فرحنامه باشند درآیین مهربانی جاده و بار سال
درباره خرید یک اسپ ترکی ایما رفته بود چون در ایام گذشته با چشم
و خوش منظر نیامد در جواب آن عمداً توقف بکار رفت در ینولا سمندی
زرگار روان تازه رسل نواح گابان بملاحظه رسیده چون بی عیب و جوان
و خوش رفتار است خوبیش در ضمیر محبت پذیر جا کرد بنابران اگر
هوای خریدان هنوز هم در سر هوس باشد زر قیمتش که سه صد روپیه
قرار یافته در یک چند روز فرستادن لازم است و الا در صورت تغافل چارو
وای مذکور از دست خواهد رفت [illegible] هر چه مرکوز خاطر شریف باشد
الهی والصب زیاده نیاز برای میر رحمت الله نگارشی یافت معتاد
مخلصانی سلامت قصیده که در مدح بندگان عالی از طبع اللفو گرامی [illegible]

دو شنبه نامه بود بیکام

دوستی نامه بود بهنگام شب بعد برخاست مردم یاران بنظر فیض بار گذرانیده
در مطالعه حظ موفور برداشت ساعتی توجه فرمودند پس از تحسین و آفرین مبلغ
صد روپیه بمقتضای نوازش و قدردانی قدر وجه صله از پیشگاه عنایت
عطا شده بود شش روپیه نیز از آن وضع کرده بردوگان لله تعالی موسی لیوانس بود
میرسد زر حالی وصول کرده رسید بر نگارند و نیز عرضیه شکرانه بحضور ملازمان
سامی ارسال دارند والسلام **رقعه‌ای میر مریم الله نام برای اهلخانه آن سوی بند نوشته**
بانوی خانه را الهی شوال روز یکشنبه ماه دو کلمه عافیت الطرف نمیرسد دل نگرانی
عاید حال است بعد چند روز بیمار میشد درگاه الهی بالمجای بندگان نسبتی برای
تربیت ما نجیه که در موضع نور پور قرار یافته میرود در صورت با خبر وصول
خطوطهای جانب ایندیاها نیست بالفعل سی روپیه برای خرج ضروریات بر سبیل
ملعقه پانزده را اخراجات علیحده و نقد آنچه را پارچه پوشیدنی ساخته و تتمه
نیاز صرف متفرقات باید داشت ان شاء الله تعالی بعد معاودت بر چه از این کار
دست دهد بیشتر فرستاده خواهد شد زیاده زیاده **برای مهربان سنگه قلمی شد**
قدر افزای دوستان سلامت نامه مشکین ختامه نیش از دیر باز در عالم انتظار
چهره وصول افروخت بر بندر ستیهای الهی دلاور خوم نوکر لطف بیکاری در صرف
ضروریات چون دست تدبیر بجای نمیرسد بهای ۲ روپیه بطریق دستگردان
بوعده ادای ۳ ماه فرستاده شود تا چند هفته از فکر ما احتیاج فراغ خاطر دست
دهد هر ما القدیم ام رسانی ذریعه سعادت گشت لیکن در صورت عشره پیشتر
ایجا میرفت بها القدر مبلغ کم و کاست ترسیل میبایست بالفعل ۳۰ اقچه
لصحبت ولد داده میرسد چند روز کار روائی باید کرد ان شاء الله تعالی

متعاقب تتمه زر مذکور مرسل خواهد شد و السلام بنام فریبی که مجوز تعدی
راقم است مرقوم گشت برادر مهربان سلامت راهوار پابوس زیارتی آن مجمع
خوبیها و بردباری روز عرس حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدین محمد
بختیار کاکی قدس سره در نظر صاحبزاده بلند اقبال ها زر چنانچه بخوبی
گردانش مکرر فرمودند جارواي مذکور را مالکش در طویله بر ساند و
مفصل روپیه در وجه قیمت بستانند هر چند عرض داشتم که چون جان و مال جاکران
از آن سرکار است در صورت بستند خانه حرف قیمت چه حساب دارد
بمبالغه بر زبان الطاف بیان رفت که بدون آن گرفتنش منظور نیست
بنابران نوشته می‌شود اگرچه الفت یکساله داشتنش نخواهد گذاشت
جدا کرده آید لیکن بزرگان از مقام بندگی بیچارگی گفته اند که زاید المثل
بی اختیار و بی ضرورت شد لیکن فردا پایان روز بالکام و محمد جار جانه لی
بیکان نقد از اشتر منظور اسه باید آورد از انجا که قبول آن بی وجه
قیمت امکان ندارد بگفتن دو ۳ بار زر باید گرفت زیاده چه بر
طراز د بدوستی نگار شیافته مهربان صداقت نشان سلامت یک قبضه
شمشیر ضرب ... بی بوده سپر کرکی که ظاهراً ورثان احمد علیخان بمبلغ
هزار و ۳ صد ... وست روپیه میفروشند فرستاده برای معرفت
بهکن ... مقیم قورخانه سرکار والا رسید بندگان خداوند ملاحظه پسند
فرمودند و آنچه از الطاف بالادست کم کردند چنانچه در ین مقدمه سوال و جوابی
که دی ... همان آمده با ظهار نام برده یافت می‌شود مختصر اگر ...
مالکانش باینقدر راضی شوند در ۳ روز بلا قصور زر از خزانه بگیرند
و الا مختار اند ... از سرکار ... زیاده برین دست نخواهند داد
ملا عاقلی شه از طرف بی بی ... شیخ احمد یار خان مخلص مرقوم شد

... منیر ... خانم

بضمیر منیر صاحبخانه معروض میشود که در قصد گرامی بالطرف ماه هشتم است
و هر چه مراحم و عنایات لطف شده بود کیها بطرف ما کجا نرسیده بل قریب
نسبت تکرفیته شودی هر گردیدیم و دستگیرداران از جمیع و آمدست گرفته بد
صورت کار بودانی روز مره کرده از آنجا که بمقتضای لی هروای در اصدار
خطوطهای از ملازمان سامی اغماض صریح راه دارد به تیرسیل ارقم رسد
لهذا احاطه خاطر متفکر گشت اینده های بی تکلیف سر مسکنید و در حین
ازبار سابق و جمیع جمع ملکاد توجهی بکار رفته فیها و الدیمراه قافله عمه و خاله
بی فی شهر طلبیم بیابند رسیدن خدمت شریف شان بنیاد دل
است و گرنه این تردد را الفور کاه خود باداه و کنیز گذاشته با چادر
ولی اختیار به پدر خانه مرخاسته خواهم رفت والبته فردا عتاب و خطاب
را جای نباشد زیاده نیاز **برای مرزا کرم علی کرمانی رقم پذیر گشت**
کرم گستر الهی نامیکه متضمن اصلاح مقدمه معلومه بنابر قصد خیرخواه السواد
الود باشید در ضمن ملکتوب محبت اسلوب بتاکید اکید رقم رفته بود مشروحا
بوضوح پیوست نظر بر حسن اشفاق قدیم تعدیم امر سامی علیین سعادت
مید اند لیکن چون از چند روز طبیعت عزیزی از اقربا ناساز است و برای
تیمار داری ما احدی از خویشان بسر دمیدر زمان توفیق نیافته سر بالینش
نمی ایستد نیاز مند به تکلیف یا بشی خاطر در خدمتش حاضرست لهذا
تا دستیاب نقد شفا نام برده رسیدن معموره مذکوره دشوار مگر در
صورت تعقیب کار فرما بعد عشره یا یک هفته روزانه خواهد شد لکشود به آنچه

ضمیر منیر بخیال دفع الوقت عکس پذیر گردد و سابق از وصول بیت
روبیه که بدولتخانه فرستاده بودند بقلم آمده کیفها دریافته شدند
زیاده در بنای جمعیت مفتوح باد بخدمت شیخ رحمت الله میر سامان
عمده نگارش پذیرفت شفیق مخلصان تکریک سلامت و دو
دستار باند هنوز از توشکخانه مهربانی بدست شیخ سبحانی لطف
شده بود دیروز دوم اینجاه رسیده و سر امتیاز این کهین
و همین دوستان را بین الاقران همسران بلند گردانیده ایزد تعالی
و تقدس ذات مجمع الحسنات را دیرگاه بکام یابیها سلامت دارد در مولد
ایمای که بخدمت اشتیاق دیده درباره طلب دو شقه دستار برای عشره
رفته بود موجب اطمینان خاطر بالطاف رسید و حصول صد سپاس علی الاحسنات
مید اند لیکن چون به کمی باران رحمت زمین ها در غایت شدت شد کم
بالفعل بضعف قوای فایز شده نمی توانند الان که الله العزیز بمحض
دو سه بارش حدث کرمارا برطرف گردانند بضرورت خود را
در بزم بهجت و سرور میرسانند والسلام بخدمت شیخ نور انام الحق
خالوی پدر بزرگوار عرضه درشته امیدکاها سابق از ینی نیاز مند بخانها
متواتر بخدمت شریف ابلاغ داشته تا حال بجواب تلی کامیاب
نگشت باعث آن بجز اشتغال ضروریه چه دانسته آید انکه بموجب
تاکید مزید سابق در خدمت حسن یار خان دو ماه کامل بلا باعث
آمد و شد کرده چون به بیکرم آن را برخلاف عهد کان عهد حال اگرچه
بکردحس اوضاع اهل دول رسیده نمی توانند ترک استقامت شیاعة
ناچار از شغل سابق بجا اصل باز مانده و بای حرکت در دامن
سکون پیچیده نشود در خیال نوعی بخاطر شریف گذرد اطلاعگاه
معروض شد

معروض شد زیاده نیاز بخدمت میرزا محمد علی بیگ تیرانداز مخلص صمیم جناب ارادت شعار
محمد حفیظ خان صاحب و قبله بزبان قلم گذارش یافت میرزا صاحب عالیقدر رفیع
الشان سلمه منت در باره اصلاح خط والا بزرگ زاده به بار بار بر زبان الفت
رفته بود نیازمند بنظر پاس اشفاق گرامی با آنکه از اختیار این چنین بیرون بود
ناچیز خود را کشیده وارد قبول کرده لیکن نام برده تا یکماه و چند روز بلطف عیون
مستفید از سابق الا استفاده را مسلوک داشته از خویش تحریک و منع
قدیم و بیان صحبت ها همسران هرزه پرورید یم و در سپردن بنده خانه با گرچه های
موثر نگار است چون صدور حرکت مذکور رشته امر مطلوب را بر هم
زده است اگرچه خیر خواهی مکرر او را با عینش کرده اطلاع از حرکات حالش بهم میرود
بنابران التماس آنکه اگر انشاءالله آینده بهمان طریق بیرون مخلص از تربیتش
دست بر داشته در امر تربیتش مانع خواهد شد فرداهای الزام بعد ازین شرط اطلاع
است زیاده جمعیت رباعی بیدردی شوهرش نگاشته بعرض خدمت عالیک
بی پروای خانه مبر ساندم این ناتوان ضعیفه مستمند رنگش ماه بسر کرم بعد کشیدن
درد انتظار وصول وجه خرج علاوه آنکه بار قرض سابق بعد صرف ... آنچه
دام به بیدخانه ناکام رسیده در کمال حیرت نی خاطر مبر میکند اگرچه والد
الطاف شان و مادر مهربان بجز به الفت باطنی بتفضله زیاده از انچه باید بهم
چیز مهیا دارند و دقیقه از دقایق شفقت و غمخواری فرو نمیگذارند لیکن
روزانه و شب طلب خاطر عاجزه بلب ساز نمیکر اید و شبانه دیده منتظر از
از ان کار ... آید مردان برادری هم وضع تغافل خانه داری ...

تا طعنه‌ها چو لاله نمی‌شنوند و زنان قوم هر فرو اهای مردانه چه خنده‌ها که نمی‌زنند
شد اگر بعجوگ نیستانی غیرت و کجبارا کار فرمایند و خدا را از براه
اعمال صحر گر باز آیند فی الحقیقه احیای این نیم جان توان دانست
والا لقشم اسم و رسم است لهذا یکباره بر هم خواند خورد و احدی نام این
کاشانه نسیوا بر زبان نتوانند برد و بیشتر اختیار باقی و انتظار ما بقی
منحصر بر تلافی حسب الدعای عزیزی مرقوم گشت برادر گرامی قدر سلمه
نقشه مکانات ساختنی ملفوف صحیفه محبت مضمون که حسد وصول
افروخت و خاطر مهجور به نوید عافیت سرمایه شادکامی اندوخت
خدا داند که قرطاس مزبور را که [illegible] معماربچه نو مشق ناکرده کار بقلم خام
رقم نوشته خوب صورت تحریرش رنگ پختگی ندارد لیکن فرش سنگ
نیم پخته سفید که نگارش بدرست خود در کمال بی‌مشقی سیاه کرده نیز [illegible]
سنگینی که به بالای کوچه‌های سواله معماری و رنگکاری درش موروث
خوش [illegible] و انشته باشند [illegible] کاریش مامور سازد
تا در تعمیر خانه‌های منظور حسب بر طبق آن نقشه دل بپردازد و از روی
کاغذ پیچیده مبلغ پانصد روپیه برای خرید خشت و چوب و چکل [illegible]
و سنگ وغیره مصالح مطلوبه از دوکان رندها کسش [illegible] رسید مهری
حواله کند و متعاقب حسب طلب نیز ارسال خواهد شد والدعا برای
دوستی صاحب مهربان سلامت رفع [illegible] عزیز [illegible] بر سبیل
ذکر این و آن ظاهرا غبار کشیده که به تمشیت [illegible] غلط فهمی ناحق و بار وا
هر دامن دل صفا منزل جا گرفته نظر بر حسن شعور و تمیز گرامی [illegible]
خود مصلحت [illegible] کار دوری نماید چه خاک [illegible] به نوعی [illegible]
از آشنائی بر وجهت رسوم عرفیه اهل روزگار محض بیگانه است

هم مقام یگانگی

در مقام لکالکی و یکتایی اگر احیانا بی حفظ مراتب نهان و فلان حرف مستهل از
لب و دهان کسی برآید باید که مزاج صاحبان لسوی نهند ما چی نگراند الحق از بکر و بیان
صاف گو هیچ بردنی سبب رنجیدن نیست و بیت در تفصیل مواد مسه
گزارشات تحویش نیست است والسلام بمیرزا حسن علیخان که بعد از مدتی طبیب در
فن ... عریضه نوشته ... خالص‌خان حضرت عالم مرتبت سلامت
در هنگام رقم‌زده کلک مودت سلک متضمن اظهار تربیت و تعلیم پور خسته حال
باقتضای ضبط روابط دوستی مدرس بوده باشد تجدید افروزی رسالت وصول
شمول خورشید لمعات حضرت صاحبا چند گاه است که طبیعت فلاکت شعار
از اصلاح نوشت خوانده مبتدیان الله کان کهین ابنای روزگار که اکثری بعد رو
برای خط و سواد مبتدی بی سوادی در حق ما شتاب در اوعده هر کب
نام ما نشیا نسبی بر امونداش همه کشیده که بهم رسانیده ام پرداخت این کار
محو شاقی و ناکی ارمیدانند حضرت حق آگاه بوده ام در لب و زبان این ژولیده
بیان چه زهر قاتل ریخته اند که در افادت هر با اهلی نقد اوقات عزیز
حرف گردید و بر مواد استعداد در سنتی افزود شخصی ارادت و ادیمیش
فوت شد بهر کیف چون دل ناتوان از اختیار این شغل بجاحاصل نجان
یکباره آمده خدا را از تکلیف این امر دشوار معاف دارند منتی بر جان
بیچاره گذارند والسلام بملازم شیخ ... نوشته مهربان مخلصان مشدد منت
وصول مکاتبه گرامی دل بیحور را مبتهج و مسرور ساخت و با اطلاع نوید عافیتها
از ور دل فکر پرداخت در سنوقت نظر به پیرستگی وضع و هیئت روزگار

عاریت داون چیزی خاصه کتاب صحیح بسیار کمیاب اگرچه از نادانی است
لیکن با سفارش چه کرد دلفریب آشنای معدوم حسب الایمای سابق دیوان
مولانا محمد حسین نیشاپوری المتخلص به نظیری که به خط خوش خط و نادر
است لصحایب داریده دو کلمه ارسال داشته للارقم که درد و سه
عشره از سبیران خطی بر داشته بلا توقف بدست همین کس خالی از
فهم درست نیست باید فرستاد تا گاه خواست نسخه دیگر راه ترسیل وا باشد
و ناصح شکسته چیره لقبی نخر اشد والسلام برای لاله بستی رام پیشدست
دیوان گروه دار الخلافه چهره افروز رنگ تحریر شد لاله صاحب مهربان سلامت
اگرچه دست اتفاق نقاب اختلاط از روی شاهد برخورد ظاهری برنگرفته
در نیک نامی و خوبیهای شما که گاه رجوع کار همواره دستیار جوانمردان
عرصه روزگار شود موجب انبساط افسرده خاطر خاکسار هیچکاره اکثر
اوقات میگردد او سبحانه جل شانه زیاده برین حسن توفیق رفیق
کناد سخنی که در تکلیف امر به یکمی طول و عرض ابیات آن دشوار و ناگوار است
مهربان گرامی قدر لاله سیداسکیه بینشت حواله شده با ظهار آن پرداخته
باشند از انجا که در هیچ حال تلف شدن حق شفاع احدی [illegible] و ناظمان دیگار
فرمایان وقت منظور و این شیوه ناپسندیده در اوراق کتابی قسطور نیست الحاصل
مذکور ملحوظ داشتن بحکم نیکوی گاشتن است والسلام از طرف والد بزرگوار
برای محمد عاقل خان میر سامان سرکار بهادر الدوله صورت تحریر یافت
خان صاحب بسیار مهربان سلامت گرامی نامه متضمن چند بکر اسپ ترکی
راهوار بالفصدر روپیه بورود بهجت آمود مسرور ساخت چون هنوز سوداگران
نواح کابل در ینجا نرسیده زر مذکور نزد سامیور امانت داشته بروقت
چاروای خوب و قابل پسندیده رویداد شش بقلم خواهد آمد خاطر شریف
جمع باشند و سابقی اتحاد

جمع باشد و سابق تهانهای بافته آبی و قرمزی که حسب الایمای الطاف از سواد جنید و سی
معروف نمود بیوپاریان تمامت طلبانیده با فرد وجه قیمت و طول و عرض آن بدست
پیادگان سرکار ترسیل یافته تا حال رسیده یا نه مرقوم گشته خاطر مخلص
رهائی تفرقه است امیدوار نمود که تر لطف شود و در نوشتن سرداری مفصله ذیل
از اکبر آباد خریده مصحوب معتمدی فرستاده اند عاید گرم است همواره در های جمعیت
و کام مرام مفتوح باد بنام دلیپ سنگه قدر افزای مخلصان سلامت رسیدند ز خدمت
شریف رخصت یافته رونق افزای اکبر آباد گردیده باشند و مکاتبه گرامی مطالعه
خانصاحب سامیه مکرر بار ملاحظه کرده الفاظ عنایت و مهربانی فرموده بودند لهذا
اکثر بدیوان الت آن صاحب رجوع شود نظر بر توجهات ظاهری یقین حاصل است
که هر وقت نگاری مامور فرمایند و در یک دو هفته از عرایضه کتابت موصوف
بعمل بستند و لوازم شکرگذاری الطاف سامیه که کمال نیازمند مند و دل دارند
باید نوشت و متعاقب الخ روزها بزبان قلم معروض خواهد شد زیاده
بنام مولوی احمد یار خان بکلام مجدده نگاشته خانصاحب مهربان مخلصان
سلامت گرامی نامه با چهار تهان کناره موصول شد و بدریافت مژده تندرستی
بامسرور و رحمت مجلد هفت اقلیم از کرده کتاب و دستار چون پر غلط بودند
لهذا چند مقاله فرستاده ام با اغلاط صریحه نزدیکی کتابخانه سرکار دور باشم
و صورت [illegible] چند روپیه تا الیوم مشهود نگشت بسببش معلوم نیست
لازم امسال چند روز دیگر نوشته نفرستند ام دیده خاطر مهجور شد و انتظار
نکشند و دو دسته کاغذ انار دار بموجب طلب می رسد چون خوب و پاکیزه
است البته خواهند خرج کرد و هر چه امید مطلوب باشد بلا مضایقه

با جای آن خورسند باید فرمود والسلام تحریک فتح چند نامه مخلصی برای موہن
لعل صورت تحریر رفت را الصاحب قدردان مخلصان سلامت و وصول
ملاطفه گرامی هر چند رسیدها الکن کشید مرقوم لوح خاطر لطف نشده باری از راه
بیکاریست که گفتری تمام داشت و صورت اخری که از اندیشه هان و
ملک وا رها ند جای ملحوظ نکشت فکر در بنولد مترقی سایر برکشند
تحف کرده از برخاستن نویسنده اشش بالفعل بجا لیست در صورتیکه
کشیدن بار سر براهی کار سنش مختار شود زود در انجا رسیده بر
طبق نوشته مرسله با داروغه اشش که بنقش صدق اخلاص او از
دیرباز بر صفحه خاطر بجور ثبت است بر خورده در قیام و اقدام امر مذکور باید
پرداخت صاحبا او سبحانه و تعالی شانه ذات حمیده صفات را باین
یادآوری و غمخواری دیرگاه سلامت دارا د بنیازمند از چند ماه به توجه بزرگی
در نوبت رسیده و بهار سرکار عمده که در تقدیم امر جاگیرش زیاده
از دو هیچ نمی شد بعلوفه پانزده نوکر رسیده فی الحسبی کند امتحان زرد
عمل صلاح کار دور نماید هر چند این وجه قلیل لصرف ما یحتاج وفا
نمیکند چون سر درد زیاده ندارد در گوشه صبر و قناعت بهر کیف
روزی بسر میکند و کار فرمای وقت جنابا با حسن کلام و الصفات الحسنه
متصف است و بیشتر که در خدمت شریف بزبان قلم ازلی مستغاث خود ع صد آمده
بجو بیدر یافت ایمای طلب از پای سرو چشم حاضر میشد حالیا الحکم الامور ... جد
اگر موافق باشد در ایمان التفاق مراید ایام محسوب مستمندیم برده مهدی
امیر الدوله زین العابدین خان بهادر مظفر جنگ برای فضل الله خان نایب
پرگنه دیوبند سلامت پناه روهیله هرکاره مشهور آن کچا پانی مرد و نوع قلم
از جانوران کشنده دیگر

126

همه از جانور آگشته و مردار دست‌های زهر دهد درختان با شیره خاردار و ناهموار ساختن

بیلداران سرکار راه دشوار گذار بنابر آن شاکی اند نشستن توپ و ارابه‌های باربردار

از روی عرضی مرسله مشروحاً بوضوح پیوست چنین بکشفه در اینجا الصلاح وقت

مقام تربیت شفقت ضرب توپ و هزار تفنگ برق انداز متعینه توپخانه با یکصد سوار

و دیگر بیلداران و تیغ بند چاه کن وغیره آن تعیین یافته باید که اینها را بگذرانند و رفته چاه

از سر جا مأمور کرده بفاصله دو تیر انداز زود مهیا سازد که وا زده هم سنبد عالی کوچ

لشکر بالصواب خواهد شد بنابران هر قدر جهت بهبود عجلت بالفعل آید موجب درستی

کارها است زیاده چه تقلیم آید **از طرف لاله تهان سنگه پیشکار معزول ضمیر [illegible]**

سرکار نواب ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر غالب جنگ برای دیوان

سنبل بهرشاد دبو الصاحب کرم فرما سلامت اشفاق نامه نامی با درج

حقیقت ملتانی و دو شاله از مستالی عنایت بنده کانعالی دام اقباله ارکار

ستبر خان وغیره پیادها رسانیدند موجب افتخار این سراپا انکسار گردید

شکرانه ادب آن الصد بجا آورد عرضی مرسله بملاحظه خاص گذرانیدن

علی المقصد سبب بعد یکماه از انجام شاکی کتخدائی بنده الله فراغ یافته بدریافت

دولت حضور مشرف خواهند شد سبع شهان گلکاری و کارخانه که وقت حضرت

ارسال نمودن ان بعد چند روز بربان شریف گذشته بود باید بکثرت

استعمال یاد آن در خاطر عاطر رفته باشد و گرنه بدست پیادها مرحمت شود بهر

کیفیت هرگاه بمزاج وهاج برسد خواهد رسید زیاده چه گذارش کند **با کار میرزا**

محمد جان رفیق سرکار ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر میرزا محمد علی تحریر یافت

میرزا صاحب مهربان سلامت بعد اشتیاق گرامی دیدار واضح رای محبت پیرای

میگردد در بیولا پیادگان در دولت سرای سرکار اسب ترکی مرسله

رسانیدند رهواری اسپ جمال طبیعت والا مسرور جهت توجهی که بجهت آن
درباره دوستدار ضمیمه نگارش رفت بر مراتب ممدوح بالی افزود اتو سنجانه توالی
ذات حمیده صفات والا دیرگاه مسند دلدلاو نظر بر تیز رودی اسپ مزبور
هاشیه کوتهیهای ناخن زن سینه دل است بنابران چشم از روی حسن اخلاق
انکه سه صد روپیه فرستاده را اسپ دیگر بهمون قامت و رنگ که
عرصه همسری او ولش قدم تواند زد هرگاه دست دهد خریده همپای قافله
سنگین پایدر قه شده متصل رسیدها بطرف باید روان گردد که مثل
سواری مذکور در خاطر مشتاق جاگرم دارد چون از یکجهتان دل نواز
امیدها است بی تکلف بتکلیف این پرداخته بهر صورت معاف
داشته در فکر گرفتنش جاروای خوب باید بود والسلام بخدمت رحیم الله خان
عمده ارادتمندان دستیاران روزگار کک میرزا نگار شمرده حال الصاحب مشفق
مهربان سند میت نسخه سنبلستان نکات که از کتب خانه التفات
عنایت شده بود در عین انتظار رسیده عجب که با وصف تکرار بالمواجهه
در سبیل شرح آن اغماض صریحه نگارش رفت شاید بکثرت اشتغال
امور دنیوی یادش از خاطر شریف رفته باشد والا در مقدمه سهل تغافل
بفعل نمی آمد لهذا تکلیف چون متن کتاب مذکور بی وصول شرح محض بیکار است
در ارسال آن توجه دیرپا از جمله ضرور ان شاء العزیز در عرصه یکماه و عشره از سیر آن
فراغ یافته در سرکار باز رسانیده خواهد شد جای اندیشه نیست زیاده جمعیت
پروانه امیرالدوله بهادر بنام حمید خان شهامت و شجاعت دستگاه عزت ضمیمه
مرسله مشعر آوردن دزد و یا لصدرسی مواشی از دیهات گوجران مقید
که اکثر در نواح مواضع تعلقه جاگیر سرکار تاخته سنگ راه مسافرین میگشتند
بنظر درآمد

منظور در آمد و ظهور آن پیرامن مراتب جلادت و دلاوری ایشان افزود و در جلدوی این دو سالم
مهربانی مبذول و دسته یاد آوری هم چنین تاکید باز بعمل آمد سرکشان مذکور
سر خجالت شده پای و دست در دامن از ضد خود اقرار نخواهند کرد اشتعال و در صورت
ضرورت مرجع سرکار باد و حرب کوشش تعاملی خلاف یافت توجه و جمعی داشته پیر داخت
امور متعلق هر قدر چند و سعی بکار برد موجب خیرخواهی تواند بود هر روز فرد
داخلات ۳ هزار و پانصد روپیه ترتیب یافته رسیده باشند در تحصیل زر
باقی هر جای ... بیشتر زیاده چه نگارش رود

شگفته مدام شکر نام

شفیق مخلصان سلامت

مخلص مبتلی اندوه سینان او صورت مدعا ... کرفت

در سوراند از طول بیکاری بعون و یاری حضرت باری عز اسمه صورت چاکری حضور لامع العقل
بعلاقه حفظ او تولی سرکار بخشیاری تعین آن خودمند کل منش القاف مشهود
شد جهانی زیر عرصه دو عشره فدا هر جاکر تا کنون بخدمت کار فرمای و وقت سرگرم
است انکه بنیاد وسیع قلمند ان گنجینه از شکسته حالیم پای کم نمی آرد بکمال
الفعال عاید حال است لهذا بمقتضای وقت مبتلی انچه اسم من برزبان خامه رفت
یاد اوری و سپاس تسمیه فکمات از تقسیمت مقتالت نشد و در سرگان جانب ایمال و
توقف نیست والا باکی نارسیدن از بار سر جریده حال شد و السلام

برای برادری از محموره قلم دور افتاده مسطور کرد

گرامی منت حقیقت از بیان ساز
بحث و وضع حضور رای دل شکست دلهای آشنایان بیگانگی و در کم بسته در اظهار
بد خویی و بیرونی چها بر داختی و در شگفته بیتابی بیگانگی الا از سستی و خست
الفاظ نامناسب و در شیت بکار آورده راه افروده شد کاه بیگاه

را تا دم زیست مسرور و دست خطش ظاهرا قول خوب تجربیات و سود ابر صادد
کوشش جهالت کوشش نابار استیفی نیوشش آن بهیوشش رسیده اری کار
دوام نشست و برخاست با هم نقصان عزیزی تمیز زیاده برین متیقن
خواری و دل آزاریست هر چند یار ما از راه تحکم خواری مفید حال نوشته
می شود هم چنین ملامت هم چنان ناشایسته پذیر برگزیر متاثر نمی گردد **بیت**
تاکی گویدت حرف نصیحت بار بار هر چه خواهی آن بکن باقی است تو اختیار
اختیار والدعا **برای برادری** برادر گرامی قدر نرم اخلاقیت راکه در سلک
انجامیکه درباره تعلیم اصلاح خط والفاظ نیز لاله رام منشی کو مقام
باشی حق آشنایی آنکس در چمن صحیفه مرسله بزبان قلم رقعه نجلای صفوی
پیوست دل خاک رد خیالی به بریری اعتقاد درست بجان رجوع
دارد شاید حرف دیروزه عرضه داشته ارسال شده که الاکان
ابنای روزگار چون از راه خود بر ستیز و سر مستی نعمت نان مصروف
تن پروری و شیر و شکر خوری است و از جمع تا گنبد آسمانی ما مستعمل
اشغال کبوتر و کاغذ پرانی و اختیار بام و خم نشست مقتضای نوجوانیه
اوج پایه هوشیاری دانسته براه صواب تمکن گرایند استحقاق قابلیت
دولت نیلی زوال علم و ادب را نیز شاید و هر چند بنا حق زبانی رنگ تمیزی
و تحریک عارض شوق سرسری در لا تجرد کسب جنبه ارزو و قدم جستجو
می یابند ظاهرا از ارتکاب حرکات لا یعنی که مالوس طبع و دلک قانوس
شان است عاقبت کار بکار نمی ایند ازین پروردگان دوش
و بر نعمت و ناز را تا ناق درست شکستن استخوان و بینه نستن
سر انگشتان علاوه سوختن دماغ و خوردن دود چراغ چه کار و دی

مالطان نام کالولا

مالکان ما ملاّ راز روست داوند نقد حوالش عنایت چو بر بر خبر حسن رنج و محسن درباره
بعد از اکرار تبین تکلیف اشتیاق مالا یطاق مشتاق هیچکاره را معاف دارند
منشی مرجان نا توانش گذارند والسلام براي عنایت فرزندکان بیوند
محو شغل ها کردش بیشت حفظ الله برخوردار کامگار سعادت یار حفظه
بیار مهند از سه ماه براي درستی کار دکه و ریخار رسیده لجه بهانه زیر روزگار
با همه نالش بسیار حوراتش مشکوك شد علاوه آنش نمه باری قرص صد روپیه
وری رو بلا لیلدای فرواست که بار با لطرف روانه شود نه بهم نارسید قافله
بالفعل حرکت در خبر سکون ماند و بت وسیح اقچه را بابو براي سواري جدید
ان شاء الله العزیز بمعیت چند زاده روانه کردی توقف و اهمال قصد السمت
کرده خواهد شد جاي اندیشه نیست والدعا بنام بیشت صادق القول
لاله دیانند ما کول اندیشه براي قدر حفظ الله تعالی دو قطعه نوشته قلم محبت
رقم موصول خط خانگی عزیز رسیده پایان روز جمعه رسانید و بر حلوکی تا
آگهی داد الفاظیکه از خلوص ارادت و اخلاص رنجیده کلک مدعا نگار بود بر آگاهی
سوادت حاصله ان با تمیز افزود از سرشته طرز نوشت عبارات تا ممبر بدین نمط
بدرست مهارت ابد و رسیدنش در اندک فرصت تا باني رو نماید و بیانات
هرکه در صورتیکه مشخص است کاغذ تقسیم و کنکوت را بچه حساب تکمیل افراد
واصلباقی داوارجه وصول وغیره بدست خط خود باید نوشت تا بر دقایق
آن آگاهی اکمل شود زیاده جمعیت براي میر منشی در دیلم نخست توثیق نگار
نقد اخلاص عیار با سرکار ان بغداد کاغذ سیاه کرده شد میر صاحب
سراپا کرم سلامت لطف بر الفاق برخوردار گرامی با بزرگان وقت درباره استعاره

بعض کتب با وصف مژه بر هم زدن چشم ظاهر بین را دیده از بادیه پیمایان تا
ساز بر درار رو نقل و در یافت مندرجات آن هنوز باز است بارها
بخدمت گذارش کرده هیچکاره بجواب با صواب کامیاب نشده
بهر کیف حالیا موجب کاغذ تفصیل از هر نسخه و کتابی که در کتابخانه شیخ
صاحب والا انساب باشد بطفیل توجه گرامی آن عالیجاه بدست و بندرو
بمقتضای طبیعت هیچکاره بدرک معاد مضامینش بهره بردارد ظهور
آن در این لطف و کرم جا دارد والسلام نام عزیزی قریب باسم
کوپی پسر … متوفی مشرف و در خانه و کتابخانه برکار ز الله محمد جان …
نافی شناسایی از چهره دل آن شکار شد … نشو … رفت
عزیز القدر کسب حق شناسی را کرده در آن شکار و در آن سلیم بسته روز بعد قصد
سیما بالنظر میوه زن نیشه زن وجه معلوم رسانید و وعده بر سبیل
دیگر که گاه بر حوز دبهبان لی حرفه بیان رفته بود تا حال انتظار نفس مفقود
است سبحان الله علاوه کینه قرصت برادر … گردان رجال چیزیکه دو داس
تا الصاف قابل است بما ر تعلیم ترآن مهربان ارسال کرده نمی‌توانند
و در صورتیکه جدا کجا خواسته بفکر تواضعی بتقریبی نوبت نشد سلسله
با سماع شنیدن تلخی و تاسف حرف آن فی الحقیقه کالسن ناگوار
حنظل چشیدن است الحمد کیف درین دست گذار است بجروزه
کار فرمایی که به یمن تائید لطف خدای است اگر حسن توفیق رفیق شود بودن آن
به خلوص الله تور خالص خوب باحتیاط فرستادن تا چند ماه دریچه فراغ آن بهر
روی یا این نسبه در رفاه حال گشادن است برای سمند سنگه … شنید
استادی فانصاحب و قبله محمد حفیظ خان مصدر حسن اخلاق سلامت
در بن روز تا چهل و دو ورق خط خفی و جلی و هم صفحات مشق استقام

العمر مرعام

العصر میر عماد مغفور و جناب آقا سید علیخان مرحوم مبرور و غیرهم اساتذه
سلف در کمال زینت و زرنگاری خطش و اقسام افشان و حواشی بقیمتیکه
خریده شخصی از اهالی محله بتحریک ساتکی ملاحظه سرسری بعبث نموده بهم در وجه
منافع کشیده میداد بنده نظر برینکه خوش شوق لکهانه است این خطوط استادان
بر طبع تو آمی غالب و بهوالیش خیال آن را طالب است از قبول آن مسطور سر باز
زده هرگاه اگر از گفتنش منظور شود بشرط پسند نشست دیگر روپیه را درست
میدهد و در صورتیکه بازارش بازار حال ده دوازده آنچه بران بیفزاید جای
آفرین است و گرنه مقام نفرین بیش اگر اینجا رود بدست معتمدی الفی میرسند
والله گاه مقرر از بیستاد و نود کم فروخته نخواهد شد هر چند بیقدری زمان
ناپرسان بر عیان است لیکن اینچنین چیزهای نادره هر وقت کی بهم میرسد

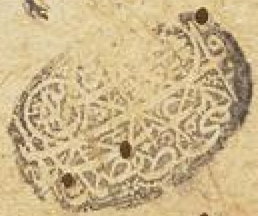
بفرزند عزیز لاله سدا آنند نوشته

زیاده بخت و جمعیت اگر سعادتمند لاله
سدا آنند سلمه از روزیکه رسیدن اهل و عیال لاله هیرا لعل در مکان کلان
بالاتفاق کسی دیگر از جان عزیز نکو نشستن باین هر خورده چها گوخت و اندیشه
خاطر حزین که رو بداده خس آشنائی و دو دستیها درین زمان افلاس نشان
نا آیندم جلوه گر است صورت بوده باشن مستورات جانبین یکجا رنگ
قرار نگیرد بالقول استاد مغفور خانه دگر جدا است مع را آشنائی کسی رسوم
بیگانگیها یاد در مواجه باکرده مردان مثلا اگر ده کس باشند ترس واحد سلوک راستی
باانهاب خته می توانند در قصه و فرقه زنان اگر جای دو کس سه گردانید از فرط
جهالت و کج رائی آخر کار بناسازی گرائید بهر کیف اکنون هم اگر بعذر مسموع

ولطایف حیل از محل مذکور برآیند و دلبستگان آن بانمیز ارکانش مظنون آمده
بیاس بیند و بیز در بنای اخلاص صمیم الله مسطور نوشته راه نخواهد گرفت
والله بر بردن ادای نامناسب فیما بین این جماعه نوشته نگار لشکر بخشی وی
مرزبه کشیدن بیش نیست والله شگفته مخلص برای دوستی بزبان
کلک مدعابیان ادا کرده دلنوازنامه مکاتبه گرامی بعد دیری موصول شد
باطلاع مژده خیریت ها خاطر مهجور را مسرور کرد بالفعل اسپ خوب قابل
سواری آن شهسوار میدان حسنات چنانچه دل می خواهد و سنت بهم نمیرسد
وچون هیچکاره در بلدش آن قصور راه ندارد هرگاه خاطر خواه بهم رسد
بلا توقف جریده چگونگی آن بخدمت نوشته خواهد شد هرچند برای
خریدنش همگی دو صد روپیه در خانه سامی موجود است و باینقدر چار
وای جاندار و قدم باز و جوان دلی عجب ... است بهم آید لیکن نظر بر واجد
بودن مقدمه جانبین در سرانجام ضمیمه قیمتش بنحوی نوعی که نوشته کرد بواعاند
کیها نتواند کشید توجه طمانیت باید داشت و در این امر هرگز اضطراب
نباید کرد زیاده جمعیت خاتمه بر ضمایر ارباب فضل و هنر و دانشوران
هشیار سر مخفی و محتجب نماند چون این زیبا کلک خرد را که مستمی بمفید الدانش
است خامه اعجاز خامه چمن طراز گلزار دانش نگار بهار شبستان بینش
ملک صفت ملک ملک علم و هنر چشم و چشم کمالات فنون غریبه راجان
و بصر جلابخش مرات الناظری بادشاه قلمرو دانشوری معدن
لالی سخندانی شهریار دیار لفظ و معانی نگار فرمای خط تحریر عبارات
وحرز طویل مضمار سخنور برانکه باز بعدیل خلاصه مثابت کائنات
سرعزل و نوان مخلوقات اعلام دانش و خرد لارافع الالام غلط فهمی

ادم را رافع

مردم را رافع مهر سپهر حسن کلام بیدل شاه جهان برام که شترهای بر نظمش باغستان
مضامین برجسته و اشهب مقالات آن شهسوار بیشه فصاحت
از آهوی تیز تک طبیعتان رو به منش مدرجسته ادبی کلام معجز نظامش
مفید مستفیدان عالی فطرت رنگین نکات حکمت ایاتش مفرح
قلوب مطالعین و در حیرت فقرات عبارات سحر جنبه اش چون قاسم
شاهدان بحلل مطرز الفاظ متانت آئین آراسته و الفاظ دل
نشین لسان معشوقان طناز در صفحه قرطاس بفریب دلها برخاسته
نتایج طبع وقادان صراف نقود علم و فن رشک فرمای زادگان نابد جهان
و مجلی سجنجل مصقالش محسود خورشید درخشان در بهترین زمان و
خجسته اوان آراسته عبارتش گنج ربانی الف با تا خوان دبستان
نادانی کمترین مخلوقات بیار معید شکر باقیه که صف نشین نوال تلامذه
۱۲۴۳
آن مهر سپهر همه دانی است تاریخ اختتامش چنین زهی رهبار ریاض معانی
بوار جناب فیاض ازل انکه این گلشن فیض از خزان عیب جوئی
چار چار زبان بی مایه مصون بوده سبز بهار طبعان رنگین خیال و سیر
و مطالعه اش مفید مدعا الجاری مستفیدان زمان حال و استقبال باشد
و فرهاد اندیشه احدی از جهلای بی تمیز نسبت باین گلستان دانش صورت
نه تیر اشد تمام شد نسخه مفید الدارین موسوم الشمائل المحبوب بدست خط
عبد الصمد عفی عنه … بخش ولد الله بخش … محمد بخش قوم … بتاریخ … ماه …
رجب سنه ۱۲۴۳ هجری یوم جمعه … روز … زاده … حکیم … الدین
ساکن … مرتبه برای خواندن … عبد الحکیم …



ترکیب خوردن هلیله سیاه دوازده ماه کی بتفرقه مختلف

رت اول

در جیٹه و اساڑه با قند سیاه بموزون بخورد تا

رت دوم

در ساون و بهادون با نمک سیاه بخورد

رت سیوم

در اسوج و کاتک با شکر تری بموزون بخورد

رت چهارم

در منگسر و پوس با زنجبیل بخورد

رت پنجم

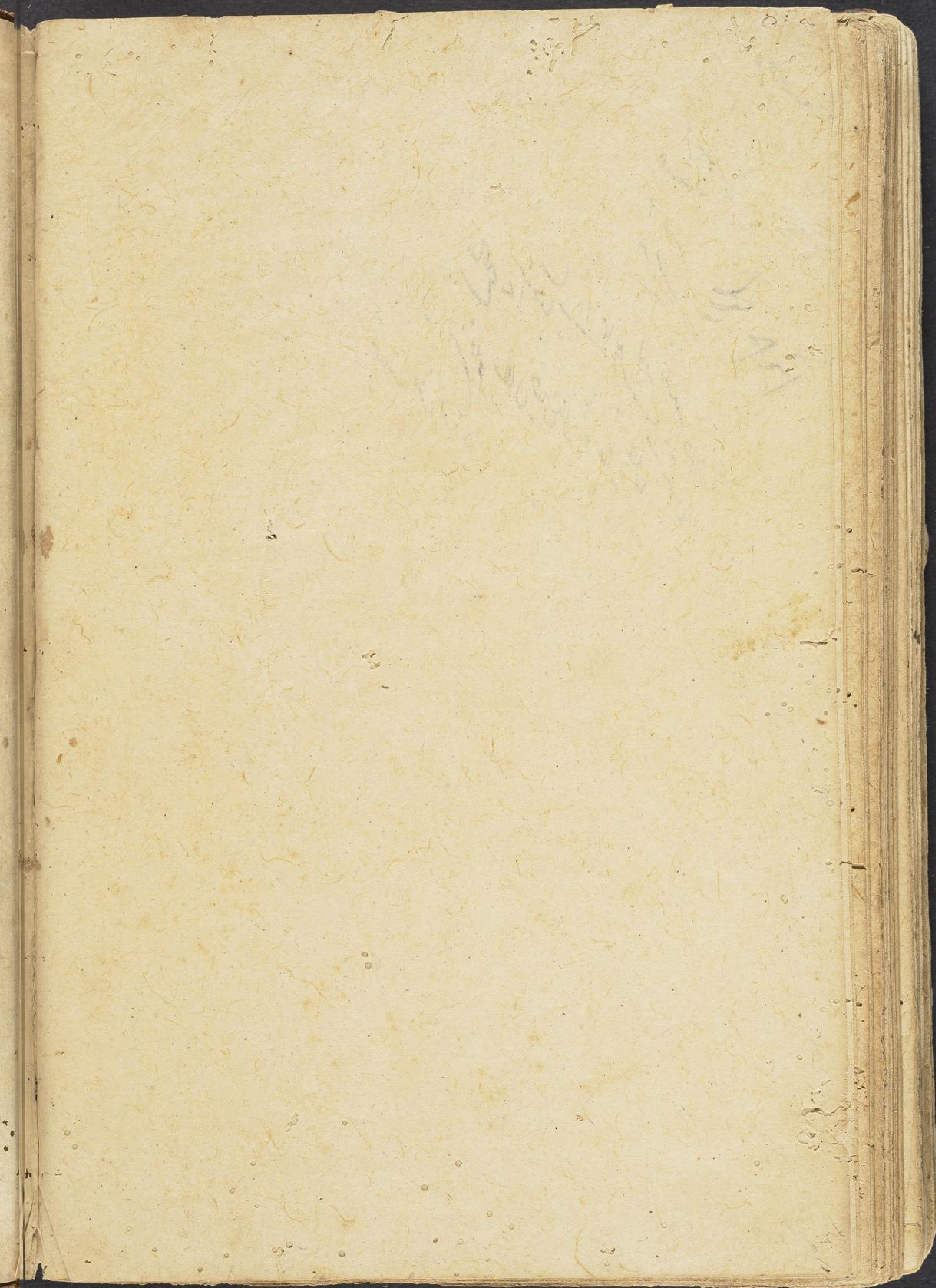
در ماه و پهاگن با فلفل دراز

رت ششم

در چیت و بیساکه با شهد بخورد

و بعد از [illegible] منفعت [illegible] بهنبدگه [illegible] بنیاد [illegible]
بسیار مفید

نمقه ۱۷ شعبان سنه ۱۲۶۸ [illegible] علی
اندرون قلم عثمان حسین بکی و [illegible] علی بیکی
مکتب [illegible]



193

شمیران

[illegible]

این کتاب [illegible] است

[illegible]

تاریخ ۱۲ شعبان سنه ۹۳

